

شماره ۱۵۷

فصل آله مجاهدین عملیاً عدین اجرا عیناً



نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال چهارم - شماره ۲ بر ماه ۱۳۶۲ - شماره ۱۰۰۰ مال (خارج از کشور معادل دو دلار)

شرح حال، وصیت نامه، نامه و قطعه شعری از:

مجاهد قهرمان
محمد کاظم افجه‌ای
نخستین
شهید مقدس
عملیات فدائی
(انتحاری) مجاهدین
در زندان اوین
در صفحه ۹



۳۰ خرداد
از زبان سردار شهید خلق
موسی خیابانی

در صفحه ۱۱

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی

بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

در صفحات ۲۵ و ۲۴، ۲۳، ۶، ۵، ۴، ۳

★ ★ ★

سلسله مراتب تصمیم‌گیری، طراحی و برگزاری تظاهرات ۳۰ خرداد

سازمانده و اجراکننده:
ستاد
فرماندهی تظاهرات

نماینده دفتر سیاسی سازمان
در ستاد فرماندهی:
برادر مجاهد علی زرکش

عالیترین ارگان تصمیم‌گیری و طراحی:
دفتر سیاسی
سازمان مجاهدین خلق ایران

ستاد فرماندهی تظاهرات ۳۰ خرداد



مجاهد شهید
سعید غبور
فرماندهی دوم صحنه



برادر مجاهد
مهدی کتیرائی
معاون فرمانده



مجاهد شهید
قاسم باقرزاده
معاون فرمانده



مجاهد شهید والا مقام محمد ضابطی
فرمانده



برادر مجاهد
مهدی براعی
جانشین فرمانده



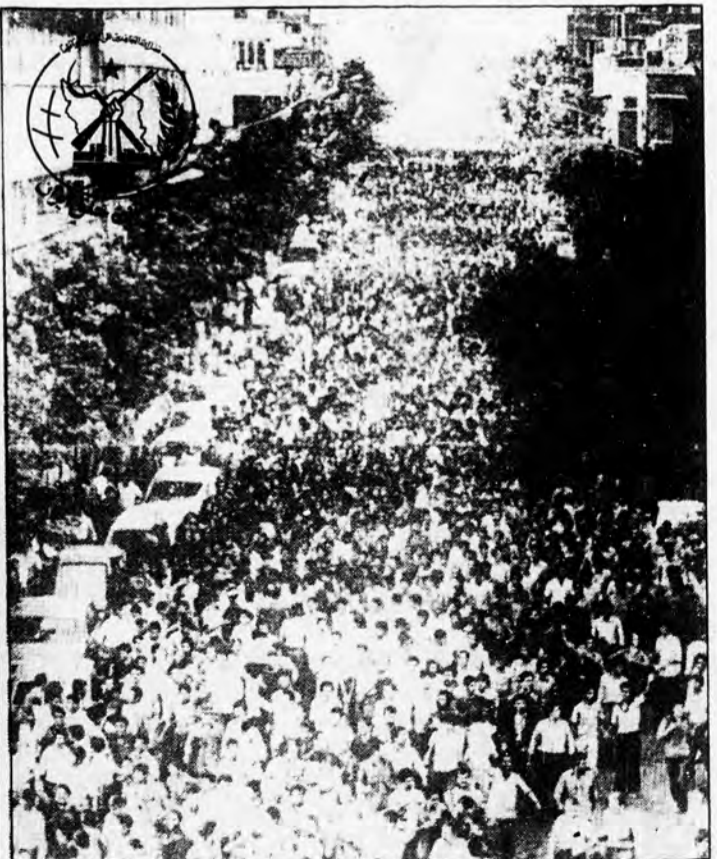
مجاهد شهید
محمد مقدم
فرماندهی اول صحنه



برادر مجاهد
صادق سادات دربندی
عضو ستاد

حماسه‌های مجاهد خلق،
لحظه‌های انقلاب
۳۰ خرداد ۶۰، روزی که ناقوس مرگ
رژیم پلید خمینی به صدا درآمد
در صفحه ۷

گوشه‌هایی از تظاهرات
تاریخی ۳۰ خرداد



عکسهای تعدادی از هواداران سازمان که در رابطه با تظاهرات مسالمت آمیز ۵۰۰ هزار نفری مجاهدین در ۳۰ خرداد سال ۶۰ به دستور خمینی خون آشام با رگبار پاسداران ضد خلقی و یا توسط جوخه های اعدام به شهادت رسیدند



اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران در فردای تظاهرات تاریخی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

تکرار جنایات ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور به منظور

ممانعت از ابراز عقیده آزاد و مسالمت آمیز توده های خلق در راهپیمائی تاریخی ۳۰ خرداد ۶۰

* کشتار و تیراندازی گسترده ۳۰ خرداد به سوی مردم تهران، داغ ننگی بر چهره ارتجاع حاکم

از طرف دیگر وقاحت ارتجاع صبح امروز به حدی رسید که اعلام کردند که به تشییع جنازه های شهدائی که خود گشته اند خواهند پرداخت. و این هم یکی از بارزترین تفاوت های این کشتار با کشتارهای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور است. تفاوتی که تنها در دیکتاتوری فریب و استبداد زیر پرده ای دین به منصفی ظهور می رسد. اینجاست که ما هشدار می دهیم، اگر چه امروز شما می توانید ما را از تشییع جنازه های شهدایمان نیز محروم کنید، اگر چه امروز دستگاه های تبلیغاتی شما به رسم طاغوت می تواند هر دروغ و فضیحتی را به هم بیافد، اگر چه امروز باز هم با این تبلیغات در تدارک کشتارها، شکنجه ها و دیکتاتوری به مراتب وحشیانه ترید، اما فردا با جنبش خلق و عقوبت خالق چه خواهید کرد؟ وسیع الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اگر خونبهای آزادی و تداوم انقلاب رهائی بخش ضد امپریالیستی و اسلامی ما، باز هم شهدای بیشتر، شکنجه گاه ها و زندان های لبریزتر است، مجاهدین خلق ایران به مثابه ی پیشتازان راستین انقلابی و مکتبی که طی شانزده سال گذشته بارها آزمایش داده اند، با طیب خاطر به منظور جلب رضای خلق و خالق از این سرنوشت شکوهمند استقبال می کنند.

یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی

مجاهدین خلق ایران
۳۱/خرداد/۶۰

اسامی و شرح حال شهدا و دستگیرشدگان متعاقبا اعلام خواهد شد.

تظاهر و حضور در برابر مجلس در انحصار مرتجعین است، و ارتجاع حاکم خود نیز از اجتماع و راهپیمائی نزدیک به پانصد هزار تن از مردم تهران مبهوت شده و کاخ تبلیغات بی پایه اش را در معرض فرو ریختن می دید سرانجام در میدان فردوسی راهی جز تکرار همان مضمون ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور را نیافت. وقیحانه تر این که اطلاعیه ی سیاسی - نظامی هفته ی پیش مجاهدین خلق را که مربوط به یورش وحشیانه به خانه ی برادر مجاهد مهدی ابریشمچی و تصمیم مجاهدین به مقاومت در برابر این قبیل یورش های ضد انقلابی و ضد اسلامی و ضد قانونی است را به دروغ دستاویز قرار داده و از این هم بیشتر صبح امروز مدعی می شوند که گویا شهدایمان را نیز خودمان کشته ایم!! البته این مطلب که شکنجه شدگان را ما خود شکنجه نموده و شهدایمان را نیز خود کشته ایم!! مطلب جدیدی نیست و لابد صدها هزار تن را هم که دیروز به اعتراض علیه عملکردهای ضد خلقی ارتجاع برخاستند ما از آن طرف مرز با خود آورده ایم!! لکن تردیدی نیست که اگر عاملان و آمران کشتارهای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور توانسته باشند تبلیغات ضد انقلابی دروغین خود را به خلق قهرمان ایران بقبولانند عاملان و آمران کشتار ۳۰ خرداد جاری نیز خواهند توانست.

اما ما می گوئیم که اگر تبلیغات شما صحیح و واقعی است و اگر ریگی به کفش خود ندارید هم چنان که هر روز با بزرگنمایی های نجومی تصاویر چماق داران را به "سیما" می آورید یک بار نیز مشروح راهپیمائی تاریخی ۳۰ خرداد را که فیلم های آن در نزد کلیه ی خبرنگاران و فیلمبرداران وجود دارد در تلویزیون نمایش بدهید...

بنام خدا

و
بنام خلق قهرمان ایران

هموطنان عزیز!
مردم قهرمان تهران!

بار دیگر در آخرین قدم های سلطه ی اختناق مطلق، همزمان با برگزینی رئیس جمهور دکتر بنی صدر، دیو خون آشام استبداد افسار گسیخت و راهپیمائی آرام و مسالمت آمیز صدها هزار تن از مردم قهرمان تهران را به خاک و خون کشید و بدین ترتیب عصر روز گذشته ۳۰ خرداد ماه سال جاری بار دیگر فجایع ۱۵ خرداد سال ۴۲ و ۱۷ شهریور سال ۵۷ به طریقی دیگر تکرار شد و مزدوران رسمی و غیررسمی ارتجاع رو در روی صفوف مردم (که از انتهای خیابان طالقانی و در سراسر خیابان بهار و از تقاطع بهار - انقلاب تا میدان فردوسی با تراکم فوق العاده امتداد داشت) به زانو نشسته و رگبار گشودند. از تعداد انبوه مجروحین و شهدا و آمار کل جمعیت هنوز اطلاع دقیقی نداریم و در نخستین فرصت آن ها را با تمام جزئیات و فیلم ها و عکس های مربوطه منتشر خواهیم ساخت.

برخلاف تبلیغات ارتجاعی، این راهپیمائی تاریخی که از ساعت ۴ بعد از ظهر از تقاطع خیابان های مصدق - انقلاب به سمت خیابان طالقانی آغاز شده بود کاملاً مسالمت آمیز و بدون هیچگونه قصد درگیری حتی تمامی ضرب و شتم ها و باران های گلوله و گاز اشک آور را تحمل نموده و قصد آن داشت تا با حضور در برابر مجلس اراده و رای اکثریت ملت ایران را اعلام دارد. لکن از آنجا که مدت ها است هرگونه راهپیمائی و

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
 "ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون" (احقاف ۱۳)
 همانا کسانی که گفتند پروردگار تکامل بخش ما خداست و آنگاه پرچم مقاومت برافراشتند و پایداری ورزیدند پس نه ترس و بیمی برایشان است و نه اندوهگین و افسرده‌اند ...
 "فلذ لك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم و قل امنت بما انزل الله من كتاب و امرت لا عدل بينكم ..."
 پس به اینسو فراخوان و مقاومت کن همچنانکه بدان امر و موظف شده‌ای و از هوسها و اوهام آنان پیروی مکن و بگو که بدانچه خدا از کتاب و تبیین فرو فرستاده است ایمان آورده‌ام و وظیفه‌مندم تا در میان شما به عدل و داد قیام کنم ...
 "فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما"
 (نساء ۹۵)
 فضیلت و برتری داده است خدا مجاهدین را بر خانه نشستانان به پاداشی بس عظیم.
 "وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ..."
 وعده داده است خدا آنانی از شما را که ایمان آورده و عمل (خط مشی) شایسته و متناسب پیشه کردند تا آنان را در زمین جای نشین گرداند ...

بنام خدا

بنام خلق قهرمان ایران

بنام اسرا و شهیدای پاکباز تظاهرات عظیم ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

بیاد فرماندهان شهید مجاهد،

محمد ضابطی، قاسم باقرزاده، محمد مقدم و سعید غیور و با آرزوی رستگاری برای سایر طراحان، مسئولین، فرماندهان و گادره‌های ۳۰ خرداد

مردم مقاوم و مجاهد پرور ایران،
 مجاهدین خلق ایران!

دومین سالگرد ۳۰ خرداد، نقطه عطف و سرآغاز انقلاب رهائی بخش نوین میهن اسیرمان، گرامی باد. دو سال پیش در چنین ایامی، دیو خون‌اسام استبداد - خمینی دجال و مردم فریب - بر آن بود تا در پس پرده‌ی دین، دیکتاتوری ارتجاعی و قرون وسطائی خود را به کلی یکپایه نموده و با عزل رئیس جمهور بنی‌صدر، چنگ انداختن خود بر کلیه‌ی ارگان‌های لشگری و کشوری، اعم از ارتش و سپاه و کمیته‌های ارتجاع و مجلس ضد خلقی و دستگاه قضائی و سرانجام تمامی دستگاه اداری و اجرائی کشور را نیز تکمیل کند. خمینی از این پیش‌تر، یعنی از نخستین روز رهبری غاصبانه‌اش با نیروهای انقلابی و در راس همه با سازمان مجاهدین خلق ایران به معارضه پرداخته و در این اواخر به ضرب چماق و گلوله، همه‌ی آزادی‌های دمکراتیک را سرکوب و غیرقانونی! و رسماً "حرام" اعلام کرده بود. او ضمن دو سال و نیم، تدریجاً همه‌ی دستگاهها و مراکز لشگری و کشوری را یک به یک در ید قدرت ضد مردمی و ضد اسلامی خود گرفته بود و می‌رفت تا در فردای ۳۰ خرداد، با عزل رئیس‌جمهور، آخرین مانع قانونی در مسیر یک پایگی رژیم ارتجاعی

خود را از میان برداشته و آنگاه با سرکوب تمام عیار همه‌ی نیروهای انقلابی، به رویای دیرین خلیفه‌گری ابد مدت خود جامه عمل بیوشاند و به زعم خود رژیمش را تا قیام قائم و "انقلاب مهدی (ع)" بر سرگار نگهدارد. البته خمینی و همدست منفور و مکارش بهشتی پیشاپیش همه‌ی وسائل و تجهیزات سرکوبگرانه‌ی لازم برای دفن و کفن نهائی انقلاب ایران را تدارک دیده بودند ...

اما به ناگاه در بعد از ظهر ۳۰ خرداد سال ۶۰، علیرغم اینکه خمینی از چند روز پیش با قلدری و شانناژ و عوام‌فریبی، زمینه‌ی هر حرکت اعتراضی و دستجمعی را از بین برده بود، در آسمان رعب‌زده و بی‌ابر تهران رعدی عظیم و خروشنده طنین افکند ... نزدیک به ۵۰۰ هزار تن از مردم غیور تهران، به دعوت مخفیانه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران، بر طبق یک طرح عملیاتی پیچیده که با آمادگی کامل تشکیلاتی همراه بود، به صحنه آمدند و با شعارهایی از قبیل "زنده باد آزادی"، "مرگ بر بهشتی"، "از یکسو به گویاترین وجه خاتمه‌ی مشروعیت گذرای سیاسی رژیم ارتجاعی موسوم به ولایت فقیه را اعلام و از طرف دیگر حکم اعدام انقلابی بهشتی و دیگر یاران فاسد و تبهار خمینی را نیز صادر نمودند. بدین ترتیب توفان خروشان ۳۰ خرداد نه تنها دفتر حساب‌های ارتجاعی خمینی را درهم پیچید، بلکه همه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها و امیدهای "رضاخانی" امپریالیست‌ها درباره‌ی بهشتی را به باد داد، تا در مرحله‌ی بعد، چهره‌ی گریه و ماهیت منفور شخص خمینی

بر همین اساس وقتی که در بعد از ظهر ۳۰ خرداد، صفوف چند کیلومتری و متشکل و رو به گسترش تظاهرات را که عازم مجلس ضد خلقی او بود، به او گزارش کردند، مطابق اعلامیه‌ای که فی‌الغور از رادیو قرائت شد؛ شخصاً فرمان تیراندازی به تظاهرات مسالمت‌آمیز راه، خطاب به پاسداران ضد خلقی‌اش صادر نمود و سپس انواع سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین به جانب مردم بی‌گناه رگبار گشودند. دهها تن از مجاهدان در خاک و خون غلطیدند، صدها تن مجروح و هزاران تن دستگیر شدند و از همان شب "عصر اعدام‌های دستجمعی، بدون محاکمه و اغلب بی‌نام و نشان" که بسیاری از دختران نوباوه‌ی مجاهد را نیز در بر می‌گرفت، آغاز گشت.

در حقیقت در همینجا بود که خمینی در تمامیت رژیمش به پایان رسید، مقاومت انقلابی مسلحانه در ابعاد سراسری، ضروری، قطعی، مشروع و اجتناب‌ناپذیر گردید، انقلاب نوین و کبیر ایران برای ریشه‌کن کردن همه‌ی انواع ارتجاع و استبداد و استعمار و بهره‌کشی و فرصت‌طلبی آغاز گشت و ...

شگفت‌انگیز بود که دختران خردسال مجاهد، که روز بعد عکس‌هایشان به منظور احراز هویت در روزنامه‌های رسمی رژیم گراور شده بود؛ در لحظه‌ی تیرباران به روایت شاهدان عینی، جملگی با مشت گره کرده فریاد می‌زدند: "مرگ بر خمینی"، "زنده باد آزادی" ...

یکی از این شاهدان عینی، قهرمان مجاهد خلق، شهید مقدس نخستین عمل فدائی (انتخاری)

خوشبختانه طی دومین سال مقاومت مسلحانه‌ی سراسری، ما صرف نظر از استمرار عملیات و آتش نظامی به آنچنان طرازاها و فنون جدیدی بویژه در "سازماندهی ارتباطات" - که کمبود و مسئله‌ی اصلی مرحله‌ی اول بود - دست یافته‌ایم که پیشرفت‌ها و آینده‌ی این مقاومت را در راستای تدارک قیام با مجموع بسیار بیشتر از گذشته تضمین می‌کند. فی‌المثل ما توانستیم با اتخاذ تاکتیک‌های نوین سه طرح استراتژیکی ضد انقلابی دشمن یعنی طرح "کنترل مالک و مستاجر"، طرح "گشتی‌های تویوتا" و طرح "کنترل گلوگاه‌های شهری" را به میزان بسیار زیادی خنثی نموده‌و ...

مجاهدین، برادر شجاع و والا مقام محمد کاظم افجه‌ای بود که "بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران" بر روی دژخیمان اوین آتش مجازات گشود و پس از اعدام انقلابی رئیس شکنجه‌گاه مزبور، با پرتاب خود از طبقه‌ی سوم ساختمان و پس از تحمل چندین روز شکنجه، در بیمارستان به شهادت رسید.

به هر حال، از این پیش‌تر، ما نزدیک به دو سال و نیم، تماماً تحمل کرده بودیم و طی این مدت بدون اینکه کمترین حرکت خلاف و غیرقانونی انجام داده باشیم، با صدها و هزاران درخواست و هشدار و اخطار رسمی و غیررسمی؛ خمینی و مقامات رژیمش را به احترام گذاشتن به حداقل حقوق و آزادی‌های دمکراتیکی که انقلاب برای آن بر پا شده بود، فراخوانده بودیم. اما او، چنانکه دیگر امروز مطلقاً به اثبات رسیده است، نه تنها با نیروهای دمکراتیک و انقلابی، بلکه با نزدیک‌ترین متحدان خود نیز، که حتی ذره‌ای انتقاد و مخالفت داشته باشند، کمترین سر سازگاری نداشته و در جنون انحصارطلبانه‌ی ضد مردمی و ضد اسلامی‌اش،

را - که تا آن زمان در پشت بهشتی مخفی شده بود - برای تمام اقشار و طبقات خلق آشکار و افشاء سازد. آری، توطئه‌ی پلید خمینی در یکپارچه نمودن بی‌سروصدای رژیمش و لگدمال کردن آخرین قطرات و دستاوردهای دمکراتیک انقلاب؛ شکست خورد. بخصوص که همگان می‌دانستند چنانچه اختناق اندکی کمتر می‌بود و مجاهدین می‌توانستند بطور آشکار و علنی و با تبلیغات مکی به دعوت مردم بپردازند، اکثریت قریب باتفاق مردم تهران، این دعوت را لبیک می‌گفتند. کما اینکه چند هفته قبل از آن، وقتی که ما (مجاهدین) طی نامه‌ی رسمی از خمینی درخواست کردیم که با راهپیمایی مسالمت‌آمیز ما و مردم تهران تا مقر خودش (جماران) موافقت نماید؛ هراسناک و بزدلانه، از ترس جارو شدن خودش و جماران، یک هفته به سوراخ عزلت خزید، ملاقات‌هایش را قطع کرد، و سپس در تلویزیون ظاهر شد و گفت: شما لازم نیست بیائید من به خدمتان می‌آیم (می‌رسم). او همچنین مجاهدین را تهدید نمود که: یا ندامت تلویزیونی و یا قبرستان!

برای تحقق صلح و آزادی همه‌ی سلاح‌ها را بجانب رژیم ضد بشری خمینی نشانه رویم!

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

به گونه‌ای کاملاً شرک‌آمیز، حاضر به تحمل هیچکس جز "خودش" نبوده و نیست و باز هم چنانکه امروز کاملاً به اثبات رسیده است؛ حتی به توبه و ندامت قربانیانش نیز بسنده نکرده و اضافه بر آن، حذف تمام عیار فیزیکی آن‌ها را نیز طالب بود. تا آن‌ها را بطور مضاعف زیان‌کار دنیا و آخرت سازد (خسرالدنیا والاخره) ...

اما شرف و اراده‌ی پیشتازان مجاهد خلق بسا فراتر از این بود که به دژخیم تسلیم شوند و یا سازش سیاه و ننگین را بر مقاومت خونین و پرافتخار مرجع شمارند ...

و چنین بود که ما مجاهدین "بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران" حتی با چشم‌اندازی "عاشوراگونه" قیام کردیم، و بدینگونه پرچم شرف و اعتبار یک خلق محروم و انقلابی را به سنگین‌ترین بهای ممکن در هولناک‌ترین مقطع تاریخش سرفراز و سربلند بر دوش کشیدیم ...

پس اکنون با یک نگاه به عملکرد خمینی در دو سال گذشته و آنچه او بر سر بسیاری از نزدیک‌ترین متحدان خود آورده، براستی دیگر چه کسی تردید دارد که اگر ما (مجاهدین) جز آن می‌کردیم که عملاً کردیم؛ خمینی نه تنها در مأموریت تاریخی خود، که همانا سرکوب تمامی انقلاب و انقلابیون ایران بود، موفق شده بود؛ نه تنها از درخشان‌ترین و عمیق‌ترین مقاومت تاریخ معاصر در میهن‌مان نشانی نبود؛ بلکه خمینی پایه‌های حکومتش را برای سالیان دراز تثبیت نموده و به هیچ وجه همچون امروز در نظر اغلب جهانیان، بویژه ملل مسلمان و خصوصاً مردم ایران، منفور خاص و عام نمی‌شد. از این گذشته مجاهدین که اکنون به نقطه‌ی وصل و محور اتحاد تمامی مشتاقان راستین استقلال و آزادی ایران تبدیل شده‌اند، همچون اپورتونیست‌های چپ و راست، صدپاره شده و دیگر هیچ نیروی جدی و موثری محسوب نمی‌شدند، و طبعاً صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی را نیز به نفع آلترناتیوها و جانشینان دست‌نشانده و وابسته، خالی می‌گذاشتند.

جزای درون جوش فرصت‌طلبی و انحراف سیاسی و کيفر فاصله گرفتن از مقاومت و ضدیت با آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی، البته از همین قبیل چندپارگی‌ها و نفی شدن‌ها بوده و خواهد بود.

آری، عقب‌افتادگی مفرط از گردش‌ایام، یاس و انفعال و تسلیم‌طلبی و تخطئه کردن مقاومت انقلابی و دینامیزم اساسی آن، یعنی مجاهدین خلق ایران؛ بجای مقاومت در برابر خمینی؛ اینست مجازات اتودینامیکی و درون‌جوش پشت‌پا زدن به اصول و شناختن خمینی و شناختن اولویت‌ها و ضرورت‌های زمان.

اما خوشبختانه ما توانستیم در پرتو مقاومت انقلابی، خرمن سرخ‌فام مقاومت و حیات یک خلق محروم را زنده نگاهداشته و بسیاری از نیروهای اولیه‌ی انقلاب را در پرتو این نور، از چنگال ظلمات پژمرده‌ساز خمینی رهائی بخشیم.

حال اگر چه طی دو سال گذشته شماری از فرماندهان و الامقام و قهرمان ۳۰ خرداد، همچون مجاهدان شهید محمد ضابطی، قاسم باقرزاده، محمد مقدم و سعید غیور در خاک و خون غلطیده و هنوز نیز دشمن ضدبشری به اعدام مجاهدین دستگیر شده در آن روز و در روزهای قبل از آن ادامه می‌دهد؛ و اگرچه خون‌به‌های آزادی میهن بسیار سنگین و ذقیمت است؛ اما با نگاهی به سرنوشت عبرت‌انگیز امثال حزب‌توده، به روشنی می‌توان دریافت؛ که اگر مجاهدین هزاران بار بیش از آنچه تاکنون فدیة داده‌اند نیز نثار می‌کردند، بازهم امروز چه از نظر تاریخی و ایدئولوژیک و چه

بلحاظ اجتماعی و سیاسی و حتی بلحاظ تشکیلاتی، ما "برنده" بوده و هستیم.

راستی هم جامعه‌ای که سیمای "مرگ و تباهی" خمینی بر آن سایه افکنده؛ اگر "تولد سازنده و درخشنده‌ی" امثال مجاهدین را نمی‌داشت، چه بد منظر وجه بدر فرجام بود. یکی از فلاسفه‌وقتی در "اعتبار وجود" به تردید افتاده بود؛ سرانجام "اعتبار وجود" خود و هستی پیرامون را چنین بازیافت که: "من فکر می‌کنم، پس هستم". از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به بعد، یعنی در عصر تردید در "وجود و حیات" خلق و انقلاب و کلیه‌ی مفاهیم و ارزش‌ها و کلمات انقلابی؛ ما نیز "اعتبار وجود خود و خلق و انقلاب‌مان" را، در این فرمول کلیدی باز یافته‌ایم که: "ما بگونه‌ای انقلابی و سراسری مقاومت می‌کنیم و بهای سرخ و خونین آن را نیز به اعلاء درجه می‌پردازیم، پس هستیم". راستی در غیر اینصورت "وجود" و شرف و افتخار ملت ایران بالفعل چه "اعتبار" و پشتوانه‌ای می‌داشت؟

آری نزدیک به ۳۰ هزار شهید، و قریب به یکصد هزار زندانی سیاسی، نه تنها مبین اعتبار وجود و مقاومت یک خلق در زنجیر، بلکه یقیناً حاکی از پیروزی محتوم او در کوتاه مدت است.

گذشته از این اگر در جنگ بین مجاهدین و خمینی، بیلان ضربات و دستاوردهای نظامی و سیاسی هر یک از طرفین را بدقت مطالعه کنیم و نقطه‌ی شروع مقاومت عادلانه‌ی انقلابی را مبنای مقایسه قرار دهیم؛ به یقین می‌توان گفت که چه از نظر ضربات استراتژیکی نظامی، چه از نظر سیاسی و ایدئولوژیک و چه بلحاظ اجتماعی و

حتی بگفته‌ی نمایندگان مجلس ضد خلقی چند میلیون از این عده بیش از ۸۰٪ درآمد خود را صرف اجاره‌ی مسکن می‌کنند؛ بین ۵ تا ۱۰ میلیارد دلار هزینه‌ی جنگ؛ پرداخت روزانه بیش از ۷۰۰ هزار دلار به کشتی‌های خارجی که در سواحل جنوب در صف انتظار نوبت برای تخلیه‌ی کالا بسر می‌برند، انتشار میلیاردها تومان اسکناس بدون پشتوانه و سه برابر شدن نقدینگی کشور، که قدرت خرید را تقریباً به $\frac{1}{3}$ گذشته تنزل داده است و تنظیم بودجه‌ای که تقریباً ۹۰٪ آن متکی به درآمد نفت است؛ مضافاً بر بیش از یکصد هزار زندانی سیاسی و یک مقاومت انقلابی و گسترده و سراسری، همراه با گسترش روزافزون تمایلات و تظاهرات صلح‌طلبانه‌ی توده‌های مردم ...

آری، اینها و دهها و صدها نشانه‌ی مرگبار دیگر مهلکه‌هایی نیستند که خمینی بتواند بسادگی از دام آنها جان سالم بدر ببرد.

مخصوصاً که شدت خونریزی‌ها و تبهکاری‌ها و اختناق ۲ سال گذشته به حدی است که دیگر به اعتقاد ما (مجاهدین) خمینی هیچ برگ کیفی جدیدی در افزایش اختناق نخواهد یافت. به حدی که افزایش اختناق بعضاً به جایی رسیده، که دیگر دارای راندمان و اثر منفی است و اگر جز این بود؛ خمینی هرگز در پایان پائیز ۶۱ به صدور فرمان موسوم به ۸ ماده‌ای مبادرت نمی‌ورزید. اگر چه بعد از ۵ ماه و نیم آشکارا آن را پس گرفت و به عبارت دیگر به زبان خود اقرار نمود که رژیمش از بنیاد اصلاح‌ناپذیر است و جز در زباله‌دان تاریخ ایران جایی ندارد.

نه تنها توفان خروشان ۳۰ خرداد دفتر حساب‌های ارتجاعی خمینی را درهم پیچید، بلکه همه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها و امیدهای "رضا خانی" امپریالیست‌ها در باره‌ی بهشتی‌را به باد داد، تا در مرحله‌ی بعد، چهره‌ی گریه‌وماهیت منفور شخص خمینی را - که تا آن زمان در پشت بهشتی مخفی شده بود - برای تمام اقشار و طبقات خلق آشکار و افشاء سازد. آری، توطئه‌ی پلیس خمینی در یکپارچه نمودن بی‌سروصدای رژیمش و لگدمال کردن آخرین قطرات و دستاوردهای دمکراتیک انقلاب، شکست خورد.

از طرف دیگر وقتی از مقاومت مشروع، انقلابی، مردمی و سراسری مجاهدین نام می‌بریم، تک‌تک این کلمات دارای پشتوانه‌ها و معانی دقیق علمی و اجتماعی خاص خود می‌باشند که آن را از هر حیث شکست‌ناپذیر می‌سازد. اگر جز این بود، مجاهدین نیز همچون بسیاری دیگر، حتی در همان هفته‌ها و ماههای اول مقاومت، از هم می‌پاشیدند و یا شقه و صدپاره می‌شدند بدین ترتیب:

- این مقاومت، مشروع است زیرا طی دو سال و نیم اول حکومت خمینی، با یک انضباط شگفت‌انگیز انقلابی، به مبارزه‌ی افشاگرانه‌ی سیاسی عظیمی مبادرت ورزیده و پاپای رویدادها و حوادث مختلف ماهیت ارتجاعی و ریاکارانه‌ی رژیم خمینی را برای وسیع‌ترین اقشار و توده‌های مردم افشاء نموده و با تحمل و بردباری انقلابی از کمترین عکس‌العمل نظامی در برابر ایادی خمینی اجتناب ورزیده و در هر قدم حقانیت خود را به اثبات رسانیده و در برابر جرم و جنایات خمینی (که حتی طی همان دوره به اندازه‌ی تمامی دوران شاه از مجاهدین کشت) در نهایت مسالمت، تنها به افشاگری و اتمام حجت بسنده کرده است. علیهذا پس از خاتمه‌ی مشروعیت‌گذرای رژیم و یکپارگی کامل آن و بدنبال موج اعدام‌های ضدانقلابی‌اش، عملیات و سازمان‌پیشاز مقاومت، با وسیع‌ترین استقبال و تشویق و حمایت توده‌های مردم مواجه گردیده است.

تاریخی، این رژیم خمینی است که اساساً و بگونه‌ای استراتژیکی بازنده بوده و این خلق ایران و طبعاً مجاهدین این خلق قهرمان هستند که در پرتو رود خروشان شهیدان نشان برنده و بالنده و سرفراز مانده‌اند:

- زیرا خمینی بهر حال رفتنی است و علیرغم اینکه هنوز کنترل اوضاع را به ضرب شکنجه و تیرباران و حلق‌آویز بطور موقت در دست دارد، اما بطور ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی، مطلقاً نامشروع شده و شکست خورده است.

- زیرا خمینی آینده‌ای ندارد و ثبات استراتژیکی رژیمش در همان نخستین ضربات مقاومت از بین رفته است.

- زیرا جز با اختناق و سرکوب و جنگ، حتی یک روز نیز بر سر کار نخواهد ماند.

- زیرا نیروئی همچون مجاهدین و جانشینی همچون شورای ملی مقاومت را در برابر خود دارد.

- زیرا در بن‌بست کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی بسر می‌برد.

- زیرا برای استمرار حکومتش و سرپوش گذاشتن بر بحران‌های درونی و بیرونی رژیمش، پیوسته و لاینقطع باید گروهی از متحدان خود را بدست خود قربانی کند.

- زیرا ۵ میلیون بیگار، تورم ۴۰۰ درصدی (در بازار سیاه)؛ "گرانی سرسام‌آور"؛ ۲ الی ۳ میلیون آواره؛ ۱۴ میلیارد دلار واردات سالانه با نرخ رشد ۱۵ درصد، در مقابل بیش از ۳۰۰ میلیون دلار صادرات غیرنفتی، با ۲۴ درصد نرخ افت سالیانه؛ ۱۰ میلیون بی‌مسکن که

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

این مقاومت، انقلابی است زیرا سرشار از فداکاری، تحرک، تشکل، انضباط، سازمان‌یافتگی و آگاهی و تماماً متکی به یک آیدئولوژی و خط مشی انقلابی است، که آن را از مقاومت‌های پراکنده‌ی خودبخودی، در چارچوب انگیزه‌ها و خواست‌های محدود محلی و صنفی، کیفی ممتاز نموده و با تکیه بر عنصر سلاح و قهر عادلانه، حد فاصل بسیار روشن و البته خونینی، مابین آن و دیگر اشکال مقاومت‌های پراکنده، موسمی، موضعی، عشیرتی و رفرمیستی ترسیم می‌کند.

این مقاومت، مردمی است زیرا با حرکات بااصطلاح روشنفکرانه و جدا از توده‌های مردم (یعنی کلیه‌ی خط‌مشی‌های سکتاریستی) بکلی متفاوت است و با تمام قوا مبرم‌ترین خواسته‌ی حیاتی تمامی یک خلق در زنجیر را، که همانا سرنگونی رژیم خمینی است دنبال می‌کند. به نحویکه اگر این مقاومت پایه و پهنه‌ی مردمی نمی‌داشت، لاجرم در همان هفته‌ها یا ماه‌های نخستین، در اثر فروخشکیدن منابع محدود گروهی و سازمانی و متصل نبودن به دریای خلق، در سرچشمه فرومی خشکید.

این مقاومت، سراسری است زیرا از گناباد و قوچان و بجنورد گرفته تا مسجد سلیمان و اندیمشک و ایلام، و از اصطهبانات و جهرم و فیروزآباد تا اردبیل و خوی و مرند و کرمان و رفسنجان و چابهار، و از زاهدان و گنبد

می‌کند. فی‌المثل ما توانستیم با اتخاذ تاکتیک‌های نوین سه طرح استراتژیکی ضدانقلابی دشمن، یعنی طرح "کنترل مالک و مستاجر"، طرح "گشتی‌های تیوتا" و طرح "کنترل گلوگاه‌های شهری" را به میزان بسیار زیادی خنثی نموده و در این رابطه اکنون حدود ده ماه و نیم است که دشمن علیرغم سرمایه‌گذاری‌های کلان و صرف‌انرژی بسیار، نتوانسته است هیچ ضربه‌ی استراتژیکی به مجاهدین وارد بیاورد. حال آنکه بعکس ما توانستیم شبکه‌ی اطلاعاتی و جاسوسی دشمن موسوم به "عبدالله پیام" را در چندین نقطه‌ی آن از هم گسسته و منهدم کنیم.

البته بدیهی است ناکام گذاشتن دشمن در وارد کردن ضربات استراتژیک، ضرورتاً با کُند نمودن مرحله‌ای آهنگ عملیات در شهرهای بزرگ و صرف انرژی بیشتر برای حل مسئله‌ی اصلی مرحله‌ای - یعنی ارتباطات - همراه بود. در غیر این صورت قبل از اینکه بتوانیم با شرایط و کیفیت جدید حفقان، بنحو فعالانه و رزمنده تطبیق نموده و به بستن گارد تدافعی خود توفیق یابیم، دشمن می‌توانست تهاجمات موضعی ما را با ضربات استراتژیک احتمالی تلافی نموده و در مجموع از این معادله، برنده و سودمند بیرون بیاید.

این مقاومت، انقلابی است زیرا سرشار از فداکاری، تحرک، تشکل، انضباط، سازمان‌یافتگی و آگاهی و تماماً متکی به یک آیدئولوژی و خط مشی انقلابی است که آن را از مقاومت‌های پراکنده‌ی خودبخودی در چارچوب انگیزه‌ها و خواست‌های محدود محلی، و صنفی کیفی ممتاز نموده و با تکیه بر عنصر سلاح و قهر عادلانه، حد فاصل بسیار روشن و البته خونینی مابین آن و دیگر اشکال مقاومت‌های پراکنده، موسمی، موضعی، عشیرتی و رفرمیستی ترسیم می‌کند.

و کرگان تا بابل و قائم‌شهر و لاهیجان و زنجان، و از همدان و گاشان و شهرضا و یزد و نائین و گلپایگان و الیگودرز و خمین تا کرمانشاه و نقده و سنندج، و از ارومیه و ملایر و اراک تا قم و محلات و سمنان و صداها شهر و بخش بزرگ و کوچک دیگر و همچنین بسیاری از روستاها، کمتر گوی و برزنی است که با خون پاک ده‌ها و صدها تن از خواهران و برادران مجاهد ما درنیامیخته و تطهیر نشده باشد...

آری ریشه‌کن کردن ارتجاع ۱۵۰۰ ساله، که از همان آغاز در برابر راهبران و ائمه‌ی انقلابی اسلام، سجاده و دلق و دین‌فروشی را، اسباب زندگانی انگل‌صفت خود قرار داده بود، چنین مقاومتی را می‌طلبد.

مقاومتی که در هر قدم بسا مسائل تاریخی حل نموده و بسا شیوه‌ها و خطوط ارتجاعی و اپورتونیستی را در سر راه پیشرفت و تعالی خلق و انقلاب به کناری زده است و می‌رود تا با روشن نمودن محتوی و ماهیت همه‌ی مدعیان گاذب، آینده‌ی ایران دمکراتیک و مستقل را پیشاپیش در برابر بسیاری از آفات ارتجاعی و اپورتونیستی بیمه کند.

از سوی دیگر بر اساس همان خصوصیات پیش‌گفته‌ی مقاومت انقلابی، چنانکه ضمن دو سال گذشته به اثبات رسیده است، هم شکست‌ناپذیری و هم ظفرمندی نهائی این مقاومت را، بایستی تضمین شده دانست.

بخصوص که خوشبختانه طی دومین سال مقاومت مسلحانه‌ی سراسری، ما صرف‌نظر از استمرار عملیات و آتش نظامی به آنچنان طرازاها و فنون جدیدی بویژه در "سازماندهی ارتباطات" - که کمبود و مسئله‌ی اصلی مرحله‌ی اول بود - دست یافته‌ایم که پیشرفت‌ها و آینده‌ی این مقاومت را در راستای تدارک قیام، بالمجموع بسیار بیشتر از گذشته تضمین

بسیار روشن‌تری برخورداریم. ضمن اینکه از کمبودها و نیازهای تدارکاتی یا مالی خود و همچنین نقطه‌ضعف‌های لاعلاج و درمان‌ناپذیر دشمنان نیز تصاویر دقیق‌تر و جامع‌تری داریم. اما آنچه مسلم است اینکه، پیروزی نهائی انقلاب نوین و کبیر ایران، که حاوی تمام ارزش‌های مبارزاتی دمکراتیک و مترقی جنبش خلق ما، از مشروطه به این سو است، پیشاپیش تضمین شده است. بخصوص که ما با درس گرفتن از تمامی تجارب تلخ گذشته و با توجه به مجموعه‌ی اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی، از آغاز سنگ بنا را چنان گذاشتیم، که هر چند هم دژخیم با سرکوب و جنگ و بحران‌سازی مستمر، بتواند چند صباحی بیشتر به حکومت غاصبانه‌ی خود ادامه دهد، اما سرانجام، پیروزی از آن تنها جانشین دمکراتیک و مستقل است و از این رو، هر روزی که می‌گذرد، صدای درهم شکستن استخوان‌های دشمن ضدبشری و طنین پرشور آزادی میهن را، آشکارتر و واضح‌تر می‌شنویم.

بویژه که امروز پس از دو سال، بخوبی در جریان عمل روشن شده است که لااقل در کوتاه‌مدت، نه شبه جانشین‌های وابسته و ضدانقلابی و نه یک کودتای دست‌نشانده‌ی نظامی و نه هیچکدام از تلاش‌های مذبوحانه‌ی امپریالیستی، ارتجاعی و اپورتونیستی، برای سرکوب و تخطئه‌ی مجاهدین، بجائی نرسیده و نخواهد رسید. گما اینک حتی تمامی دشمنان و مخالفان بین‌المللی و داخلی ما نیز پنهان و آشکار بر این حقیقت معترفند، که از یکسو در هر شکلی از اشکال تحول، نمی‌توان شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق ایران را نادیده گرفت و از سوی دیگر برای استقرار یک ایران دمکراتیک و مستقل، گماگان در چشم‌انداز موجود، پیشتازی جز مجاهدین نمی‌توان یافت.

اکنون بگذارید هر گس هر قدر که می‌خواهد درباره‌ی تثبیت و "ثبات" رژیم خمینی داد سخن بدهد و در این رابطه تا آنجا که می‌تواند "بریدگی" و یاس و انفعال ترویج کند.

بگذارید هر گس تا آنجا که می‌تواند با تیزترین زبان‌ها بر مجاهدین و بر شورای ملی مقاومت بتازد و عوامفریبانه در عین تنها گذاشتن ما در صحنه‌ی مقاومت انقلابی مسلحانه بر علیه خمینی، با ساده‌سازی‌ها و شبه‌سازی‌های بی‌مایه و بلاهت‌بار، اسلام مجاهدین و ضد اسلام خمینی را، در یک ردیف قلمداد کند.

بیگمان تاریخ ایران و نسل‌های آینده، یک روز به دقت همه‌ی جریانات و موضع‌گیری‌های امروز را در ترازوی داوری انقلابی محک خواهند زد، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد!

البته وقتی خورشید بدرخشد هیچکس نمی‌تواند آن را انکار کند. اما اراده و ایمان عمیق نسل ما در آنجا متجلی می‌شود، که در پس ابرهای تیره و تاریختناق و دیکتاتوری، درخشش آفتاب تابان آزادی را نوید می‌دهد و به جای غرقه شدن در وادی یاس و انفعال (بویژه در خارج از کشور) با جو تسلیم و عقب‌نشینی جانانه می‌ستیزد. راستی هم اگر جاده‌ی انقلاب و آزادی، صاف و هموار و بی‌فراز و نشیب بود، همگان مرد میدان بودند و شاید اصلاً نیازی به انقلاب نیز نمی‌بود. اما در پس همین فراز و نشیب‌ها و آزمایشات پر رنج و شکنج است که مرزهای میان "شایستگی" و "ناشایستگی" که بیان دیگری از "ماندگاری" و "ناماندگاری" آیدئولوژیکی و اجتماعی است، بوضوح تمام ترسیم می‌شود.

هموطنان عزیز، مردم مجاهدپرور ایران!

مسیر انقلاب نوین و کبیر ما البته بسیار پر پیچ و خم

در عین حال ما از این ضرورت نظامی، برای بستن گارد تدافعی نیروهای خودی - که در قیاس با نخستین سال مقاومت، بایستی در مدار بسیار بالاتری انطباق پیدا می‌کرد - بطور توأمان در جهت عبور از یک مرحله و حلقه‌ی بسیار ضروری سیاسی، نیز استفاده کردیم. به این معنی که در مسیر تدارک قیام، برای مقاومت انقلابی بسیار مفید می‌بود، اگر می‌توانست پس از آن همه تهاجمات تمام‌عیار (و البته بسیار لازم) یک دوره‌ی موقت تهاجم بطئی را نیز تجربه کند. دوره‌ای که به مثابه‌ی مکمل "فاز تهاجم تمام‌عیار" امکان می‌داد که بهره‌های سیاسی این فاز، به صورت افزایش کشمکش‌های داخلی رژیم و نیز در سایر اشکال سیاسی و اجتماعی، بارز گردد. دوره‌ای که رژیم در اوج حفقان و سرکوبگری عمومی، ناگزیر در نقطه‌ای دست به مانورهای رفرمیستی میزد و سپس در قدم بعدی با اثبات رفرم‌ناپذیری و عدم امکان سر برداشتن آلترناتیوی از داخل رژیم (که پیشاپیش برای ما مسجل بود) نتیجتاً انزوای داخلی و بین‌المللی‌اش در زمینه‌های مختلف افزایش می‌یافت و چه بسا برای حفظ تعادل درونی و بیرونی نظامش، مجبور می‌شد که بدست خود، بعضی از متحدینش را از خود جدا و با پای خود آن‌ها را لگدمال سازد. که همه‌ی این‌ها (چنانکه در عمل نیز واقع شده) بالمال راه به شمر رسیدن خون‌های شهدا یعنی راه قیام مردمی به منظور سرنگونی دشمن ضدبشری را هموارتر می‌نمود.

به هر حال در رابطه با استواری بنیادهای تشکیلاتی مقاومت مسلحانه، می‌توانم تصریح کنم که برحسب "طرح مقدماتی جمع‌بندی دومین سال مقاومت انقلابی"، ما امروز در قیاس با سال گذشته، از زیر ساخت‌ها و جا پاهای بسیار مستحکم‌تر و چشم‌اندازهای

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

و در هر قدم مملو از آزمایشات جدید است. آزمایشاتی که در آن لاجرم هر فرد یا گروه و هر حزب و هر سازمان در گشاکش آن، محتوا و جوهر واقعی خود را در زمینه‌ها و جهات مختلف بارز و آشکار می‌کند، و به این ترتیب در بحبوحه‌ی همین گشاکش‌ها، چنانکه ضروری تکامل جامعه و انقلاب است، هر روز مرزهای بین جنبش و ضد جنبش و مرزهای بین خلوص انقلابی و همه‌ی انواع ناخالصی‌های فرصت‌طلبانه، روشن و روشن‌تر می‌گردد.

انقلابیون راستین، البته از بروز ماهیت‌ها و روشن شدن مرزبندی‌ها، به جد استقبال می‌کنند. زیرا در غیر این صورت بازهم امثال خمینی و جبهه‌ی متحد ارتجاع خواهند توانست خود را مسلمانان انقلابی یا ضد-امپریالیست‌های دو آتشه! و همچنین دمکرات و ملی! و ترقیخواه! و... جلوه داده و آنگاه سرنوشت خلق و انقلاب را، گماکان به بازی بگیرند.

از این نظر نباید مسیر پرپیچ‌وخم و پرفرازونشیب انقلاب کبیرمان را که می‌رود ریشه‌ی بسیاری از عقب-ماندگی‌ها، ضعف‌ها و فرصت‌طلبی‌های موجود در جامعه را بخشکاند، با "پیاده‌رو"های صاف و مسطح و گلکاری شده در روزهای بهاری، یکی فرض کنیم.

بعنوان مثال، امروز هیچ فرد یا جریان سیاسی نیست، که با آزادی و استقلال و حاکمیت ملی و حق انتخابات آزاد و عمومی و تساوی زن و مرد و احقاق حقوق کارگران و دهقانان و اقوام مختلف ایرانی، و این قبیل شعارهای کلی، جرات مخالفت داشته باشد. کما اینکه هیچکس نیست که بتواند قهرمانی‌ها و فداکاری‌ها و مقاومت‌های بی‌نظیر خواهران و برادران و فرزندان مجاهد شما را، آشکارا تخطئه نموده و در برابر آن سر احترام فرود نیاورد. زیرا در غیر این صورت، خود بخود افساء و نفی خواهد شد و دست خود را برای اقدامات بعدیش بر ضد مجاهدین و بر ضد شورای ملی مقاومت خواهد بست.

علیهذا بطور کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، بایستی تا روز تحقق سقوط رژیم خمینی؛ انواع و اقسام فرصت-طلبی‌های ضد "مجاهد"ی و ضد "شورا"ئی را، از قضا در پس داعیه‌های غلیظ به اصطلاح ملی‌گرایانه، دمکرات‌نمایانه و یا ترقیخواهانه! انتظار کشید. جریانی که البته در عین حال بهترین آزمایش برای تشخیص سره از ناسره، در راستای استمرار و تصفیه و تطهیر هر چه بیشتر حرکت رهائی‌بخش انقلابی در مراحل بعدی نیز هست. به عبارت دیگر، ما افراد و جریانات مختلف را، چه در داخل و چه در خارج از کشور؛ در ورای همه‌ی عبارت‌پردازی‌ها و قلم‌فرسائی‌های زیبا و شکیل؛ قبل از هر چیز با این معیارها ارزیابی می‌کنیم که:

اولا - در صحنه‌ی مقاومت عملی بر ضد دشمن ضدبشری چه کرده و چه می‌کنند، و یا دست‌کم در برابر مقاومت انقلابی چه موضع سیاسی اتخاذ می‌نمایند؟ آیا به تقویت مقاومت اشتغال دارند و در مسیر تسریع قیام عمومی حرکت می‌کنند، یا بالعکس به طرق مختلف سنگ‌اندازی و اشکال‌تراشی نموده و بالفعل چه بطور مستقیم یا غیرمستقیم، موجبات دوام سلطه‌ی نتگین خمینی را فراهم می‌کنند...

ثانیا - در میان احتمالات مختلف برای جانشینی رژیم خمینی، در مجموع و برغم همه‌ی شعر و شعارهایشان، عملاً جانبدار کدامین قطب و کدامین آلترناتیو عملی و ممکن هستند.

اما اگر این معیارهای واقعی را در دنیای خارج از ذهن نادیده بگیریم، آنگاه هر کس (ولو مغرض و بدطینت نباشد) می‌تواند بنحوی غیرمسئول و روشنفکرنمایانه، صرفنظر از آثار گفتار و کردار خود، بر "ارتجاع" و بر "انقلاب" و صرفنظر از پیچیدگی‌ها،

محدودیت‌ها، اجبارات و نیازهای مقاومت و انقلاب؛ به عبارت‌پردازی و قافیه‌باقی و عقده‌گشائی بپردازد و برای ابراز حساسیت‌ها و گزیدگی‌ها و تمایلات و عواطف و نظریات خاص خود زمین و زمان را نیز به هم بیافد. همچنین اگر این معیارهای واقعی را فراموش کنیم، هر کسی می‌تواند در پس الفاظ و کلمات خوش‌طنین، در عین حالی که باطنا بر علیه مقاومت و همچون قوای ذخیره‌ی دشمن (البته در صفوف خلق) عمل می‌کند؛ فرصت‌طلبانه دستار و جیه‌الملکی بر سر و قبا‌ی تنزه‌طلبانه!

بر تن نموده و الی غیرالنهایه داد سخن بدهد... فی‌المثل بیاد داریم، که چه خمینی و چه اپورتونیست‌های راست و چپ، در آن اوائل به جد می‌گوشیدند که با ابراز غمخواری و سمپاتی نسبت به اعضا و هواداران "آگاه" و فریب‌خورده‌ی گروهک‌های منافق و محارب! "مقدمتا حساب رهبری سازمان‌های انقلابی و بویژه دشمن اصلی‌شان مجاهدین را بر سنده، تا در قدم بعدی، تمامیت سازمان ما را خنثی و نفی کنند. همچنین آنها در قدم‌های نخستین تلاش می‌کردند که با تمجید ریاکارانه از شهدای ما - از حنیف‌نژاد تا شریف‌واقفی و رضائی‌های شهید - آنها را به چماقی بر علیه خود ما تبدیل کرده و بدین‌وسیله برای بیرون ریختن حقد و کین ضد - انقلابی خود بر سر زندگان ما، راه باز کنند. و این در شرایطی بود که هنوز مستقیماً یارای به جوخه‌ی اعدام سپردن خود ما را نداشتند.

بر همین روال، اکنون نیز گاهی اوقات می‌بینیم یا می‌شنویم که برخی بدون توجه به تجارب ضدانقلابی و شکست‌خورده‌ی پیشین، باز در همین جاده‌های منحط قدم گذاشتند و چنانکه گوئی قیمومیت اعضا و هواداران مجاهدین را بر عهده دارند، برای رنج و خون‌کسانیکه بمراتب از خود آنها آگاه‌تر، فداکارتر و شریف‌تر هستند اشک تمساح می‌ریزند، و سعی می‌کنند جا در پای مرتجعین؛

این مقاومت، مردمی است زیرا با حرکات باصطلاح روشنفکرانه با نه وجد از توده‌های مردم (یعنی کلیه‌ی خط‌مشی‌های سکتاریستی) بکلی متفاوت است و با تمام قوا مبرم‌ترین خواسته‌ی حیاتی تمام می‌یک خلق در زنجیر را، که همان ناسرنگونی رژیم خمینی است دنبال می‌کند. به نحوی که اگر این مقاومت پایه و پهنه‌ی مردمی نمی‌داشت، لاجرم در همان هفته‌ها یا ماه‌های نخستین در اثر فروخشکیدن منابع محدود گروهی و سازمانی و متصل نبودن به دریای خلق، در سرچشمه‌ی فرومی‌خشکید.

با تشبیه نیروهای مقاومت به "گله‌ی گوسفند"، همان تبلیغات و روش‌های مرتجعین خون‌آشام حاکم را منتهی به زبانی دیگر، ولی با همان هدف‌های ضدانقلابی، تکرار کنند...

اشتباه نشود، می‌توان صدها و هزاران ایراد به خلق ایران و به طریق اولی به مجاهدین خلق ایران گرفت و حتی خمینی‌وار همه‌ی آنها را به "گله‌ی گوسفند"ی که قیمومیت ولایت اقصا "برگزیده" را می‌طلبد، نیز تشبیه نمود، اما مساله این است که فی‌المثل کسانیکه خود در سایه‌ی مقاومت رشیدترین فرزندان خلق و در بحبوحه‌ی نبرد خونین رهائی‌بخش فرصت یافته‌اند تا از دست خمینی جان بدر برده و فعلاً در خارج از کشور گوشه‌ی عافیت گزیده و با تخطئه‌ی مقاومت و مجاهدین و شورای ملی مقاومت، تظاهر به "مبارزه کردن" نیز بنمایند؛ اگر خود رأساً دست بکار شده و برنامه و آلترناتیو مطلوب خود را ارائه می‌دادند؛ باز هم حرفی نبود. اما خط‌مشی و رفتارهای این قبیل افراد و جریانات، تماماً حاکی از این است، که گوئی برای "مطرح شدن" و عرض وجود، در قدم اول جز تخطئه‌ی رنج و خون مجاهدین و تشکیلات و برنامه‌های آنها و همچنین فحاشی و لجن‌پراگنی بر علیه شورای ملی مقاومت،

چاره‌ای نیافته‌اند. و جالب اینکه اغلب می‌گوشند باطن دست راستی و لیبرالی خود را در پس ظواهر ترقی خواهانه و دعاوی دمکرات‌نمایانه، پرده‌پوشی کنند. زیرا که هنوز آشکارا جرات مخالفت علنی با دمکراتیسم انقلابی و مواضع مردم‌گرایانه‌ی اقتصادی و اجتماعی مجاهدین را ندارند.

علیهذا اگر در سرتا پای تلاش‌های مذبحخانه‌ی اینگونه جریانات دقت کنیم، محور اصلی، پیام غائی و هدف نهائی همه‌ی آنها، جز فرو پاشاندن شورا و بخصوص "مجاهد زدائی" نیست. روشی که البته در عمل جز به سود ارتجاع و امپریالیسم و شبه‌آلترناتیوهای ضد دمکراتیک نیست و نمی‌تواند باشد. مگر اینکه ابتدا، در عمل و بطور واقعی (و نه در روی کاغذ) یک جانشین دمکراتیک و مستقلی که عالی‌تر و بهتر از شورای ملی مقاومت بوده و ضمناً هم‌اکنون و بطور بالفعل نیز برای حراست از آزادی و استقلال و تمامیت ایران استعداد و توانائی و نفوذ بیشتری از شورای موجود داشته باشد عرضه می‌گردند و آنگاه هر آنچه می‌خواستند به شورا و به مجاهدین می‌تاختند.

در غیر این صورت گناه مجاهدین چیست؟! آیا مجاهدین صرف نظر از تمامی سوابق درخشان مبارزاتی‌شان در دوران شاه، چه در دوران مبارزه‌ی افشاگرانه و سیاسی بر علیه ارتجاع خمینی و چه در دوران مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی بر علیه این رژیم ضدبشری، "بد" و "گم" فداکاری و مبارزه کرده‌اند؟

آیا چه در جریان مبارزه‌ی سیاسی و چه در جریان مبارزه و مقاومت نظامی بر علیه رژیم خمینی، مجاهدین در قیاس با سایر گروه‌ها و نیروها، با کیفیت مبارزاتی بس عظیم‌تر و متعالی‌تری، مشخص نمی‌شوند؟

آیا در قیاس با کلیه‌ی جریانات و سازمان‌ها و احزاب مخالف (اپوزیسیون) خمینی، که دست‌کم یک "انشعاب" داخلی داشته‌اند؛ نفس انسجام و انضباط و استحکام درونی مجاهدین، گواه بیشترین درجه‌ی اصالت و

این مقاومت، مردمی است زیرا با حرکات باصطلاح روشنفکرانه با نه وجد از توده‌های مردم (یعنی کلیه‌ی خط‌مشی‌های سکتاریستی) بکلی متفاوت است و با تمام قوا مبرم‌ترین خواسته‌ی حیاتی تمام می‌یک خلق در زنجیر را، که همان ناسرنگونی رژیم خمینی است دنبال می‌کند. به نحوی که اگر این مقاومت پایه و پهنه‌ی مردمی نمی‌داشت، لاجرم در همان هفته‌ها یا ماه‌های نخستین در اثر فروخشکیدن منابع محدود گروهی و سازمانی و متصل نبودن به دریای خلق، در سرچشمه‌ی فرومی‌خشکید.

شایستگی ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی آنها در رابطه با واقعیات جامعه‌ی ایران و انطباق هر چه بیشتر آنها برای ایفای مبرم‌ترین وظایف تاریخی مرحله‌ی کنونی نیست؟ پس به این ترتیب آیا این حق دمکراتیک مجاهدین نبوده و نیست که در راستای چنین مقاومت شگرفی، خط‌مشی و برنامه‌ها و حتی دیدگاه‌های خود برای آینده را ارائه داده و برای بی‌ثمر نماندن این مقاومت تاریخی، ضرورتاً به جستجوی یک آلترناتیو عملی و متناسب برای مقطع کنونی انقلاب نیز بپردازند و آن را با مسئولان و اعضا و اساسنامه و وظائف مبرمش، به تمامی ایرانیان و جهانیان معرفی نموده و آنگاه از کلیه‌ی جریانات و شخصیت‌های مستقل و آزادیخواه ایران دعوت کنند تا چنانچه مایلند و به اصول برنامه و ضوابط شورا و دولت موقت، حداکثر به مدت ۶ ماه ملتزم هستند؛ داوطلبانه به آن بپیوندند و بعنوان یک جریان سیاسی، حتی از حق مساوی و تو در تصمیم‌گیری‌ها نیز برخوردار باشند؟ آیا درست بود و اصولاً ما مجاهدین مجاز بودیم که بدون تشکیل و معرفی یک جانشین مشخص برای رژیم خمینی، بگذاریم سیل خون‌نمایان در ریگزار بی‌چشم‌انداز (سیاسی و اجتماعی) فرو برود؟

حماسه‌های مجاهد خلق،

لحظه‌های انقلاب

۳۰ خرداد ۶۰

روزی که ناقوس مرگ رژیم پلید خمینی

به صدا درآمد

... در فضای خفته‌ی این شهر بانگ آغازی نمی‌جوشید ناگهان ... در خاک سرماخورده‌ی ما ریشه‌های جنیبید شاخه‌هایش زیر خاک سرد شد پنهان ریشه جان بگرفت و چندین شد پنجه‌ها از هر طرف افتادند گستر ایران پر از شاخ و شکوه ریشه‌هایش شد. دیو زشت قرن، کف به لب آورده خونالود

هر طرف را چنگ می‌انداخت لشکر خونخوار مزدوران فراوان بود هر طرف، هر گوشه هر برزن صدای مرگ می‌آمد شاخه‌هایی چند با دست‌گیره دیوها بشکست در دل هر خانه اما ریشه‌های رزم و عزم خلق می‌جوشید ... ایزد مشتی دغل چون موش می‌لرزید.

همه را در بر گرفته بود، چشم همه به ساعت‌ها بود، همه منتظر شروع بودند و لحظه شماری می‌کردند ...

به چهارراه مصدق بازگشتم دستها در یکدیگر زنجیر شده بود و زمان موعود فرا رسیده بود. صدائی برخاست "یک ... دو ... سه" و در پی آن خروش مردم، خیابان را لرزاند.

"مردم به ما ملحق شوید درد ما درد شماست" "زنده باد آزادی ... مرگ بر ارتجاع" "این ماه ماه خونست ... بهشتی سرنگونست"

... لحظاتی بعد فالانژها و چماقداران رژیم هجوم آوردند تا راه حرکت و پیشروی جمعیت را سد کنند و باران سنگ و آجر از سوی آنها بر سر جمعیت باریدن گرفت. جمعیت خروشان و خشمگین لحظه‌ای متوقف شد و دوباره موج گشت و به جلو هجوم برد و همزمان با آن صدائی شنیده شد

"میلیشای مجاهد ... گوش به فرمان ... میلشیا به پیش ... و همراه با خروشی یکپارچه و مرتب میلشیا به پیش شتافت و مردم به حرکت خود ادامه دادند و مزدوران ارتجاع پا به فرار نهادند و شعارها اوج دیگری یافت "زنده باد آزادی ... مرگ بر ارتجاع" دقایقی بعد و هنگامیکه جمعیت چون سیلی شتابان به پیش می‌رفت، زوزه‌ی گلوله‌های

... دو سال و چند ماه پس از آنکه انقلاب مردم ستمکشیده‌ی ایران بوسیله‌ی راهزنان انقلاب ربوده شد، سرانجام دژخیم فریگار که بخصوص به علت مبارزات اصولی و خستگی‌ناپذیر فرزندان انقلابی و مجاهد خلق دیگر نمی‌توانست در پس پرده‌های ضخیم و تاریک فریب و تقدس به خیانت‌های خود ادامه دهد، بناچار شمشیر خود را از رو بست و عریضه‌زن و ستیزه‌جو پا به میدان جنایت نهاد و در ۳۰ خرداد سال ۶۰ سر در خون خلافت فرو برد و به خیال خود فریاد اعتراض صدها هزار تن را که از جور و جنایت به تنگ آمده بودند با گلوله‌های مزدوران زبون و جانی خود در گلو خفه کرد تا بتواند چند صباحی دیگر به عمر حکومت سراپا فسادش بیفزاید، اما نبرد انقلابی و سراسری مجاهدین خلق که از فردای ۳۰ خرداد با تمامی هستی و خاندان و پیر و جوان خود پای به میدان نهادند و این بار سرود شرف و آزادی و تسلیم‌ناپذیری خلق خود را با غرش مسلسل‌ها و انفجار بمب‌های آتشین خویش خروشانند، تمامی رویاهای خمینی ضدبشر را برای سرکوب و نابودی انقلاب نقش بر آب کرد، نبردی که اینک دومین سال آن سپری می‌شود و علیرغم سرکوب‌های وحشیانه و جنایات دم‌افزون خمینی تا پیروزی بی‌تردید و محتوم خلق قهرمان ایران و سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی ادامه خواهد یافت و ایرانی آباد، آزاد و دمکراتیک را بنا خواهد نهاد. آنچه که در این رابطه ذیلاً ملاحظه می‌کنید، فشرده‌ی چند گزارش از انبوه گزارشتانی است که از روز تاریخی ۳۰ خرداد توسط شهود عینی در تهران نوشته شده و تصویرگر گوشه‌هایی از مقاومت حماسی خلق و وحشیگریهای مزدوران دجال جماران می‌باشد.

زیر گلوله گویم،

لحظه به لحظه گویم

یا مرگ یا آزادی

... می‌رفتم تا به دریای خروشان خلق ببیوندم. خیابان شلوغ بود و مردم همه به یکسو در حرکت بودند، به وعده‌گاه ۳۰ خرداد. هجوم ماشین‌ها، رفت و

آمد عابران، صدای روزنامه - فروشهایی که برای فروش روزنامه‌هایشان از مدت‌ها قبل حرفی برای گفتن نداشتند و بی‌هوده فریاد می‌زدند همه و همه مملو از آرامشی بود که بزودی با شروع یک توفان و گسترش دامنه‌ی آن درهم می‌ریخت. ... بدنبال آشنائی گشتم ولی کسی را نیافتم هرچه بود هر دم یک جوشش شگفت بود که

پاسداران خمینی به گوش رسید و در پی آن پیکرهای خونفشان چند شهید بردست‌ها به اهتزاز درآمد و در پی آن خروش خلق ...

"این جنایت ارتجاع ... این سند جنایت ارتجاع ... این سند ... با جمعیت جلو رفتم. جلوی صف چند لاستیک آتش زده شده بود، بناگهان مردم با شتاب به پیش رفتند و در مسیر خود چند موتورسیکلت مزدوران را خرد کردند و به آتش کشیدند و به سوی میدان فردوسی سرازیر شدند.

در میدان فردوسی شعارها زمین را می‌لرزاند "مرگ بر بهشتی ... زنده باد آزادی"

به جلویم نگاه کردم پلاکاردی در دریای جمعیت به اینسو و آنسو می‌رفت و روی آن نوشته شده بود:

"ای آزادی در راه تو بگذشتم از زندان‌ها - پرپر کردم قلب خود را چون گل در میدان‌ها" ... صدای رگباری شنیده شد و در پی آن رگبارهای دیگر. دو

میلیشیا در جلوی صف در خون غلطیدند. میلیشای دیگری به طرف آنها شتافت، در حالیکه آنها را صدا می‌زد؛ ولی رگباری دیگر، صدای او را نیز خاموش کرد. جمعیت اندکی به عقب رانده شد و رگبارهای هوائی وزینی باز هم ادامه یافت. به اطرافم نگاه کردم. جمعیت درهم می‌پیچید و فریاد می‌زد و زخم برمی‌داشت. در اطراف من ۳ نفر بر اثر اصابت گلوله به زمین غلطیدند و بوسیله‌ی دیگران از آنجا برده شدند. تمام نیرویم را جمع کردم و خود را از مسیر گلوله‌ها دور کرده و به مغازه‌ای رسانیدم.

صدای فریادی نیرومند و خشمگین توجهم را جلب کرد، به جایی که صدا از آنجا می‌آمد نگاه کردم، جوانی که تقریباً بیست و پنجساله می‌نمود در حالیکه فریاد می‌زد: "بیشرف‌ها چرا می‌کشید"، با خشم به طرف پاسداران در حال دویدن بود، ولی هنوز خود را به آنها نرسانیده بود، که رگباری او را از جا کند و به زمین پرتاب کرد.

در همین موقع اتوبوسی از خیابان مصدق آمد و در غرب میدان توقف کرد و در همان موقع درهای ورودی یک ساختمان در همان ضلع در محاصره‌ی تعدادی از پاسداران مسلح قرار گرفت و دقایقی بعد حدود ۶۰ نفر از کسانی که در این ساختمان پناه گرفته بودند پس از ضرب و شتم با وضعی دلخراش و لباس‌های پاره‌پاره به اتوبوس منتقل شدند و سپس اتوبوس به حرکت درآمد و در

پی آن عده‌ای از مردم که متوجه جریان شده بودند بدنبال آن شتافتند. سر چهار راه مصدق حلقه‌های آتشی که بوسیله‌ی میلیشای مجاهد ایجاد شده بود همراه با جمعیت خشمگین راه عبور اتوبوس را سد کرد و دستگیر شدگان با هجوم مردم از اتوبوس خارج شدند و بدین ترتیب از چنگ پاسداران رها گشتند و سپس باران سنگ و آجر به سوی اتوبوس و مزدوران داخل آن باریدن گرفت. کسانی که از اتوبوس خارج شده بودند دوباره به انبوه جمعیت پیوستند. راننده‌ی فالانژ و مزدورانی که داخل اتوبوس او بودند، وحشترده خود را به روی سقف اتوبوس رسانیده بودند، تا از آتش خشم مردم خود را حفظ کنند. خروش جمعیت دوباره بلند شد.

"زیر گلوله گویم، لحظه به لحظه گویم یا مرگ یا آزادی" * * *

اگر هزار کشته هم بدهیم

ارزش دارد

... برای رفتن به تظاهرات جلوی وان‌تباری را گرفتیم و سوار شدیم راننده که حدوداً سی سال سن داشت پرسید "چه خبر است؟" گفتم "مجاهدین راهپیمائی دارند" گفت "شما هم می‌خواهید به راهپیمائی بروید"

و وقتی جواب مثبت دادیم ادامه داد: "موفق باشید، به هر طرف که نگاه می‌کنی، جهت حرکت مردم به طرف خیابان مصدق و محل راهپیمائی است واقعاً آدم تعجب می‌کند، وضع خیابان را ببینید پاسداران مثل گله‌های گرگ همه جا پراکنده‌اند. تمام انرژی خودشان را به کار خواهند گرفت تا این تظاهرات از همان اولش خفه شود"

گفتم: "مسلم است که پاسدارها نمی‌خواهند تظاهرات انجام بشود ولی این مردم دیگه جانشان به لب آمده. شما ببینید این روزها چه می‌کشند."

پرسید: "شما از کجا فهمیدید امروز مجاهدین راهپیمائی دارن؟"

گفتم: "بچه‌های هوادار به ما خبر دادن"

راننده سری تکان داد گفت: "جالب همین‌جاست این راهپیمائی رسماً اعلام نشده و این انبوه مردم در آن شرکت می‌کنند اگر اعلام شده بود چه خبر می‌شد"

و پس از مکث کوتاهی ادامه داد:

...

...

...

...

حماسه‌های مجاهد خلق،

لحظه‌های انقلاب

۳۰ خرداد ۶۰، روزی که

ناقوس مرگ رژیم پلید خمینی

به صدا درآمد

شدم که مردم در برابر سنگ‌های توام با گلوله‌های مزدوران که مثل گرگ‌ها یله بود، حتی لحظه‌ای هم درنگ نمی‌کردند مگر یک عقب‌نشینی کوتاه و حساب‌شده برای یک پیشروی بهتر، از فریادهای توفنده‌ی خلق، وجود تمامی پاسداران و چماقداران خمینی به‌لرزه افتاده بود و با هر شعار دهها متر عقب‌نشینی می‌کردند. مردان و زنان پاکباخته و دلیری که در جلو بودند هربار که فالانژها شروع به پرتاب سنگ می‌کردند یا پاسدارهایی که بصورت غیر علنی با لباس عادی به سوی مردم تیراندازی می‌کردند، با خشمی شگفت به طرف آنها حمله می‌بردند و با فریاد "هی" یکپارچه، جمعیت آنها را به عقب‌نشینی وادار می‌کردند و اگر چه در این تهاجمات زخمی‌های زیادی به جای می‌ماند، اما هیچگاه مزدوران خمینی نتوانستند آنها را به عقب بازگردانند.

التهاب لحظه‌ها و شکوه و عظمت آغاز این مبارزه و مقاومت قهرمانانه و نهیب خشم و فریادهای مردم همه چیز را تسخیر کرده بود و من که نمی‌توانستم در جریان این جوش عظیم بطور جدا حرکت کنم و لحظاتی قبل همراهانم را نیز در دریای خروشان مردم گم کرده بودم، بارها فراموش کردم که برای چه آمده‌ام و چکار باید بکنم و به جز این، هرگاه که بیادم می‌آمد، می‌دیدم صحنه‌ی مقاومت مردم آنقدر عظیم و با شوک‌دهنده که نمی‌توان آنرا در کادر دوربین قرار داد، بلکه باید با تمام وجود چشم شد و دید، گوش شد و شنید. در این هنگام درگیری شدیدی رخ داد و تعداد نسبتاً زیادی از مزدورانی که مسلح به کاردهای سلاخی بودند به قسمت جلوی صفوف حمله کردند و در اثر این حمله‌ی وحشیانه سینه‌ها و صورت‌های

"چشم امید همدی ما به مجاهدینه، امروز اگر هزار گشته هم بدهیم ارزش دارد." سر چهار راه مصدق پیاده شدیم و راننده در آخرین لحظه گفت: "خدا نگهدارتان منم می‌روم جایی برای پارک پیدا کنم و بعد بیایم درد دلم را فریاد بزنم."

مردم با تمام وجود

مبارزه می‌کردند

ما یک گروه پنج نفره بودیم که برای تهیه‌ی عکس و گزارش و خبر روانه‌ی تظاهرات شدیم. پس از مدتی سرانجام به محل تظاهرات رسیدیم. ابتدای "خیابان کریم‌خان" قبل از میدان "ولی عصر" و بخش وسیعی از خیابان مصدق تا جایی که ما می‌دیدیم از جمعیت پوشیده شده بود و هر لحظه نیز بر انبوه جمعیت افزوده می‌شد و سرانجام انبوه بیشتر خلق به حرکت آمد و خروش آنان برخاست. مردم فریادکنان شعار می‌دادند. موج برمی‌داشتند و خشمگین و پرتوان دستهایشان را بهم داده و یکپارچه به جلو می‌رفتند. مردها دستهایشان را زنجیر کرده بودند و با شعارهای "زنده باد آزادی، مرگ بر ارتجاع" به پیش می‌رفتند. درست مانند طوفانی که به پیش برود، طوفانی که مستمر و بدون درنگ به پیش می‌رفت. با زحمت زیاد خود را به قسمت‌های جلو رساندم و برای گرفتن عکس و مشاهده‌ی بهتر به پیاده‌رو که آنجا نیز مملو از جمعیت بود رفتم. عاشقان بی‌باکی که برای گرفتن آزادی به خیابان‌ها آمده بودند سینه‌هاشان را بر روی سنگ و حتی گلوله‌های تفنگ گشوده بودند و بارها شاهد آن

حالی که شلیک می‌کردند از چهار راه مصدق بد طرف میدان فردوسی عقب عقب می‌رفتند و جمعیت چه سخت و استوار به کندی ولی با قدرت و سرشار از خشم و خروش به پیش می‌رفت و مزدوران را عقب می‌نشانید. درست روبروی پارک دانشجو و پس از آنکه مردم موفق شدند پاسداران را بطور کلی فراری دهند صدائی بلند شد: "پاسدارها آمدند، پاسدارها آمدند" و این بار تیراندازی شدیدتر شد. در این موقع یک برادر زخمی را که خون از سینه‌اش فواره می‌زد به عقب جمعیت آوردند و وانت بار کوچکی را که مشخص نبود به چه صورت آنجا آمده، متوقف کردند و با شتاب برادر مجروح را در آن گذاشتند و خواستند او را به بیمارستان برسانند. من نیز جلو رفتم و به او نگاه کردم. خون تمامی بدنش را پوشانیده بود و بدون آنکه کوچکترین ناله‌ای بکند آخرین لحظات زندگانی‌اش را می‌گذراند. موقعی که ماشین می‌خواست حرکت بکند دوربین

چندین نفر بطرز فجیعی شکافت. بی‌اختیار و با سرعت بطرف جوانی که زخمی شده بود رفتم. از شکاف عمیقی که کارد سلاخی مزدوران خمینی در سینه‌اش ایجاد کرده بود خون با شدت می‌جوشید و سراپای او را گلگون می‌کرد. در یک آن اطرافیان جوان، او را بر روی دست بلند کردند. جوان به شهادت رسیده بود. جمعیت خروشان و خشمگین او را بسوی جلو حرکت داد و شعار خیابان را لرزاند "این سند جنایت ارتجاع". در همین هنگام موفق شدم چندین عکس از جمعیت بگیرم و همراه با آنان به جلو بشتایم. موقعی که جمعیت با پیکر خونینی که چون پرچمی سرخ در مقابلش در اهتزاز بود

سرانجام انبوه بی‌شمار خلق به حرکت آمد و خروش آنان برخاست. مردم فریادکنان شعار می‌دادند. موج برمی‌داشتند و خشمگین و پرتوان دستهایشان را بهم داده و یکپارچه به جلو می‌رفتند. مردها دستهایشان را زنجیر کرده بودند و با شعارهای "زنده باد آزادی، مرگ بر ارتجاع" به پیش می‌رفتند. درست مانند طوفانی که به پیش برود.

را بالا آوردم و عکسی از صورتش گرفتم. لحظاتی بعد وانت بار در میان انبوه جمعیت که راه می‌گشودند پنهان شد. برای گرفتن تصاویری از این صحنه‌ها به پیاده‌رو آمدم و خیابان را نگاه کردم، قسمتی از صحنه‌ی مقابل‌ه‌ی مردم با مزدوران جانی خمینی را، زیرا در همان لحظه در خیابان‌های طالقانی - میدان ولی عصر چهار راه مصدق - میدان فردوسی قتلگاه‌هایی درست شده بود. هنوز چند دقیقه‌ای از رفتن وانت بار نگذشته بود که در چهارراه مصدق تیراندازی و درگیری شروع شد. گروه ضربت کمیته‌ی مرکز و ... آمده بود و بی‌رحمانه می‌کشت و دقایقی بعد جمعیت با پرتاب سنگ و ضربه‌ی چاقو و شلاق و زنجیر و آتش گلوله‌ها از دو سو مورد حمله قرار گرفت و لاجرم به سوی پیاده‌روها روی آورد. ولی پیاده‌روها نیز از مدت‌ها قبل لبریز بود. آنچه که در این لحظات به چشم می‌خورد هرگز قابل توصیف نبود. سالخورده‌گانی که برای کنار کشیدن از مسیر تیراندازی به زمین می‌خوردند و برمی‌خاستند. مادرانی که

درگیری به اوج خود رسیده بود مردم با تمام وجودشان مبارزه می‌کردند. چهار راه مصدق از سه طرف در اشغال پاسداران و فالانژها بود و در قسمتی که به شمال چهارراه مصدق می‌خورد مردم در حال شورش بودند. در این موقع پسر جوان هفده هجده ساله‌ای که تیزی سنگ بالای ابرو و پیشانی‌اش را شکافته بود از وسط جمعیت به پیاده‌رو آمد که مورد حمله‌ی دوتن از مزدوران قرار گرفت و یکی از آنها با حالت پرش کاراته از روی نرده‌ها با پوتین ضربه‌ی محکمی به صورت جوان مجروح کوبید و چند لحظه بعد او را کشان‌کشان بردند و در فاصله‌ی دورتر به زیر ضربات وحشیانه‌ی گرفته‌ی ودر همین حال یک قلدر وحشی دیگر با زنجیری به طول ۱/۵ متر جلو آمد و در حالیکه آن را با صدای چندش‌آوری دور سرش می‌چرخاند محکم به بدن آن جوان کوبید و با شقاوت این کار را چند بار تکرار کرد اثر ضربه‌های زنجیر بصورت دلمه‌های خون روی صورت و بدن جوان باقی می‌ماند. او بدن لاغر و نحیفی داشت ولی بازهم سرسختانه بقیه در صفحه‌ی ۲۱

گرامی باد خاطره تابناک مجاهد قهرمان محمد کاظم افجه‌ای نخستین شهید مقدس عملیات فدائی (انتحاری) مجاهدین در زندان اوین

زندگینامه قهرمان شهید خلق محمد کاظم افجه‌ای



مجاهد قهرمان محمد کاظم افجه‌ای در کنار برادر مجاهد مسعود رجوی و ابو جهاد معاون فرماندهی کل انقلاب فلسطین (پشت به دوربین) در تهران، روز فلسطین (۱۳۵۸)

هشتم تیرماه سال ۶۰، و در اولین روزهای شروع با عظمت مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه مجاهدین بر علیه رژیم ضد بشری خمینی، و درست در آن روزهایی که ارتجاع پس از به خون کشاندن راه‌پیمائی بزرگ خلق در ۳۰ خرداد، با قساوتی شگفت‌انگیز دسته دسته فرزندان مجاهد و مبارز خلق را به جوخه‌های اعدام می‌سپرد... خشم توفنده‌ی خلق در قلب زندان اوین از سلاح غران مجاهد قهرمان محمد کاظم افجه‌ای به سینه‌ی رئیس قتلگاه اوین و یکی از پلیدترین آدمکشان خمینی یعنی کچوئی جنایتکار نشست و بدنبال این عمل تهورآمیز، نام نخستین شهید عملیات مقدس فدائی (انتحاری) بر لوحه‌ی سرح شهدای جاویدان سازمان مجاهدین خلق ایران نقش بست.

مجاهد قهرمان، شهید مقدس، محمد کاظم افجه‌ای در تاریخ اول فروردین ماه ۱۳۴۰ در روستای افجه از توابع تهران، در یک خانواده‌ی نهیدست به دنیا آمد. در اواخر دوران دبیرستان که مصادف با خروش مردم بر علیه رژیم شاه‌خائن بود، فعالانه در تظاهرات و حرکت‌های مردمی شرکت نمود و در همان ایام نیز با سازمان مجاهدین خلق آشنا شده و به مطالعه‌ی آثار و دیدگاه‌های مجاهدین پرداخت. در جریان زلزله‌ی طبرس به آن منطقه رفته و با شرکت در امداد رسانی به زلزله‌زده‌گان داغ‌دیده با درد و رنج روستائیان محروم نیز از نزدیک آشنا شد و پس از آن با اراده‌ای مستحکم‌تر، در صفوف خلق برای قیام شرکت نمود. پس از پیروزی انقلاب و بدنبال گسترش فعالیت‌های سیاسی و علنی مجاهدین، کاظم در انجمن‌های محلی (وابسته به سازمان) به فعالیت پرداخت. در طی این دوره در تظاهرات و فعالیت‌های سیاسی جهت اعتراض به دستگیری مجاهد شهید محمد رضا سعادت و سایر مراسم سازمان بطور خستگی‌ناپذیری شرکت می‌جست. در اسفند سال ۵۸، کاظم پس از مشورت با سازمان، به عنوان پاسدار در زندان

اوین بکار مشغول شد. طولی نکشید که او توانست در اثر رهنمودهای سازمان خودش را بطور مطلوبی با محیط زندان تطبیق داده و بدون حساس شدن مسئولین زندان نسبت به وی، زمینه را برای فعالیت‌های سازمان در اوین فراهم نماید. در ادامه‌ی این فعالیت‌ها، در فروردین ۵۹، بالاخره کاظم توانست خودش را به بند که محل اسارت مجاهد شهید محمدرضا سعادت بود انتقال داده و در آنجا مشغول بکار شود. اولین ماموریت کاظم شناساندن هویت سازمانی خود به سعادت بود و از این به بعد بود که زندگی و مبارزه پیچیده و سراسر مخاطره و مملو از قهرمانی‌های کاظم شهید آغاز شد. زیرا او در آن موقع بالاترین رابط سازمان با اوین محسوب می‌شد. در همین رابطه پس از آنکه به مرور ددمنشی‌های رژیم آشکارتر می‌شد و فشارهای ضدانقلابی خود را بر روی زندانیان سیاسی و بویژه اعضاء و هواداران مجاهدین و در راس آن‌ها مجاهد قهرمان سعادت بالآخر می‌برد، ارتباطات کاظم نیز با سعادت مشکل‌تر می‌شد. ولی کاظم توانسته بود با کمک سعادت سیستم ارتباطی خود را به گونه‌ای تنظیم نماید تا در هر شرایط و تغییراتی، این سیستم دچار اخلال نگردد. پشتوانه‌ی این قبیل فعالیت‌های کاظم، شور انقلابی مشهود و چشم‌گیر او، کینه و خشم مقدس نسبت به ارتجاع و چالاکي و جسارت بیش از حد او بود، و از همین رو نیز دائما در فکر بهتر کردن موقعیت خود در اوین و ارتقاء ارتباطات مخفی‌اش با داخل و بیرون زندان (با سازمان) بود. چندین ماه بعد، لاجوردی جلاد برای کنترل سعادت و اذیت و آزار روحی او، محمدرضا کریمی، عنصر کثیف و خائن خودفروخته به دو رژیم شاه و خمینی را به بند سعادت و روبروی سلول او فرستاد. این مسئله تماس‌های کاظم را با سید با اشکالات جدی مواجه ساخته بود بویژه اینکه کریمی خائن به تدریج از ارتباط آن دو استنباطاتی کرده و هرازگاهی به کاظم گوشه و کنایه

محاكمه، در کمتر از یک دقیقه بدون گفتن نام خود بر چوبه‌ی اعدام بوسه زدند که نیست... شب هفتم تیرماه ۶۰، کاظم به پایگاه شهید والامقام محمد ضابطی برده شد و فرمانده ضابطی و همچنین یکی دیگر از برادران مجاهد با توضیحاتی پیرامون طرح عملیات اعدام انقلابی سه تن از منفورترین و ددمنش‌ترین دژخیمان خمینی یعنی محمدی‌گیلانی، کچوئی و لاجوردی، کاظم را توجیه کامل نمودند. و شب بعد نیز کاظم در دیداری با رابط خودش آخرین مرور را بر روی طرح انجام داده و یک سلاح کمری نیز به عنوان اولین سلاح سازمانی خود دریافت نمود. او آتش در حین خداحافظی تکرار کرد: "به قول رضا تا مغز استخوان باید امیدوار بود، به امید دیدار، پس فردا، سر قرار".

ظهر روز هشتم تیر (روز اجرای عملیات) بدنبال تحریکات و دسیسه‌چینی‌های محمدرضا کریمی خائن، و تعدادی دیگر از پاسداران،

اخبار و مشاهدات عینی خود از شکنجه و اعدام انبوهی از برادران و خواهران مجاهدش را که طی سه روز اول بعد از تظاهرات ۳۰ خرداد و عمدتاً بدون احراز هویتشان به جوخه‌های تیرباران سپرده شده بودند، به سازمان ارائه می‌داد و همراه با قطراتی از اشک می‌گذاخت که: "من دیگر شماره‌ی افراد اعدام شده را هم از دست داده‌ام!" دیگر خشم و کینه‌ی انقلابی او به اوج رسیده بود و آرام و قرار نداشت. در چنین شرایطی وقتی ماموریت خطیر او را ابلاغ کردند از شادی در پوست نمی‌گنجید و نمی‌خواست به این زودی‌ها آن را باور نماید. احساسات او در آن لحظات و در آن روزها قابل وصف نیست هنوز غلیان احساسات او در گوش مسئولینش زنگ می‌زند: "... باور نمی‌کنم، فقط سازمان اجازه بدهد بین چه جورى شرکت می‌کنم، حتما موفق می‌شم، من که از خواهران سیزده ساله‌ام کمتر نیستم. باید دست انتقام خلق را در اوین بر علیه جلادان بلند کنم. خون من که رنگین‌تر از خون میلیشیاهائی که بدون

۳۰ خرداد

از زبان سردار شهید خلق موسی خیابانی

سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی در آخرین پیامش که تحت عنوان "صدای سردار" در اولین شماره‌های انتشار مجدد مجاهد نیز منعکس گردید، در رابطه با روز تاریخی ۳۰ خرداد، بطور فشرده اشاراتی نموده است. اکنون با فرارسیدن سالروز ۳۰ خرداد، ضمن گرامیداشت خاطره‌ی تابناک سردار شهید خلق موسی خیابانی مناسب دیدیم که جریان ۳۰ خرداد را به نقل از "صدای سردار" مجدداً درج نماییم.

اما در رابطه با سازمان، هدف ارتجاع برای سرکوب نهائی مجاهدین از نقاط دیگر نیز روشن بود، و از آن جمله اطلاعیه‌ی ده ماده‌ای دادستانی ارتجاع بود که حتماً آن را به یاد دارید، همان اطلاعیه‌ای که، هنوز هم مرتجعین ضد خلقی خون‌آشام گهگاه می‌گویند که به قوت خود باقی است. این اطلاعیه در جوهر خود چیزی نبود جز دعوت از گروه‌های سیاسی و سازمان‌های انقلابی به تسلیم در برابر ارتجاع و یا آماده‌ی سرکوب و تصفیه شدن. طرف خطاب اصلی آن هم در واقع سازمان بود، ما از مدت‌ها پیش، از طریق عناصر نفوذی خود، از این طرح و توطئه‌ای که در پشت پرده جریان داشت باخبر بودیم. این توطئه از اواخر سال ۵۹، به خصوص پس از ۱۴ اسفند عملاً و به سرعت در دست طرح‌ریزی بود. و زمینه‌های قبلی آن نیز به تقسیم‌بندی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف به چهار دسته بر می‌گشت، که اولین بار توسط بهشتی و سپس چندین بار از طرف بهزاد نبوی و رجائی بیان شده بود. و قبلاً هم گفتیم که کشتارهای بعد از ۱۴ اسفند و اوایل سال ۶۰، نیز زمینه‌سازی عملی برای اعلام و اجرای این توطئه بود. لکن چنانکه بازهم اشاره کردم سیر حوادث، ارتجاع را وادار کرد که حذف رئیس‌جمهور و یکپارچه‌کردن سیستم را، مقدم بر اجرای عملی و رسمی این توطئه قرار دهد.

سازمان ما، و فقط هم برعهده‌ی سازمان ما بود، می‌بایست چه می‌کردیم؟ با توجه به موقعیت سازمان و مسئولیت‌هایی که ما در برابر خلق و تاریخ و نسل‌های آینده می‌بایست چه می‌کردیم؟ ما در برابر توطئه‌ی حذف رئیس‌جمهور، با نظرگاهی که نسبت به آن و پیامدهای آن داشتیم، تصمیم به اعتراض و مقاومت و مخالف گرفتیم. راهپیمائی‌ها و تظاهرات پراکنده روزهای دهه‌ی سوم خرداد در این رابطه شکل گرفت. لکن بدیهی بود که ارتجاع از تصمیم خود منصرف نخواهد شد. رئیس‌جمهور عزل خواهد گردید، و علی‌القاعده به دنبال آن قهر و سرکوب ضدانقلابی علیه نیروهای انقلابی، و به ویژه سازمان وسیعاً شروع خواهد شد. در این میان که بچه‌ها و میلیشای قهرمان ما با انجام راهپیمائی‌ها و تظاهرات پراکنده به مقاومت در برابر توطئه‌ی کودتای ارتجاع برخاسته بودند، و هر روز در خیابان‌های تهران مورد وحشیانه‌ترین حملات و ضرب‌وشتم‌های چماق‌داران و پاسداران قرار می‌گرفتند، و با بدن‌های خسته و رنجور و کوفته و مجروح روز را به شب می‌رساندند، جبهه‌ی ملی هم اعلام کرد که قصد دارد در روز ۲۵ خرداد یک راهپیمائی انجام دهد، خمینی وارد صحنه شد و ضمن یک سخنرانی، جبهه‌ی ملی را به باد حمله گرفت و با دستاویز قرار دادن لایحه‌ی قصاص و مخالفت جبهه‌ی ملی با آن، آنها را مرتد خواند و برایشان شدیداً خط و نشان کشید. روز ۲۵ خرداد از

راهپیمائی جبهه‌ی ملی خبری نشد. و اصولاً جبهه‌ی ملی نتوانست در برابر توپ و تشر و تهدیدهای خمینی کوچک‌ترین اقدام و حرکتی از خود نشان بدهد. ایادی و عمال ارتجاع بدنبال سخنان امامشان که قاعدتاً هدف ضمنی آن باز ما بودیم، هارتر شدند و فضای حرکت تیره‌تر و بسته‌تر شد. دیگر تظاهرات و حرکات اعتراضی کوچک و بزرگ نیز امکان‌پذیر نبود. در چنین فضائی ارتجاع می‌رفت تا با خیال راحت کودتای خود را عملی کند، طبعاً خمینی نیز از اینکه توانسته بود علی‌الظاهر حرکات‌های اعتراضی را مهار کند نشسته و سرمست شده بود. می‌بایست جواب مناسبی به خمینی داده می‌شد. جوابی که نشئه‌ی بدمستی را از سراو به در کند. و در عین حال می‌بایست آخرین اتمام حجت را در برابر ارتجاع و خمینی به عمل آورد. برای اینکار دیگر نه به تظاهرات و راهپیمائی‌های پراکنده، بلکه به یک حرکت فشرده و مترکم، و به یک راهپیمائی اعتراضی بزرگ نیاز بود. ولی در آن فضای تیره و بسته و در حالی که چماق‌داران و پاسداران ارتجاع در کمال آمادگی، همه جا را عرصه‌ی تاخت و تازهای تهدیدآمیز و رعب‌آور خود کرده بودند، چگونه ممکن بود چنین حرکتی شکل بگیرد؟ مگر نبود که ایادی و ارگان‌های سرکوبگر ارتجاع آماده شده بودند تا هر تجمعی را در همان بدو تشکل، سرکوب، و هر حرکتی را در نطفه خفه کنند؟ اما در برابر رجاله‌گری و قیحانه‌ی ارتجاع، میلیشیا و مجاهدین خلق هم توان‌ها و تجارب و هنرهای ویژه‌ای داشتند که می‌توانست مشکلات و موانع عظیم بسیاری را از پیش پا بردارد. و راه حرکت را به روی مردم بگشاید. بنابراین سازمان با تمام قوا برای یک آزمایش بزرگ دیگر دست بکار شد. اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این آزمایش و اتمام حجت، احتمال این می‌رفت که ارتجاع اندکی به

خود آمده و دست از توطئه‌های ضدانقلابی خود بردارد؟ طبعاً چنین چیزی بسیار بعید می‌نمود در این صورت چه می‌بایست کرد؟ در چنین شرایطی مسائل پیچیده‌ای که برایمان مطرح بود، همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. آیا محق بودیم و می‌توانستیم با موقعیتی که داشتیم در برابر ارتجاع تسلیم شویم؟ آیا ما می‌توانستیم مانند حزب توده و یا اکثریت بشویم و سر و صورت به آستان ارتجاع بسائیم؟ هرگز! این خیانتی آشکار بود. در این صورت دیگر از سازمانی با آن موقعیت و مسئولیت‌ها و با آن سوابق و رسالت‌های عظیم چه چیزی باقی می‌ماند؟ و در این صورت ما جواب شهیدایمان را که چه بدست شاه و چه بخصوص بدست خمینی به شهادت رسیده بودند، چه می‌دادیم؟ و جواب مردمان و نسل‌های آینده‌را؟ آیا ما می‌توانستیم باز هم از بروز قهر و تعارض جلوگیری کنیم؟ و انفجار تضاد را به تاخیر بیاندازیم، بدون آنکه لطامات و ضربات جبران‌ناپذیری متوجه‌ی سازمان و خلق و انقلاب بشود؟ همه چیز که در اختیار و وابسته به ما نبود، و ارتجاع هم به وضوح نشان می‌داد که تصمیم نهائی خود را گرفته است. آیا ما می‌توانستیم یک بار دیگر بطور مسالمت‌آمیزی عقب‌نشینی کنیم؟ مگر ارتجاع که در مدت بیش از دو سال ما را به خوبی آزموده و شناخته بود، و ما بارها نقشه‌های سرکوب او را نقش بر آب کرده بودیم، چنین اجازه و فرصتی را به ما می‌داد؟ وانگهی مگر در آن شرایط بازهم عقب‌نشینی می‌توانست پاسخ صحیحی به ضرورت‌های عینی جنبش تلقی شود؟ آری واقعاً شرایط سخت و اوضاع بغرنج و پیچیده‌ای بود.

آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه

در این ضمن مجلس ارتجاع آخرین مرحله‌ی طرح حذف رئیس‌جمهور، و توطئه‌ی کودتای ارتجاعی را به پیش می‌برد و پس از ۲۵ خرداد نیز یک حالت بلاتکلیفی و تردید و انتظار در جامعه و بین مردم حکمفرما شده بود، که ناگهان آزمایش عظیم مجاهدین، در بعد از ظهر ۳۰ خرداد ۶۰ به منصفی ظهور و تحقق رسید. عظیم‌ترین

و بی‌سابقه‌ترین تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، بی‌آنکه از پیش اعلام شده باشد، در میان بهت و حیرت و ناباوری به راه افتاده بود. سیل خروشان جمعیتی ۵۰۰ هزار نفری به همت و راه‌گشائی سازمان و میلیشای قهرمان مجاهدین، به حرکت و جنبش درآمد، چنین چیزی برای ارتجاع واقعاً غیرمنتظره و غیرقابل پیش‌بینی بود. رژیم غافلگیر شده بود و به روی مردم آتش گشود. رگبار گلوله‌های مسلسل پاسداران، پاسخ ارتجاع به اعتراض مردم بود. غروب ۳۰ خرداد راهپیمائی ۵۰۰ هزار نفری مردم تهران به خون کشیده شد و حدود ۲۵ شهید به جا گذارد. و البته در همان زمان نیز تمام مسائل دیگر مشخص و روشن تعیین شده بود. آری در شب ۳۱ خردادماه پروسه‌ی ضدخلق شدن رژیم دیگر تکمیل شده بود. و از روز ۳۱ خرداد، ما دیگر با رژیم ارتجاعی ضدخلق و ضدانقلابی خمینی جلاد، پیرکفتار خون‌آشام ارتجاع سروکار داشتیم. آیا دیگر پاسخ ضدخلق و ضدانقلاب چیزی جز قهر و کلوله هست؟ بدین ترتیب روز ۳۰ خرداد ۶۰، با ۲۵ شهید، صدها مجروح و صدها اسیر، به عنوان یک نقطه‌ی عطف در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش و حرکت انقلابی میهن ما، پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر بود. ما نیز راه خود را برگزیدیم.

پذیرش چشم انداز عاشورا

در این موقعیت برای ما در جهت انجام مسئولیت‌های تاریخی‌مان و در جهت حفظ انقلاب و نجات آن، فقط یک راه باقی می‌ماند، و آن راه مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه و قهرآمیز بود. بدین ترتیب خمینی سرانجام در برابر ما آتش جنگ را برافروخت. آتشی که البته دودش به چشم خودش رفت. او بالاخره تضاد ما با ارتجاع را به انفجار کشاند. خمینی با کشتار ۳۰ خرداد و اقدام‌های دستجمعی اوایل تیرماه، خود در واقع فتیله‌ی این انفجار را آتش زد. لکن صدای مهیب انفجار درست راس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه بلند شد. صدائی که نه تنها در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت.*

مرگ بر خمینی، شعار محوری مرحله کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی

۳۰ خرداد از زبان برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه شماره ۵

برای پیش بردن نقشه‌ی یکپارچگی ارتجاعی حاکمیت و سرکوب نهائی مجاهدین، که اعلامیه‌ی ۱۰ ماده‌ای دادستانی بنیاد آن بود، ابتدای بایستی تتمه‌ی روزنامه‌ها، اگر چه خود به جناح‌های مختلف حاکمیت وابسته بودند، بسته می‌شد، که شد. یعنی درست ۲ روز بعد از مانور تبلیغاتی ۱۵ خرداد که شیخ احمد خمینی با همان دروغگوئی نجومی و حرفه‌ای پدرش، جمعیت دانشگاه را هزار الی هزار و پانصد درصد گنده کرد. البته معلوم بود که هدف، مشخصا خود آقای بنی‌صدر بود که یا تسلیم شده و یا عزل شود. سپس بلافاصله چماقداران مسلح که از یکماه پیش از همه جا به تهران فرا خوانده شده و در کمیته‌ها و مساجد، بسیج شده بودند، تمامی سطح شهر را پوشاندند و شدیداً به ایجاد رعب و وحشت پرداختند تا زمینه‌ی مساعد برای عزل فراهم شود. ظاهراً آیت‌الله باصطلاح مظلوم!! بهشتی نقشه‌های بدی هم با اشتراک امام فرومایگی و شقاوت نمی‌کشید! و هر دو با هم راستی سرآمد اقران رذالت و اینطور نقشه‌کشی‌ها بودند.

آنها بخوبی می‌فهمیدند که زمینه‌ی ناراضیتی مردمی و نفرت از ارتجاع آنقدر زیاد است که نیروهای متشکل مجاهدین سرعت می‌توانند به خیابان‌ها ریخته و کل نظام ولایت ارتجاع و سردمداران مرتجعش را جازو کنند. مگر همین یکماه پیش نبود که خمینی تقاضای ملاقات مجاهدین و هواداران‌شان در تهران را بعد از یک هفته به سوراخ خزیدن و تردید رد کرده بود؟ مگر مجاهدین به مودبان‌ترین بیان، نوشته بودند که حتی حاضرند سلاح‌هایشان را دو دستی تقدیم کنند، مشروط بر اینکه آزادیهای قانونی تضمین شده و "مقام رهبری" (بر طبق قانون اساسی)، آنها (مجاهدین) و هواداران‌شان را در تهران در اقامتگاه خود بپذیرد؟ بله، آنروز هم که شیطان جماران این تقاضا را رد کرد از این می‌ترسید که میلیونها تن، خودش را با جمارانش بطور مسالمت‌آمیز به زباله‌دان تاریخ بریزند. این بود که چنانکه شنیده‌اید بعد از یک هفته، تقاضای ما را رد کرد و به طعنه گفت: "شما لازم نیست بیایید، من میایم خدمتان!". بهرحال ما (مجاهدین) بلافاصله بعد از بستن روزنامه‌ها، متقابلاً روزنامه‌های حکومتی را

تحریم کرده و از فردا به تدارک یک تظاهرات بزرگ پرداختیم. منظورم از تظاهرات بزرگ، تظاهراتی همچون ۷ اردیبهشت است و نه تظاهرات پراکنده و کوچک. و از این پس نیز در بحثمان هر جا صحبت از تظاهرات بزرگ می‌کنیم، یک چنین تظاهراتی است که طبعاً تدارک و نیروی حمایتی و واحدهای حفاظتی و تیم‌های ضربت و سازماندهی بسیار متحرک خاص خود را می‌طلبید. اما جواب‌های دو روز اول کاملاً منفی بود و چنین تظاهراتی علیرغم همه‌ی تدارکات لازم پا نمی‌گرفت. مسئولین و فرماندهان مربوطه گزارش می‌دادند که در قدم‌های نخستین چنین چیزی اصلاً در شرایط امنیتی و نظامی جدید شهر امکان ندارد. البته از این پیشتر نیز نه کسی به ما اجازه‌ی تظاهرات می‌داد و نه به محض جمع دست از سرمان برمی‌داشتند. اما با این همه،

میزهای چوبی را برای سوزاندن و خنثی کردن اثرات گاز اشک‌آور پائین می‌ریختند. که لابد شما در خارجه، فیلم آن را از تلویزیون‌ها دیده‌اید. اما این بار تلاش برای برگزاری تظاهرات بزرگ به نتیجه نرسید. پس از ناکامی و شکست ۲ روز اول (احتمالاً ۱۸ و ۱۹ خرداد ۶۰) ابتدا مسئولین ما فکر کرده بودند که پا نگرفتن تظاهرات بزرگ بخاطر نقایص تدارکاتی و تشکیلاتی است. اما وقتی تمام جریان کار را از ابتدا تا انتها دوباره بررسی کردیم و دیدیم که در تدارکات تشکیلاتی و تدافعی معمول، هیچ نقص جدی وجود ندارد، عنصر کاملاً جدیدی جلب توجه نمود: فضای اجتماعی و سیاسی آنقدر تنگ شده بود که امکان چنان حرکت بزرگی را با تدارکات معمولی مطلقاً و از اساس سلب می‌کرد. بلکه این بار بعد از بستن روزنامه‌ها و آغاز سرکوب مطلق،

می‌دادیم و کتک می‌خوردیم... داستان، داستان سلاح گرم بود بر بدن‌های گرمتر. ولی بدون سلاح و فقط مشت. مشت در برابر ژ - ۳ و کلت... در این میان چند بار هم به ما گفته شد که فلان ساعت و فلان روز بازار می‌خواهد ببندد و فلان گروه و یا فلان گروه‌ها هم هستند. ولی هر چه رفتیم هیچکس جز بچه‌های خودمان در صحنه حاضر نبود. بنابراین از روز ۱۹ یا ۲۰ خرداد، مسئولین ما با نیروهای تحت فرماندهی‌شان تظاهرات موضعی را شروع کردند. تظاهرات موضعی که در دسته‌های ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفره به شیوه‌ی چریکی و "بزن و دررو" عمل می‌کردند. هدفشان شکستن فضای رعب، و الحاق به یکدیگر از نقاط مختلف شهر به منظور نیل به تظاهرات استراتژیک (بزرگ) بود. این روش تا آخر شب ۲۴ خرداد ادامه یافت و نتیجه امیدبخش بود. در یکی

"می‌بایست به هر ترتیب و با هر قیمت، یک تظاهرات بزرگ توده‌ای را با دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربه‌ی مسالمت‌آمیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سرگذرانده شود. اگر خمینی می‌خواهد ۱۵ خرداد و یا ۷ شهریور دیگری درست کند بگذار شهیدایش را مجاهدین تقدیم کنند. روز مناسب، به دلایل سیاسی و فنی، ۳۰ خرداد است. چهارروز برای آمادگی فرصت داریم. تظاهرات تاکتیکی و هر کار دیگری را تعطیل کنید، هر چه قدر که می‌توانید برای ۳۰ خرداد آماده شوید."

از همین روزها که شخصاً مشروح گزارش آن را خواندم در ۲۷ نقطه‌ی تهران، دسته‌های آزمایشی میلیشیای، دسته دسته آتش خود را برافروخته بودند. تن‌ها همه کبود و سیاه و زخم‌دار، صورت‌ها ورم کرده، سینه‌ها در اثر کثرت فریاد گرفته... آنهم چهره‌ها و بدن‌هایی که از این بیشتر نیز آثار کمبود مواد غذایی از دور بر روی آنها قابل تشخیص بود. این را بارها اطباء آشنا به خود من تذکر داده بودند که این چه وضع غذایی میلیشیای و واحدهای نظامی حمایت‌کننده‌ی آنهاست که بعد از بستن ستادها، صبح تا شب آوارهی کوچه و خیابان است و مخصوصاً در روزهای طولانی و گرم ماه رمضان باید ۱۶ ساعت بی‌آبی و بی‌غذائی را تحمل کند و لذا آثار کمبود غذایی از همه‌ی چشم‌ها و چهره‌ها می‌تراود... و به خدا سوگند باور کنید که این مجاهدین از فردای به قدرت رسیدن خمینی، برای محافظت از ستادها و بساطها و سخنرانی‌ها و مراسم و تظاهرات و کلاس‌های آموزشی‌شان بیشتر

تدارک متقابل ارتجاع - که از این پیشتر نیز گزارشاتی راجع به آن داشتیم - کیفی فرق کرده و هیچ واکنش بزرگی را برای جامعه امکان‌پذیر نمی‌ساخت. مراکز متعددی را در تهران کشف کردیم که دسته‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ و حتی ۱۰۰۰ نفری چماقداران مسلح با تجهیزات کامل و بی‌سیم و وسائل موتوری در آن گوش‌بزنک و آماده نشسته بودند. از طرف دیگر هر روز نیز ارباب چماقداران در جماران به منظور یک بسیج کامل ایدئولوژیکی و نظامی رجز می‌خواند و تهدید می‌کرد و به یکی گوشمالی می‌داد تا از نظر روانی نیز قدرت حرکت را سلب کند. پس گزارش مسئولین و فرماندهان سیاسی و نظامی ما صحت داشت و در سطره‌ی شرایط کاملاً جدیدی قرار گرفته بودیم. تمرکز و وفور چماقداران مسلح و موضع تهاجمی ایادی کاملاً بسیج‌شده‌ی خمینی، از پاسدار و کمیته‌چی گرفته تا باصطلاح حزب‌اللهی، که از مدتی پیش تدارک شده‌بود، چنین چیزی را امکان‌ناپذیر می‌کرد و ما فقط کشته

مثلاً در ۷ اردیبهشت، توانسته بودیم از نزدیک به ۴ ساعت غفلت کمیته‌چی‌ها و پاسداران ارتجاع که روز قبل نیز در جاهای دیگر خسته‌شان کرده بودیم استفاده کرده و موتور محرک اولیه‌ی تظاهرات عظیم آنروز را در خیابان بکار بیندازیم. آنگاه تا کمیته‌چی و پاسدار آمدند که بخود بجنبند دسته‌های متشکل و غیر متشکل چندین هزار نفری و چندین ده‌هزار نفری به موتور اصلی پیوسته و آنرا حلقه کردند و دیگر، جمعیت که تحت حمایت میلیشیای مردمی حرکت می‌کرد، نفوذناپذیر و ضربه‌ناپذیر شده و تا مقصد که منزل پدر طالقانی بود بی‌مهابا پیش رفت. از هر خطری نیز استقبال و مرز گذاشته و قدم در جاده‌ی ۲۰۰ هزار گذاشت... و گلوله و گاز اشک‌آور و چماق هم دیگر اثر نمی‌کرد! زیرا حمایت بیدریغ مردم امکان بروز یافته و همچون بسم‌الله، هر "جنی" را فراری می‌داد. مردم از طبقات مختلف ساختمان‌ها حتی کاغذهای دیواری

از غذا به کتک و مشت و لگد عادت کرده بودند! اما چه می‌شد کرد، آزادی یک خلق بهای خاص خود را می‌طلبید. آنهم از بهترین و رشیدترین فرزندان‌ش... حالا گو که ستاد و دفتر و مرکز علنی نباشد، مجاهد خلق ساک دستی را پر می‌کند، کوچه به کوچه و خانه به خانه می‌گردد، در هر کجا بساطش را برهم می‌ریزند، کتکش می‌زنند، منافق و کافر و بدتر از کافر و هرزه و... خطابش می‌کنند، چهره‌اش را کبود می‌کنند، اوراقش را پاره می‌کنند و می‌سوزانند... ولی چه باک، خلق باید آگاه بشود و آزاد. اگر این کوچه فلائز و راست و حزب‌اللهی دارد، در آن یکی زن خانه‌داری، کارگری، رفتگری و یا کارمندی... بالاخره یک کسی پیدا می‌شود که همدردی کند لبخند بزند، استقبال کند، دعا کند، زخم‌ها را مرهم بگذارد، روزنامه‌ی پاره شده را بچسباند، پول بدهد و یا در برابر تعرض کمیته‌چی و پاسدار به دفاع برخیزد و حقانیت مجاهدین و درخواست‌های عادلانه‌ی مردمی‌شان علیه ارتجاع را گواهی دهد. بله، مجاهد خلق اینطور با خلش جوش خورد و اصالت و صداقت خود را به اثبات رساند.

و من هرگز یادم نمی‌رود که در تابستان ۵۹، بعد از اراجیف آن امام پلید چماقداران، یکرز پای یکی از خواهران کوچکم - که نمیدانم حالا شهید شده است یا خیر - مار انداختند و آنوقت مزدوران و اوپاش خمینی خودشان کنار ایستادند تا عکس‌العمل میلیشیای جوان را ببینند و بخندند. اما مجاهد قهرمان تکان هم نخورده بود تا یک لحظه تمسخر اوپاش خمینی را هم نبیند. دختر جوان حتی نشریه‌هایی را هم که در دست داشت، بر زمین نینداخته بود تا فلائزها برندارند و پاره نکنند. بعد مار دور پای او حلقه زده و سپس به آهستگی رفته بود. اینست سیمای واقعی امام اوپاشان و اینست گذشته‌ی آنها‌ی که امروز اینسان می‌جنگند و اینسان در برابر جوخه‌های اعدام رشادت به خرج می‌دهند. منهای عبور از این پیچ‌وخم‌ها امروز هیچ نیروی سراسری نبود که اینسان به دفاع از شرف ملی خلق در برابر تجاوزکاران ارتجاعی برخیزد و بی‌دریغ خون نثار کند... بله، داشتم بقیه در صفحه‌ی ۱۷

یاد هنرمند انقلابی، فدائی شهید سعید سلطانیپور گرامی باد

شهادت سلطانیپور که در رابطه با سازمان چریک‌های فدائی خلق فعالیت می‌کرد سرانجام در مراسم ازدواج خود، بوسیله پاسداران خمینی دستگیر و چند ماه بعد در ۳۱ خرداد ۶۰ به جوخه‌ی تیرباران سپرده شد. از فعالیت‌های دیگر سعید سلطانیپور می‌توان کارگردانی نمایشنامه‌های "دشمن مردم"، "چهره‌های سیمون ماسار - اثر برشت"، "عباس آقا کارگر ایران - ناسیونال"، "سه خواهر اثر جخوف"، "مرگ در برابر - اثرولین هنچف"، "ایستگاه - نوشته‌ی خود او"، "خرده‌بورژواها - اثر گورکی" را نام برد. یادش گرامی باد

در اولین موج کشتارهای علنی و افسارگسیخته‌ی رژیم ضدبشری خمینی پس از سی‌خرداد، در آخرین روز خردادماه ۶۰ در کنار دهها مجاهد و انقلابی، سینه‌ی پرشور هنرمند و شاعر انقلابی، فدائی شهید سعید سلطانیپور در زندان اوین آماج رگبارهای جانین سیه‌کار حاکم بر ایران گشت.

سعید در سال ۴۹ در حین اجرای نمایشنامه‌ی "آموزگاران" دستگیر و به زندان افکنده شد. پس از آزادی از زندان دیگر بار فعالیت‌های خود را ادامه داد و در سال ۵۱ کتاب "نوعی از هنر، نوعی از اندیشه" را انتشار داد. بر اثر انتشار این کتاب، سلطانیپور دیگر بار روانه‌ی زندان شد. وی پس از آزادی، مجدداً به فعالیت‌های خویش ادامه داد. وی در سال ۵۳ پس از انتشار کتاب شعر "آوازه‌های بند" دستگیر شد و سه سال را در زندان شاه گذرانید و حاصل این سال‌ها کتاب شعر "از کشتارگاه" است. پس از آزادی از زندان که مقارن با شروع جنبش مردم بر علیه رژیم شاه بود، در جلسات شعرخوانی شرکت کرد و با سروده‌های خود به افشاء ماهیت رژیم پرداخت.

محدود کردن انجمن‌ها و نشریات، سانسور و قطع تلگرافات شهرها، دستگیری آزادیخواهان، تغییر و تحولات مشکوک در صاحب‌منصبان نظامی و ... سرانجام توطئه‌ی کودتای دوم تیرماه ۱۳۸۷ را به مرحله‌ی اجرا درآورد. در آن روز نیروهای قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی، مجلس شورای ملی را به محاصره‌ی خود درآورده و آنرا به توپ بستند. برخی از فرصت‌طلبان و سازشکارانی که به ناحق در صفوف نمایندگان ملت راه یافته بودند، میدان مقاومت و مبارزه را رها کردند و بعضاً چون تقی‌زاده به سفارت انگلیس پناه بردند. اما بسیاری دیگر از مجاهدین و آزادیخواهان واقعی، به دفاع از آزادی ملت خویش برخاستند و عاشقانه در این راه جان باختند. پس از فتح! خانه‌ی ملت بدست نیروهای قزاق، عده‌ای از سران جنبش، اسیر شده و با توهین و تحقیر به باغشاه انتقال یافتند. فردای آن روز - سوم تیرماه ۱۳۸۷ - نویسنده‌ی مبارز میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و سخنور آزاده و شجاع ملک‌المتکلمین، بی‌هیچ محاکمه‌ای

خاطره‌ی قهرمان شهید، فدائی خلق حمید اشرف و هم‌زمان قهرمانش گرامی باد

با اپورتونیزم راست و سمیل آن، حزب خیانت‌پیشه‌ی توده بود که بالاخص در وفاداری چریک‌های فدائی به خط‌مشی انقلابی مسلحانه تجلی می‌یافت. در هفتمین سالروز شهادت فدائی شهید حمید اشرف و ه‌ا تن دیگر از هم‌زمانش، فدائیان دلیر: رضایثربی، غلامرضا لایق‌مهربانی، یوسف قانع خشک‌بیجاری، فاطمه حسینی، محمدحسین حقنواز، طاهره خرم، عسکر حسینی ابرده محمد مهدی فوقانی، غلام‌علی خراطیور و علی‌اکبر وزیری، یاد آنان را گرامی می‌داریم.

۸ تیر سال ۱۳۵۵، فدائی شهید حمید اشرف، یکی از رهبران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و ۱۰ هم‌زم قهرمانش، پس از نبردی نابرابر اما قهرمانانه و تا آخرین نفس بر علیه مزدوران ساواک به شهادت رسیدند و با رزم و خون خود بر سازش‌ناپذیری خلق قهرمان و فرزندان انقلابی و پاک‌باخته‌اش گواهی دادند. آنچه حرکت انقلابی این فرزندان جان برکف خلق را در آن سال‌ها برجسته و ممتاز می‌ساخت، همانا مرزبندی قاطع

کودتای محمد علی‌شاه (استبداد صغیر)

و آغاز قیام قهرمانانه‌ی مردم تبریز

تیرماه ۱۳۸۷ دو سال پس از امضای مشروطیت، "استبداد" زخم‌خورده با جمع‌آوری قوای باقیمانده‌ی خود، در جستجوی لحظه‌ی مناسبی بود تا نیغ زهرآگین خود را بر قلب آزادی و آزادیخواهان فرود آورد. محمد علی‌شاه پس از توطئه‌های مکرر - که تا آن زمان نتوانسته بود کار مشروطه‌خواهان را یکسره کند - این بار در باغشاه اردو زده بود و خود را برای وارد آوردن ضربه‌ی نهائی آماده می‌کرد. همپای شاه و دربار، روحانیت ارتجاعی وابسته به آن نیز، کماکان به ایفای نقش ضد‌مردمی خود در بدنام کردن و توهین و تکفیر آزادیخواهان و مشروع جلوه دادن سلطنت و شاه مشغول بود. مرتجعینی همچون شیخ فضل‌الله نوری سلف خمینی جلاد با براه انداختن جریان مشروعه خواهی! در برابر مشروطه‌طلبی و با صدور فتاوی ارتجاعی بهترین دستاویز را بدست محمد علی‌شاه و دیگر سران استبداد داده بودند، تا به نام مقدس دین و اسلام، به روی جوانان آزادیخواه وطن نیغ برکشند. تا آنجا که در کودتای اول محمد علی‌شاه در ۲۳ آذر ۱۳۸۶ قداره‌بندان و ابوباش استبداد با شعار: "ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم" دست به قتل و کشتار آزادیخواهان زدند. در همان روز ملا ابراهیم یکی از

اوباش معروف، در حالی که دیگر مزدوران را به حمله‌ی وحشیانه‌تر بسوی جوان آزادیخواهی که او را با گلوله از پا درآورده بودند، فرا می‌خواند؛ خود قمه‌ای را بدست گرفته و در حالیکه آن را در هوا تاب می‌داد، فریاد زد: "ای حضرات مسلمانان، شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین، اول کسی هستم که بیرون آوردم" مشروطه‌طلبان را بیرون آوردم" پس از آن چشم جوان را بیرون آورد و سپس پیکر نیمه‌جان او را به درخت آویخت تا هر کس "محض ثواب!" قداره‌ای به او زند...

در مقابل این تعرضات و وحشی‌گری‌های استبداد، اعتراضات و مخالفت مردم هر روز اوج بیشتری می‌گرفت. مردم با تعطیل مراکز کسب و کار، پخش اعلامیه و حتی تهیه سلاح و ... خود را برای مقابله‌ی همه‌جانبه با استبداد آماده می‌کردند. اما سستی و مماشات رهبری، که هنوز در پس "اصلاح امور" و کنار آمدن با "شاه" بود، مانع از این می‌گردید تا حرکات پراکنده و خودبخودی مردم، تحت رهبری واحدی گردآمده و ارتجاع و استبداد را به عقب‌نشینی وادار کند. شاه نیز با استفاده از چنین زمینه‌ای و بدنبال اقداماتی از قبیل تلاش در جهت خلع سلاح مجاهدین،

غزل شکنجه

از: سعید سلطانیپور

اگر چه در تب تند شکنجه می‌سوزم
زخون ریخته خورشیدها می‌افروزم
شکست پیگرم از آذرخش خونالود
دمید تندر گلماق‌های جانسوزم
به خون تپیده‌ام از تازیانه‌ها، که چرا
نهنگ شعر به خواب می‌زید نوزم
نشسته در شب خونین کنار آتش زخم
ز برگ خون، تپش زندگی می‌آموزم
هزار شعله‌ی خاموش می‌گشم بر لب
هزار نعره‌ی خون در جگر می‌اندوزم
به چشم خسته مبین آهواندام در بند
به چشم خفته نگر خوابگاه پلیوزم
چنان هوای سحر زد به سر شانه مرا
که شاخه شاخه فرو ریخت روی سر روزم
چو آفتاب به میدان صبح خواهد درست
حماسه‌ی لب خونین و چشم خون توزم

بدست جلادان ارتجاع به شهادت رسیدند. ارتجاع که مقاومت سازمان‌یافته‌ی را در مقابل خود نمی‌دید با وحشیگری تمام به یکه‌تازی پرداخت. دیگر خانه‌ی آزادیخواهان از تهاجم هر روزه‌ی قزاقان و قداره‌بندان در امان نبود و خون و مالشان به فتوای حضرت "مشروعه خواه" مباح می‌گردید. شاه سرمست از پیروزی خود، شعله‌ی نهضت مشروطه را خاموش‌شده می‌پنداشت که بناگاهان خروش آزادیخواهان تبریز به فرماندهی ستارخان رویای خوش او را درهم ریخت. جنبش در آذربایجان ادامه داشت ...

انجمن ایالتی تبریز با برخورداری از رهبری مردمی و روشن‌بین خود، از آنجا که خطر بازگشت مجدد استبداد را از مدت‌ها قبل، بدرستی تشخیص داده بود، دست از تشکل و بسیج مردم برنداشته و به آموزش نظامی دسته‌های مسلح مردمی اقدام نموده بود. از این‌رو، تبریز بلافاصله پس از اطلاع توطئه‌ی شاه، نیروئی را بسوی تهران گسیل داشت تا به مقابله

سروده‌هایی بمناسبت سر فصل تاریخی ۳۰ خرداد

کمال رفعت صفائی (ک - صبحگاهان)
برای غروب ۳۰ خرداد و سپیده اول تیر ۶۰

در ساعت پنج عصر*

نشریه‌های سرخ و نیم سوخته در فضا می‌چرخند
و "پاسداران"
از مراسم تدفین آخرین اندام آزادی
باز می‌گردند.

توده‌های خلق

اندوه و انتظار مشترک خود را
خموشانه با هم در میان می‌گذارند
و داغ پریشی
بر لب‌های آما سیده
نقش بسته است

فردا چه خواهد شد؟
مجاهدین چه خواهند کرد؟! *

دژخیمان میخ‌های تابوت ما را می‌کوبند
ابزار یک قتل‌عام عمومی مهیاست
گوری بزرگ

برای دفن یک خلق و سازمان بزرگ
فراهم گشته است

و گورکنان خیره

از پیش، مزد خیانت خود را

دریافت کرده‌اند

* *

ما بر روی ریل نامرئی ارتباط

دور از نگاه تیز نگاهبانان

نفس زنان عبور می‌کنیم

"محمود"، "داوود" و "صغر" و "حسین" را خبر می‌کند
"بهنام"، "بهر روز" و "شادی" و "شکوه" را
"زینب"، "نسرین" و "صادق" و "مراد" را
و جملگی به راه می‌افتند.

از "دروازه غار" تاریخ

از "میدان اعدام"

از "توپخانه" ی خموش

از "جمهوری" محبوس

از "آزادی" مصلوب

به خیابان "انقلاب"!

اینگونه، پانصد هزار نفر

در یک دقیقه‌ی مشخص تاریخی

با هم قرار دیدار می‌گذارند

و باروت انفجار عمومی

مشت، مشت، فراهم می‌گردد

* *

سال هزار و سیصد و شصت

ساعت، چهار

عصر سی خرداد

در این دقیقه‌ی مشخص تاریخی

دریای خلق چون جنگلی

با موج‌های سبزش

از جای برمی‌خیزد

کوه صخره‌های فریادش را پرتاب می‌کند

- "مرگ بر بهشتی"

جمعیت انبوه و عاصی

چون ذرات درهم فشرده‌ی پتک

نفس زنان فراز می‌رود

فروود می‌آید و

در جذر و مدی غریب می‌خواند

- "مرگ بر ارتجاع"

باد فواره‌های خون را گمانه می‌کرد
و ما بر شانه‌های خشم خویش فرازمی شدیم
هوای خونین آخرین غروب خرداد را
می‌بوسیدیم

با اجساد یارانمان بدرود می‌گفتیم
و بوی خون آنان را
با خود به سپیده‌ی "تیر" می‌بردیم

* *

سپیده‌ی اول، از ماه تیر
خیابان‌های خونین از شستشوی شبانه بازگشته‌اند
آخرین ستاره با دهان سرخ
از آسمان عبور می‌کند

نشریه‌های سرخ و نیم سوخته

در جوی آب - چون قایق واژگونه

بر گرد خویش می‌چرخند

گل‌های پراکنده‌ی "پاسداران"

بر گرد میدانچه‌های تیر و در خیابانها

مستقر می‌شوند

و بساط تفتیش و مرگ را می‌گسترانند

سپیده‌ی اول از ماه تیر

دژخیمان "خمینی"

عرق‌ریزان و زبردست

در حیاط کوچک زندان

تیرک اعدام را می‌کوبند

و جانیان مزدور

در خفا

مشق قتلی بزرگ را رژه می‌روند

سپیده‌ی اول از ماه تیر

"خمینی دجال"

انگشت سیاه را

چون شمشیری چوبین

چهاربار بر نرده‌ی ایوان جماران می‌کوبد و

می‌گوید:

"راه بقای ما این است

- یکم، اعدام

- دوم، چپاول

- سوم، وابستگی به جمیع اجانب اصغر و اکبر

- چهارم تبلیغ این معنا که ما

با اعدام و چپاول و وابستگی به غیر

مخالف هستیم!!"

* *

سپیده‌ی ششم، از ماه تیر

دهان سیاست

در زیر نوار زخم‌بند، خاموشست.

مقسمین مرگ

چابک‌تر از مقسمین ارزاق عمومی

بی‌وقفه اعدام می‌کنند

یاران ما

در لحظه‌ی تنفس آخر

در جوخه‌های تیرباران

از زیر چشم‌بند خونین

ما را نظاره می‌کنند

و داغ پریشی بر لب‌های برآما سیده

نقش بسته است

فردا چه خواهد شد؟! *

"مجاهدین" چه خواهند کرد?! *

بقیه در صفحه‌ی بعد

دریای پرچم مشت‌های گره کرده
بر شانه‌های امواج عاصی خشم
می‌وزند و به پیش می‌روند
- "زنده باد آزادی!"

* *

در ساعت پنج عصر

درست در همین دقیقه‌ی مشخص تاریخی

ثلثیک مسلسل دژخیم

بر سینه‌ی برهنه‌ی خلق

ناقوس مرگ "کار سیاسی" را اعلام می‌کند

در ساعت پنج عصر

جمعیت سرآسیمه

با دست‌های خالی

طول خیابان انقلاب را می‌دوند

در پشت درخت‌های بهاره جان پناه می‌گیرند

و در گریز ناگزیر

اجساد گشتگان را بر شانه می‌برند

در ساعت پنج عصر

آسمان آهک اندود

رنگ غم‌انگیز مرگ

و زمین فرو پوشیده از اجساد

رنگ شادمانی تولد بود

در ساعت پنج عصر

خشم، نیلوفرانه در سینه گام برمی‌داشت

و گل‌های شیپوری آواز بر دهان می‌روئید

در ساعت پنج عصر

"مجاهدین خلق"

جوب‌های تابوت خود را درهم شکستند

و چونان مرغی

سبز کاکل و قرمزبال

خلوت جداره‌ی مرگ را

به دشت آبی آسمان زندگی بال گشودند

در ساعت پنج عصر

خرداد - چونان کسی که در جوخه‌ی اعدام

آخرین آواز خود را سر می‌داد

در ساعت پنج عصر

قطار سیاست

با غرشی غریب به انتهای ریل خود رسید

اما مسافران خواب‌آلوده باور نداشتند

و در چنبر خمار، خاموش و خواب

ماندند و مردند

در ساعت پنج عصر

ابلهان قلاده‌ی طلائی تسلیم

و فرزنانگان

آستان میدان نبرد را بوسیدند

در ساعت پنج عصر

نیمی خموشانه

پایان خرداد را می‌گریستند

و نیمی شادمانه، آغاز تیر را لبخند می‌زدند

در ساعت پنج عصر

آب تمامیت خود را در ستون نیلی بخار

درخت تمامیت خود را در شکوفه

و ما تمامیت خود را

در عزم سترگ خویش فریاد کردیم

عزم نبرد با جانیان ضد خلق!

در ساعت پنج عصر

سروده‌هایی بمناسبت سر فصل تاریخی ۳۰ خرداد

ف - راوی

به شهدای خردسال خرداد ماه

در قلب ظلمانی شامگاه پرمخافت "اوین"
این قتلگاه بلند باروی هولناک
که پیوندگاه "عدل آریامهری"
و عطوفت "خلافت اسلامی" است.
ناگه دوازده یوزی با هم غریزند
و قلب مهربان دوازده دختر خردسال
همراه با سفیر گلکوله‌های سرخ و سوزان
با آخرین طپش‌های لطیف خود
در جویبارهای کوچک خونی
که از پیگر نحیفشان
بر آسفالت‌های داغ حیاط زندان جاری بود
به زندگی گفتند:

بدرود

* *
آنها ...

آن "فرزندان خلق ستم‌کشیده‌ی ایران" (۱)
هنوز خردسال‌تر از آن بودند
که مرگ را بشناسند
همانگونه که زندگی را شناخته بودند
زیرا که فرصت آنرا نیافته بودند

* *
آنها آن "مرغ‌های طوفان"

آن "ماهیان سیاه کوچولو"
با آن همه جوانی و نوپائی
خروش سهمگین دریاها

و هیبت و صلابت جنگل‌ها

ایثار خواهان "رضائی" (۲)

و خشم عاشقانه‌ی "مرضیه" را (۳)
از خود نشان دادند ...

* *
آنها ...

با دست‌های بسته

با چهره‌های روشن پیچیده در حجاب

با گام‌های استوار

گوئی به سوی حجله‌ی میعاد

می‌خرامیدند

و در برابر دیوار

همچون دوازده سرو رشید آزاد

اندر برابر جوخه‌ی اعدام

صف کشیدند

* *
و در مقابل آن‌ها

دوازده پاسدار ارتجاع

چونان دوازده مجسمه‌ی مفرغ

با ریش‌های انبوه

و مغزهای کوچک

بی‌توشه‌ای ز دانش و تقوی

یوزی به دست

بر پای ایستادند

تا فتوای امام خود را

"آن زالوی خونخوار منجلاب ادبار"

درباره‌ی این "مفسدان فی الارض!"

که جسورانه "سرود آزادی" را سر داده بودند

در ساعت پنج عصر

بقیه از صفحه‌ی قبل

ما، چونان "ابراهیم"

در محاصره‌ی آتش سبز

چونان "محمد"

در آسمان تاریک

خورشید آن حقیقت شفاف

چونان "علی"

در قتلگاه آزاد

چونان "حسین"

با آذوقه و تدارک اندک ستیزنده

با هر چه شئی تیز و بتر تسلیح می‌شویم

و به میدان جنگی که آغاز آنرا دشمن اعلام کرده‌است

بی‌درنگ، می‌شتابیم

ما، چون تک‌درخت تک‌افتاده

پاهای خود را به خار بوته‌های راه‌های پرت

گره نمی‌زنیم

ما گروه گروه می‌رزمیم

گروه گروه می‌میریم

و گروه گروه زاده می‌شویم

ما، آموخته‌های خود را

در جاده‌های نبرد محک می‌زنیم

آموخته‌هایی که خود

از ما در نبرد زاده گشته‌اند

و بدینسان

نه آذوقه‌ای در گولبار

نه زرهی بر تن

و نه تردیدی در جان

رزم سترگ خود را آغاز می‌کنیم

و فصل بر قله‌های عزم ما تازه می‌گردد

غروب هفتم از ماه تیر

بمب ساعت شمار قهر خلق

در قرارگاه جانیان می‌ترکد

و از جماعت دژخیمان

جز چند دندان نیش و چند سم آهنین

و چند شاهد معلول و مغلوب

و مشت‌های خاکستر سیاه

چیزی بر جای

بر نمی‌ماند

* *
سپیده‌ی هشتم از ماه تیر

"خمینی" خراب

شمشیر چوبین را

از سر احتضار

چنان به نرده‌ی ایوان "جماران" می‌گوبد

که دو نیم می‌شود

او جنگ با خدا و خلق را باخته‌است

اما تا آخرین دقیقه‌ی حیات

در خلوت حزین استیصال

معتاد

به استنشاق

بوی خون تازه‌ی خلق و

بوی باروت است

۱۰ / خرداد / ۶۲

* عنوان شعر و تکرار آن در قسمت‌های دیگر، الهامی

است در تکنیک از شعر در "ساعت پنج عصر" سروده‌ی

شاعر شهید اسپانیا "گاریسیا لورکا"

با مسلسل اسرائیلی به اجراء گذارند

* *
این پاسداران جهالت و نکبت

انگار

سربازان امپراطور بودند

در پیکار اسپارتاکوس

یا نیزه‌داران چنگیز در نیشابور

و گاردهای آریامهر در جمعه‌ی خونین تهران

که انسان‌ها و گربه‌ها را

یکسان به تیغ می‌گرفتند

و یکسان نشانه می‌رفتند.

* *
وقتی چکاچک ماشها

تکونین فاجعه را اعلام می‌داشت

لب‌های معصوم آن "دختران خلق"

باردگر سرود آزادی را

به زمزمه مشغول بودند ...

* *
گوئی که دختران کوچک من بودند؛

آن لاله‌های سرخ تابستانی

که در برابر چشمانم

در آن اطاق کوچک بی‌فرش

آهسته با عروسک خود نجوا می‌کردند

و ناگهان دستی؛

یک دست پیر، مخوف، آلوده

که بر آن به جای تارهای موی

ماران گرسنه‌ی ضحاک روئیده بودند

آنها را سبانه ربود

و دیوگونه از دریاچه تنوره کشید! ...

* *
اما ...

ای ارتجاع سالخورده‌ی بیمار!

هر چند گالبد فرسوده‌ی خود را

با یاری جادوی جهل و خرافه

از گوره راه‌های تاریک قرون

به این مرز و دیار کشانده‌ای

و با نیرنگ و فریب و تحمیق

سایه‌ی سیاه و ننگین خود را

بر خلق و سرزمین خونین ما

خیره‌سرانه تحمیل کرده‌ای

هنگامه‌ی نابودیت نزدیک است

و این تشنج و هذیان‌ها، بی‌شک

نشان آخرین دقایق احتضار توست

باشد که قایق پوسیده‌ی حیاتت

در سیلاب خونی که براه انداخته‌ای

مغروق گردد.

پاورقی:

۱ - آن دختران خردسال در بازجویی نام خود

را مجاهد و فرزند خلق ایران معرفی کردند.

۲ - خانواده‌ای از مجاهدین که ۵ شهید و چندین

اسیر در دوران شاه و خمینی داشته‌اند.

۳ - فدائی شهید مرضیه احمداسکوئی - معلم، شاعر

و نویسنده‌ی انقلابی که در زمان شاه به شهادت رسید.

سروده‌هایی بمناسبت سر فصل تاریخی ۳۰ خرداد

دکتر محمد قرائی

به مناسبت سالگرد ۳۰ خرداد

طوفان

سیل‌وار
گیاه با نوازش نسیم جانفزا
طراوت و توان گرفت
جوانه زد، نفس کشید
به شاخه‌های خیس و پرامید خویش قد کشید
و آسمان پس از خروش رعد‌ها و برق‌ها و آذرخش‌ها
هزارها ستاره را به بر کشید

* * *

نسیم بود و بوی عشق،
بوی عطر خون کهکشانی از ستاره‌ها
به بام پرملال این گویر
شهاب‌ها ... عقاب‌ها، عیان شدند
بهار زندگی دمیده بود
افق در آن گویر تیره و خموش
زرزم بی‌امان مرگ و زندگی
و نور و تیرگی
گرفته بود رنگ خون
سرود سرکش سپیده می‌رسید

... در آن کرانه‌ی عقیم،
زمین، گیاه، آسمان
در انتظار
تموز بود و خشکسال و قحط
نه قحط نان!
که قحط عشق، قحط شور،
قحط زندگی
در آن گویر یا نسه

* * *

... به ناگهان!
ستون‌های خشمگین ابر از ستیغ کوه‌ها
سرک کشید و با شتاب
آسمان غم‌گرفته را فرا گرفت
وز آن سپس
درخش برق‌ها،
غریو رعد بود و انفجار بغض آسمان
زمین ز ضربه‌های بارش تگرگ خشمگین
شکافت، جان گرفت و نهرها
به بسترش روان شدند

زمین، غمین و تشنه شکوه کرد:
- کجائی ای نسیم؟
دل‌م گرفت،
زهرم خشکسال این دیار
از این هوای سر بسر سکوت و درد و اختناق
کجاست رعد و برق آذرخش؟

* * *

گیاه از صغیر تازیانه‌های باد هرزه گریه کرد
- در این هوا
نفس نمی‌توان کشید
در این گویر پرملال
بهار کو؟، پرندۀ کو
و آسمان گلاویه کرد:
- ستاره‌ها، ستاره‌ها
دل‌م گرفت
از این شبان تار
شهاب کو؟
کجاست کهکشان؟
در این ظلام مرگبار

م. بارون

امروز، روز آخرین بهارست

از نهرهای جاری سرخرنگ
از خون خواهر گبیر
"شرف قهرمان"
از گریه‌های فرزندی بزرگ
- در بند فرعون دربارهی زمان
مصطفای شیرخوار!
باید شکفت - باید دوباره شکفت
اینک در هیئت هزارهزار دشت شقایق
اینک در گسوت "گلخون" هزار هزار مجاهد خلق
و در گستر آسمان غمزه
همراه هزار هزار ستاره‌ی سرخ
باید شکفت
اینک همپای خلق
در صغیر تفنگ
چونان گل‌های نارنجی خورشید
بر گاکل سلاح
و چون پیچک‌های عشق
بر ساقهی مسلسل
به دست‌های رنج‌دیده‌ی خلق
باید شکفت - باید دوباره شکفت
آنک در سرود پرشکوه رهائی
در آوازهای پرتین فتح
و ترانه‌های خونریز آزادی
آنک در آهنگ سبز دست‌های بهار
و انفجار سرخ گونه‌های فلق
باید شکفت
باید همواره شکفت
تا رویش صبح خلق

شب‌نشان پیران درمانده‌ی تاریخ
بر صبر طپیده‌ست
اما، دیگر تمام شد!
امروز روز آخرین بهارست
و تلنگر دیروز مردان صبر
مسلسل پر شده از آلیاژ خشم‌ست
در طرحی به روشنی سپیده
آری، دیگر تمام شد
امروز روز آخرین بهارست
* * *
باید شکفت، باید دوباره شکفت
اینک از نای خونین سلاح
اینک با انفجار خیمه‌ی شب
اینک با رگبار مسلسل خشم
در عبوری خونین
از میان آتش و آهن و رنج
باید شکفت،
اینک در پای جوخه‌های خصم
اینک در صحن میدان رزم
اینک در زیر شلاق جلا دان
در نمود دخمینه‌های بند
باید شکفت - باید دوباره شکفت
اینک از سینه‌ی پر کینه‌ی خلق
در غریو سه‌مناک مردان گوه
و زنان دشت
در حماسه‌ی نبرد یاران خلق
در زمین انبوه همواره سبز
باید شکفت
از جویبارهای خونین ره گرفته
از چهره‌ی فرمانده‌ی شهید خلق

"موسای انقلاب"

خفاش شب
- در امتداد بهاری خونین
از قتل‌عام دشت‌های شقایق
تا خلیدن خنجرهای برهنه
بر سینه‌ی شکوفه‌های عشق
بر تن تب‌کرده‌ی وطن
بستر گشود
و در غروب‌ی غمگین
طلایه‌های خورشید را
بر مسلخ شبانه‌ی خویش
مثله‌ی تیغ شقاوت کرد
اینک
غروب‌ی ست در راه
در خیانت به طلوعی صادق
اینک
شب است و هجوم کرکسان
و تاختن چهارنعل اختناق
بر خاک گلگون وطن
اینک، جلا دان
تیغ‌های قساوت خویش را
به چرمینه‌ی غرور صیقل می‌زنند
شاید که شب، هماره‌ی ایشان باشد
اما خورشید نخواهد مرد
و بارقه‌های درخشانش
در هر گوی و کوچه و برزن
بیدار
چون پرتوی از آفتاب روشن فرداست
* * *
امروز روز آخرین بهارست
و سی‌بار قلب خلق
در تحمل عریده‌های

۳۰ خرداد از زبان برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه شماره ۵

بقیه از صفحه ۱۲

می‌گفتم که حدود ۲۷ دسته یا گروهان و گردان مختلف داشتند در گوشه و کنار تهران تدارک تظاهرات بزرگ را می‌دیدند. برخی کشته می‌شدند و عده‌ی زیادتری دستگیر و بقیه نیز گرم‌گرم نبرد مشت و گلوله. بسیاری از اعدام‌های کنونی را نیز دستگیرشدگان همان ایام تشکیل می‌دهند.

عصر ۲۴ خرداد، تظاهرات در میدان ولی‌عصر به اوج رسید و جنگ مغلوبه شد. یک دسته از میلیشای خواران با قدرت تمام محاصره‌ی فالانژهای مهاجم را شکافته و به دسته‌های دیگر ملحق شده و درگیری و تیراندازی در تمام طول بلوار و خیابان‌های اطراف میدان ادامه داشت.

فالانژها و کمیته‌چی‌های حمایت‌کننده‌ی آنها فرار کردند. واحد میلیشای خواهر ۷ موتورسیکلت از آنها مصادره کرد. در گزارش مزبور خواندم که یکی از خواران، آنقدر جوان و ضعیف‌الجثه بود که قدرت حرکت دادن موتور را نداشت و لذا دستفروش کنار خیابان را به کمک طلبیده بود. وقتی هم با فقر و بدبختی دستفروش برخورد کرده بود، موتورسیکلت را در جا به خود او بخشیده و سبکیال به خانه‌شان رفته بود. از تشریح وقایع و جزئیات مربوط به ۲۵ خرداد عمدا درمیگذرم. چراکه نمی‌خواهم سوء تفاهمی ایجاد بشود. پس آن را به آینده موکول می‌کنم. فقط این را بگویم که بعد از آن دجال‌بازی مشهور خمینی علیه جبهه‌ی ملی و بسیج سیاسی - نظامی و ایدئولوژیکی نیروهای ارتجاع و شکست تظاهراتی که قرار بود آنروز توسط جبهه‌ی ملی صورت بگیرد (البته چنانکه گفتم، فرماندهان ما از یک هفته پیش به این نتیجه رسیده بودند که چنین تظاهراتی بدون تدارکات کافی مطلقاً در شرایط جدید امکان ندارد و چه بسا نتایج معکوس نیز بدهد. بخصوص اگر زمان و مکان آن، اعلام شده باشد).

بهرحال گزارش مسئولین خود ما (بدون اینکه قصد بحث در اطراف آن را داشته باشم) حاکی از آن بود که اکنون بازهم بعد از آخرین تعرض خمینی، فضای حرکت، اکیدا و شدیداً به نسبت روزهای قبل بسته‌تر شده و حتی تظاهرات موضعی و تاکتیکی نیز دیگر صرف نمی‌کرد. البته روشن بود که در منطق خمینی، تهدید و تکفیر جبهه‌ی

ملی می‌بایست باعث عبرت خود ما (مجاهدین) می‌شد تا لااقل موقتا هم که شده آرام گرفته و بگذاریم جریان عزل آقای بنی‌صدر بی‌سروصدا به پایان برسد. چرا که بخوبی و برحسب تمام اطلاعات و تجارب می‌دانست که تنها نیروئی که قادر به سازمان‌دادن و براه انداختن تظاهرات عظیم سراسری و ایجاد درد سر جدی است، مجاهدین هستند.

خوب، حالا بعد از ۲۵ خرداد چه کنیم؟ اگر خمینی به همین ترتیب بتواند با اتکاء برادران چماق‌دار "حزب‌الله!!" رئیس‌جمهور را کنار بزند، دیگر فردا وای بحال دیگران. وانگهی این نحوه‌ی عمل خمینی آیا مبین این نیست که ساعت آغاز قطعی‌ترین نبرد برای هر نیروی انقلابی که نخواهد به سرنوشت حزب توده بعد از ۲۸ مرداد و بعد هم سرنوشت فضیحت‌بار ضدانقلابی کنونی این حزب دچار شود، به سرعت نزدیک

می‌بایست به‌ترتیب و با هر قیمت، یک تظاهرات بزرگ توده‌ای را بار دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربه‌ی مسالمت‌آمیز حتی بمنظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سر گذرانده شود. اگر خمینی می‌خواهد ۱۵ خرداد و یا ۱۷ شهریور دیگری درست کند بگذار شهیدایش را مجاهدین تقدیم کنند. رور مناسب، به دلائل سیاسی و فنی، ۳۰ خرداد است. چهار روز برای آمادگی فرصت داریم. تظاهرات تاکتیکی و هر کار دیگری را تعطیل کنید، هر چقدر که می‌توانید برای ۳۰ خرداد آماده شوید. ما به قربانگاه می‌رویم تا نسل‌های آتی لعنت‌مان نکنند. تا اگر ذره‌ای شرف و انصاف در مجلس دست‌پخت خمینی و سایر سردمداران رژیم موجود است، به دوران مسالمت پایان ندهند و لااقل راه باریکه‌ای برای تنفس سیاسی باقی بگذارند. . . . سرانجام از میان طرح‌های

۳۰ خرداد از چهار راه مصدق تا چهارراه طالقانی و آنجا در سراسر طالقانی تا بهار و تا انقلاب و تا میدان فردوسی گذشت، میگذارم برای بعد. فقط این را بگویم که فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعا یک شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند. تظاهرکنندگان به ۵۰۰ هزار تن بالغ می‌شدند. غیرممکن، ممکن شده بود. تودهنی محکم دیگری به خمینی که هنوز در نشئی دجال‌بازی ۲۵ خرداد بود و دلش می‌خواست جریان عزل را بی‌دردسر و با توپ و تشرهای معمولی خاتمه بدهد. پس دیگر خمینی چاره‌ای نداشت جز اینکه شخصا فرمان تیر و بکار بردن مسلسل سنگین بدهد، در این لحظه ابتدای جمعیت به میدان فردوسی رسیده بود و لابد اعلامیه‌ی عصر ۳۰ خرداد پاسداران ارتجاع را شنیده‌اید که: "به‌اندرون رهبرکبیر" دستور می‌یابند تا آتش بکشایند.

چماق و گلوله، راستروی و اپورتونیسیم است. وما (مجاهدین) از پیش بارها به ارتجاع هشدار داده بودیم که از روزی که با گلوله در برابر گلوله پاسخ بگوئیم حذر کند! و اکنون آنروز فرارسیده بود. "بجش‌ای خمینی، ای خائن که شایسته‌ی کمترین احترام و اعتماد این خلق نبودی . . ." و تازه دیدید که غیر از همه‌ی آنها که در جریان تظاهرات ۳۰ خرداد کشت و دستگیر کرد، از همان فردا اعدام مجاهدین پسر و دختر ۹ سال به بالا را آغاز کرد حتی بدون اینکه نیازی به پرسیدن نام متهمین حس کند! اینست عدالت خمینی! غافل از آنکه با نسلی درافتاده است که گرچه زمانی فرش خون گسترد تا خمینی با عبور از آن به حکومت برسد، اما همین نسل بازهم قادر است شهادت خون‌آشام را با پس‌گردنی از تخت ستم به زیر بکشد و حقش را جانانه کف دستش بگذارد! و لابد شما هم مثل همه‌ی مردم ایران، یک هفته بعد از ۳۰ خرداد صدای رعد در آسمان بی‌ابر وطن بغض کرده‌مان را شنیدید. . . .

و کاش می‌دید که وقتی فرمان مقاومت انقلابی مسلحانه صادر شد چه وجد و شور بی‌پایانی چهره‌ی تک‌تک مجاهدین و میلیشای خلق را فرا گرفته بود.

تا این تاریخ، خمینی توانسته بود بسیاری مخالفین را یا شقه و وادار به تسلیم سازد و یا از دور خارج کند. بارها از اطرافیانش شنیده شده بود که در رابطه با تصفیه یا سرکوب هر یک از نیروها یا شخصیت‌های مخالف می‌گفتند: "آقا . . . ۲۰ دقیقه صحبت می‌کند . . . قضیه تمام است!" و راستی هم تاکنون در بسیاری موارد، وقتی امام چماقداران توپ و تشر می‌آمد و علیه شخصیت یا نیروئی بسیج می‌نمود . . . مساله بالاخره به سادگی و با حداقل تاوان برایش فیصله می‌یافت!

اما این بار . . . عنصر موحد مجاهد، این انقلابی و پیشتانز مردمی به اثبات رساند که در برابر حقانیت و قوت اراده و آمادگی فدا و قربانی "نه در ۲۰ دقیقه که در ۲۰ سال نیز آقا و تمامی دارو دست‌هاش نیز هیچ غلطی نمی‌تواند بکند!"

آخراً، تا وقتی "آقا" است که پایش را از گلیم خودش بیشتر دراز نکند والا آن دست و پای نامبارکی را که به گلیم خلق دراز شود بی‌محایا ریشه‌کن خواهیم نمود ●

جزئیات آنچه را در بعد از ظهر ۳۰ خرداد از چهارراه مصدق تا چهارراه طالقانی و آنجا در سراسر طالقانی تا بهار و تا انقلاب و تا میدان فردوسی گذشت، می‌گذارم برای بعد. فقط این را بگویم که فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعا یک شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند. تظاهراتکنندگان به ۵۰۰ هزار تن بالغ می‌شدند. غیرممکن، ممکن شده بود. تودهنی محکم دیگری به خمینی که هنوز در نشئی دجال‌بازی ۲۵ خرداد بود.

و اگر آتش نبود، از میدان فردوسی تا سپه و تا جارو کردن مجلس ارتجاع راهی نبود. شنیده‌ام که در آن لحظات بهشتی و رفسنجانی به نهایت سراسیمه بودند. یک خبرنگار مترقی اروپائی که شاهد صحنه‌های ۳۰ خرداد بوده است اخیراً به خودم می‌گفت که دقایقی چند در کمال بهت و حیرت انتظار "قیام" داشته و تعجب می‌کرده که چرا مجاهدین از سلاح‌هایشان استفاده نمی‌کنند!

و من به او گفتم که از هر جا که شنیده‌اید مجاهدین، آنروز سلاح داشته‌اند، اشتباه شنیده‌اید به خاطر اینکه استفاده از سلاح را مطلقاً ممنوع کرده و هنوز فرمان آتش‌نداده بودیم. چرا که به نظر ما (مجاهدین) باید ابتدا شعار مرگ بر خمینی توده‌گیر شود و آنگاه پیشتانز، مجازات مسلحانه‌اش روی جسد خمینی و نظام ارتجاعی‌اش عبور کند. ما آن روز فقط حجت را تمام کردیم. پایان مشروعیت کل نظام. خداحافظی مطلق با خمینی. از فردا باید شعار داد: "مرگ بر خمینی". از فردا دیگر سیاست دست خالی در برابر

نظامی مختلف، پس از مباحثات بسیار، ارجح‌ترین آنها انتخاب شد. این طرح می‌باید به این مساله جواب می‌داد که: چگونه می‌توان در بحبوحه‌ی اختناق مطلق، بدون اعلام قبلی و بدون کمترین اطلاع دشمن یک تظاهرات مسالمت‌آمیز چند صد هزار نفری در روز روشن در خیابان‌های تهران ترتیب داد؟ عجب!

اما اگر مردم آماده‌ی داشته باشید و بدانید که هر کاری را چگونه و در چه لحظه‌ای باید سازمان بدهید، این مساله هم حل‌شدنی است. شور و شوق زایدالوصف و ایمان و قوت اراده و تصمیم یارانتان نیز، البته لازم است. از صبح ۳۰ خرداد در حالیکه تمامی پیکر مجاهدین و میلیشیا در تهران مشتاقانه سر از پا نمی‌شناخت و در هر پارک یا کوچه و خیابان و خانه‌ای گروه‌گروه آماده می‌شد، مرکز فرماندهی با نگرانی در اطراف سیستم ارتباطی گرد آمده بود تا هیچ چیز خارج از کنترل، خودبخودی رها نشود. جزئیات آنچه را در بعد از ظهر

می‌شود؟ و آیا کنار زدن آقای بنی‌صدر در آن شرایط، عملاً جز به این معنی بود که دشمن، آخرین حائل میان خود و خلق را نیز درهم شکسته و چه بخواهیم و چه نخواهیم هر نیروی انقلابی و مردمی را به معارضه‌ی آشکار فرا می‌خواند؟ حالا هم که می‌خواهید با آقای بنی‌صدر اختلاف داشته باشید، کنار زدن او در آن شرایط عملاً جز اعلام جنگ آشکار ارتجاع با انقلاب و بویزه با مجاهدین نبود. و می‌دانید که وقتی دشمن اعلان جنگ می‌دهد، بازنده خواهید بود اگر حتی یک لحظه نیز سلاحتان را دیرتر از او بیرون نکنید. چرا که در این صورت جز دفاع محض، کاری از پیش نخواهید برد. آری این قانون جنگ است. و در جنگ ارتجاع خمینی، دفاع محض (چنانکه اخیراً شنیده‌ام بعضی گروه‌ها به تازگی فقط دفاع مسلحانه را مجاز دانسته‌اند)، یعنی شکست محض. این بود که عالیترین ارگان سازمانی ما از روز ۲۶ خرداد مستقیماً خود وارد کار گردید. رهنمود این بود:

۳۰ خرداد از زبان برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه

حزب‌اللهی! و امت حزب‌الله!! خود به صحنه آمده‌اند، می‌گذاشت. حال اگر ما می‌گذاشتیم که پیروزی‌ای که در منتفی کردن تظاهرات ۲۵ خرداد بدست آورد (فقط با مانور تبلیغاتی و تهدید و شانناژ و چماقدار به میان خیابان‌ها کشاندن) از گلویش پائین برود؛ مثل این بود که خودمان هم انفعال را پذیرفته‌ایم و آماده‌ایم که صحنه را به نفع خمینی در قدم‌های بعدی نیز ترک نموده و مردمان را با او تنها بگذاریم تا هر کاری که می‌خواهد بکند.

اما ما متقابلاً باید مردم را نشان می‌دادیم و نشان می‌دادیم که مردم در سمت کی هستند و برعلیه کی. بخصوص که رژیم، کارهایش را با مهر اسلام، پیش می‌برد. بنابراین، این تودهنی محکم بر پوزه‌ی خمینی، از هر جهت ضروری بود. به دلایل متعدد دیگر نیز باید تکرار کنیم که: حتی نه یک روز دیرتر، خلاصه اینکه ۳۰ خرداد با تمام عواقبش و با تمام وحشی‌گری‌های بعدی رژیم، برای ما تردید بر نمی‌دارد. از جهتی این را هم باید افزود که خون تمام خواهرها و برادرهایمان که در حین تظاهرات و یا بعد از آن به شهادت رسیدند (بخصوص خون خواهران کوچک‌تر میلیشیا که با فریاد "مرگ بر استبداد،

زنده باد آزادی" و مشت گره‌کرده، بدون اینکه حتی اسم و آدرسشان را هم بگویند، همان شب یا شب‌های بعد با معصومیت تمام در اوین پریپ شدند) هیچ قطره‌اش به هدر نرفته. زیرا سنگینی خمینی را ما تنها به بهای خون می‌توانستیم سبک بکنیم. سنگینی‌اش را بر دوش خلق و بر ذهن توده‌هایی که هنوز امیدی به او بسته بودند یا فی‌الواقع فکر می‌کردند که یک رهبر اسلامی هم هست *

خرداد، این شکلی رو در روی رژیم قرار نمی‌گرفتند و به عبارت دیگر، اعلام جنگ او (رژیم) را مسکوت می‌گذاشتند و جواب نمی‌دادند؟ یا می‌گذاشتند مدتی بگذرد، یک قدری جمع و جورتر بشوند تا اعدام‌ها به آن سرعت، شروع نشود و... "که من نمی‌خواهم وارد جواب مشروح بشوم. حتی به مثابه‌ی یک تمرین ذهنی بهتر است که خودتان به این سوالات جواب بدهید.

فقط این نکته را می‌گویم و می‌گذرم که اگر در آن نقطه که رژیم با عزل رئیس‌جمهور، خودش را یک پایه کرد، مجاهدین وارد نمی‌شدند و آزمایش خودشان را نمی‌دادند و

می‌رفتیم (و نه ارتش خلق و... تشکیل میلیشیا) مسلماً به سادگی امکان نداشت که سازمان شناخته شده، با مقرها و دفاتر نیمه‌علنی و ارتباطات بسیار گسترده در سراسر کشور، که دو سال و نیم نیز در فعالیت-های سیاسی و اغلب علنی درگیر بوده؛ اساساً بتواند از زیر هم‌آوردی نظامی با خمینی، جان سالم بدر ببرد و کمرشکن نشود.

به هر حال، یکی از درست‌ترین تصمیماتی که سازمان ما تاکنون گرفته، برگزار کردن ۳۰ خرداد به مثابه‌ی اتمام حجت تاریخی با کل نظام خمینی، اعلام اختتام بقایای مشروعیت موضعی این نظام و

پیشاپیش جواب دادیم؛ یعنی برایش در حد توان خودمان جواب پیدا کردیم نهایتاً اینکه اگر تظاهرات ۳۰ خرداد، درست در همان روز (نه یک روز زودتر، نه یک روز دیرتر) به هر بهائی برگزار نمی‌شد؛ ما یک حلقه‌ی مهمی را در کل محاسباتمان با رژیم خمینی در پایان مشروعیت موضعی - سیاسی این رژیم و در آغاز مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه، کم داشتیم.

یادتان هست در آغاز کار سازمان، یا در تحلیل‌های آن سال‌های دهه‌ی ۴۰، چطور ما ۱۵ خرداد سال ۴۲ را برای مبارزه‌ی مسلحانه و برای پایان دوران رفرمیسم، سرفصل

۳۰ خرداد برای ما تردید بردار نیست. نمی‌دانم اطلاع دارید که برای برگزاری تظاهرات ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ (به مثابه‌ی یک نقطه‌ی پایان برای رژیم و یک مبداء و نقطه‌ی آغاز برای مرحله‌ی نوین انقلاب) چقدر پیشاپیش، بحث و بررسی کرده‌ایم یا خیر؟

تمام اشکالات عملی و غول‌آسای این تظاهرات (که خمینی با به حد اعلاء رساندن درجه‌ی اختناق در آن روزها آن را تقریباً غیرممکن کرده بود، ولی مسئولین سیاسی و فرماندهان نظامی سازمان و قهرمانان عالی‌مقامی چون محمد ضابطی و محمد مقدم و سعید غیور، آن را ممکن کردند که به جزئی از آنها در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ اشاره کرده‌ام) یکطرفه؛ اما در طرف دیگر، تلاش‌های خیلی زیاد نظری و تئوریک نیز برای اینکار وجود داشت (که تا بحال، کمتر فرصت توضیحش را پیدا کرده‌ایم) که فی‌المثل آیا این کار ضروری است یا ضروری نیست؟ درست است یا درست نیست؟ آثار و عواقبش چیست و بهایش چقدر است؟ اگر به معنای نقطه‌ی پایان رژیم و سرفصل مناسبات با رژیم است، بعدش چه باید کرد؟ آیا می‌شود از این کار صرف‌نظر کرد؟ اگر صرف‌نظر نکنیم، بعد به چه شکل باید وارد مبارزه بشویم؟ و اینکه اهمیت این حرکت در مجموع چیست؟ و در چه زمانی دقیقاً باید انجام بشود (و حتماً هم انجام بشود)؟

ما به تک‌تک این سوالات، می‌دانستیم و همیشه یک مبداء قابل استناد برایمان بود؛ زیرا سرفصلی بود که دو شکل مختلف کار را با دو محتوای مختلف از هم ممتاز می‌کرد. اینجا هم شیه به آن، ولی البته با اهمیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی خیلی بیشتر.

معنی تشکیلاتی این سرفصل، برای ما نظامی شدن کامل سازمان سیاسی بود که اگر از همان فردای انقلاب، ما هم مثل بعضی از گروه‌ها دنبال خط بی‌محتوای تشکیل حزب

آغاز کردن دوران جدید انقلاب بود.

ممکن است که شما در این مورد تردیدی نداشته باشید. اما فقط از جهت اطلاعات می‌خواهم بگویم که ما عمداً تردیدها (تردیدهایی که مثلاً از جانب برخی اشخاص یا نیروها در خارج از خودمان شنیده بودیم) را هم مورد مذاقه‌ی کامل قرار دادیم. مثلاً اینکه: "خوب، چه می‌شد که مجاهدین نیروهایشان را حفظ می‌کردند و در ۳۰

ما به تک‌تک این سوالات، می‌دانستیم و همیشه یک مبداء قابل استناد برایمان بود؛ زیرا سرفصلی بود که دو شکل مختلف کار را با دو محتوای مختلف از هم ممتاز می‌کرد. اینجا هم شیه به آن، ولی البته با اهمیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی خیلی بیشتر. معنی تشکیلاتی این سرفصل، برای ما نظامی شدن کامل سازمان سیاسی بود که اگر از همان فردای انقلاب، ما هم مثل بعضی از گروه‌ها دنبال خط بی‌محتوای تشکیل حزب

اگر تظاهرات ۳۰ خرداد، درست در همان روز (نه یک روز زودتر، نه یک روز دیرتر) به هر بهائی برگزار نمی‌شد؛ ما یک حلقه‌ی مهمی را در کل محاسباتمان با رژیم خمینی در پایان مشروعیت موضعی - سیاسی این رژیم و در آغاز مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه کم داشتیم... یکی از درست‌ترین تصمیماتی که سازمان ما تاکنون گرفته، برگزار کردن ۳۰ خرداد به مثابه‌ی اتمام حجت تاریخی با کل نظام خمینی، اعلام اختتام بقایای مشروعیت موضعی این نظام و آغاز کردن دوران جدید انقلاب بود.

انتظارانی را که مردم از آنها داشتند، به این ترتیب جواب نمی‌دادند؛ مثل این بود که تمام کارهای قبلی اساساً شعر و شعار بوده. حتی بهای کارهای قبلی‌مان، تظاهرات قبلی‌مان، رژه و راهپیمائی‌ها و سخنرانی‌های قبلی‌مان، و بهای کارهای میلیشیا در گذشته نیز از بین می‌رفت. چون در حقیقت، رژیم در آن ایام داشت آخرین قطرات آزادی را هم "بند" می‌آورد و این را هم به حساب اینکه مردم! و برادران

به تیرباران شدگان ۲۱ خرداد ۶۰

در آن سپیده‌سرخ

در امتداد خیانت نشسته جوخه‌ی مرگ و نعره زد دژخیم - بنام نامی تزویر، بنام شحنه‌ی پیر بنام هر چه وقاحت بنام هر چه رذالت بنام هر چه خیانت

به قلب‌ها آتش

* * * * *
به خاک خفته‌ی صبح
صدای غلغل خون بود و مغزهای پریش
* * * * *
در آن سپیده‌ی سرخ
که مغزهای پریشان به خاک و خون می‌ریخت

نجات بخش کبیر!!

پلید شحنه‌ی پیر

به خواب‌های طلائی عمیق‌تر از مرگ

بر آسمان و زمین و ستاره و خورشید

به چارسوی جهان اسب عدل می‌انگیخت

فضا، فضای گراحت

فضا، فضای قساوت

فضا، فضای دنائت، فضای تیره‌ی جهل

* * * * *

صدای غرش خلقی بزرگ می‌آید

- مگر چه می‌گفتند

مگر چه می‌گفتند

نجات بخش کبیر!!

که خشم چرک تو اینسان وقیح و زهرآگین

زهر چه مرز تباهی به ناگهان بگذشت

مگر چه می‌خواندند؟

بجز سرود رهائی زگندچال ریا

بجز پیام رهائی ز سد راه خدا

* * * * *

- جوانه‌های برومند

شکوفه‌های خدا بر درخت سرخ جهاد

مرا شهامت نیست

که بانگ خشم شما را به واژه‌های حقیر

به بند گیرم و با رنگ گفته آلایم

مگر خروش شما را

به واژه واژه سرودی که قطره قطره‌ی خون

چو رود آتش اندر رگان آن جاریست

به خشم بسرایم

مگر سرود شمایان در آن دقایق سرخ

که صف‌کشیده سر فراز در مقابل مرگ

گشوده دیده‌ی خود را به لوله‌های تفنگ

ز نای بمب و مسلسل به هر گران خیزد

به جبهه‌های نبرد

شرار آتش و کین بر ستمگران ریزد

کنون به یاد شمایان

پیام خون شما را

بیا که عاشقانه بخوانیم

"همیشه جاده‌ی آزادی

ز باغ سرخ شهیدان خلق می‌گذرد

برآر سر ز گریبان شجاع باش و صبور

برای نیل به پیروزی

ز طاق نصرت رنگین گذر نخواهی کرد

سقوط دیکتاتوری خون سرخ می‌خواهد"

گرامی باد خاطرۀ تابناک مجاهد قهرمان محمد کاظم افجه‌ای

نخستین شهید مقدس عملیات فدائی (انتحاری) مجاهدین در زندان اوین

قطعه شعری از :

مجاهد قهرمان محمد کاظم افجه‌ای

بپاخیزید بچه‌ها
برای نبرد فردا
نبردی سخت بی‌امان
نبرد خلق علیه ارتجاع
پیروزی از آن ماست
پس تا حاصل نهائی نبرد کنید
زیرا وصیت شهیدانمان این است
سازش در نبرد خلق امکان‌پذیر نیست
این را جوخه‌های اعدام بچه‌ها گوید
شعار مرگ بر استبداد را حفظ کنیم
شعار زنده باد آزادی را حفظ کنیم
زیرا این شعارها با خون نقش بسته است
ارتجاع نیز خلیل‌پذیر است
ارتجاع نیز نابودشدنی است
باید قوانین مبارزاتی را شناخت

باید شیوه مبارزه را شناخت
باید مکتب را راهنمای عمل
نشان دادن را شناخت
باید مجاهدین را شناخت
بچه‌ها آماده شوید
پیکار فردا راحت نیست
مبارزه لحظه‌ای انسان را
قهرمان خلق می‌شناساند
و یک لحظه هم خیانتکار خلق
سعی کنید قهرمان خلق باشیم

زنده باد مبارزه، زنده باد آزادی
دردود بر مجاهدین

۶۰/۲/۲۸

وصیت‌نامهٔ مجاهد قهرمان

شهید مقدس محمد کاظم افجه‌ای

بقیه از صفحه ۱۰

مگر اینکه حق با آن ستیز کند
این میسر نیست مگر اینکه
ماهیت باطل بودنش را در این
ستیز به خلق قهرمان شناخت،
من با ایمان به خدا و حقانیت
راه خویش و عشق به توده‌های
محروم با لبخند به استقبال
شهادت می‌روم و با خون خویش
سازمان مجاهدین خلق را یاری
می‌کنم و به رسالت خود در
برابر خدا و خلق عینیت
می‌بخشم من (محمد کاظم
افجه‌ای) با آگاهی قبلی، و با
شناخت به اینکه خودم نیز صد
در صد گشته خواهم شد، در
این راه گام نهادم، و به عنوان
نماینده‌ای از خلق، خلقی که
هزاران گشته و مجروح داد،
باطل بودن آنان را ثابت
می‌کنم، من معتقد به ایدئولوژی
راستین و اصیل اسلامی
مجاهدین خلق ایران و ایمان به
حقانیت راهشان، مبارزه‌ی
خویش را تا رسیدن به جامعه‌ی
بی‌طبقه‌ی توحیدی بر مبنای قسط
ادامه خواهم داد و بدرستی آگاه
هستم که در مسیر حق و حقیقت
چه کسانی راه مجاهدین (راه
من) را به پایان خواهند
رسانید، کسانی که جز در برابر

خدا سر بر آستان نسودند، یا
کسانی که جز مظهر عبودیت
طاغوت بر چهره دارند (ندارند)،
و دیگر اینکه انگیزه‌ای که مرا
به اینکار واداشت، ضد خلقی
بودن مرتجعین بود، کسانی که
می‌خواستند با در دست داشتن
امکانات تبلیغاتی وسیع
خودشان، اسلام راستین و
توحیدی و انقلابی مجاهدین را
مسخ کنند، ولی نمی‌دانند
ستارگانی چون مجاهدین همیشه
در دل تیره و تاریک، در ظلمتی که
صدائی جز صدای جفندان
شب‌پرست به گوش نمی‌رسد،
فریاد مجاهدین سر به آسمان
کشیده و ندای آزادی خلق را
می‌دهند، مرتجعین همچون گبک
فکر می‌کنند که سرشان در برف
فرو برده و کسی آنان را
نمی‌بیند، ولی بگذار روشن
کنم، که ای شب‌پرستان، وای به
آن روزی که خورشید تابناک و
آگاهی‌دهنده مجاهدین سر از
پشت کوهها بیرون آید و
حقیقت را برای خلق روشن کند
و شما جفندان را نشان دهد،
آنوقت است که چنان عطشی از
خلق شما را بگیرد که حتی
نتوانید یک لحظه با زندگی وداع
کنید، (الیس الصبح بقریب)

این روز خیلی سریع دارد
می‌رسد و آن وقت در جدال
واقعی بین خلق و یارانش
مجاهدین و ضد خلق که شما
نیز جزئی از آنان هستید ...
و عملگردها روشن می‌شود و
حتی با آن امکاناتتان ...
آری بخدا سوگند خونم
خندق سرخی شود بین
شما و مجاهدین که هر کسی به
نحوی بتواند مرز این دو اسلام
را تشخیص دهد، نزدیک باد
آن روز، سلام بر خلق، سلام بر
آزادی، سلام بر مجاهدین،
برقرار باد آرمان انقلابی و
خونین پرافتخار مجاهدین مرگ
بر امپریالیسم آمریکا و
مرتجعین.

وقتی که خمینی حکم قتل
بچه‌های پاک را به امضاء
می‌رساند وقتی جلادان دستشان
را در خون میلیشیاهای قهرمان
می‌برند دیگر نمی‌شود سکوت
کرد، فریاد نکرد، این لحظه‌ی
چرخش انقلاب است چرخشی از
فاز ضد امپریالیستی آن به سوی
امپریالیستی، این واقعیت دیگر
خلق جایز می‌داند که با این‌ها
با قدرت مسلسل برخورد شود.
در جایی گفته بودم که وقتی
مجاهد به جوخه‌ی اعدام سپرده

نامهٔ مجاهد شهید محمد کاظم افجه‌ای

به خانواده‌اش

بنام خدا

بنام خلق قهرمان ایران

نامه‌ای به مادر مهربانم و پدر زحمتکش و عزیزم
مادر و پدر بزرگووارم سخن را بعد از سلام یا گفته‌ای از حرف
رضا رضائی این هم‌رمز خلق شروع می‌کنم که می‌گوید:
مادر بدین امید که کردم دوباره باز
بر (راه کوچه) دیده‌گریان خود مدوز
خورشید پر ز التهاب زندگانی من

فردا غروب خواهد کند به هنگام نیمروز
مادر ناراحت مباش از اینکه پسرت در راه خدا و خلق گشته
شد زیرا شهادت برای من و خانواده بزرگووارم آرزوست. من در
نامه‌ای به هم‌زمانم گفته بودم که من با ایمان به خدا و خلق با
آگاهی قبلی دست به این کار زدم و گفته بودم که من با آگاهی
به اینکه می‌دانم در این راه صد درصد گشته خواهم شد ولی
بگذار خونم یاری‌دهنده مجاهدین و آرمان خلقی آنها شود،
مادر بخدا می‌دانم که بعد از گشته شدنم هزاران تهمت و افتراء
به من و مادر عزیز و پدر مهربانم خواهند زد و رنج انبوهی را
اگر شما بخواهید دنبال ره من (یعنی مجاهدین) باشی تحمل
باید بکنید، ولی می‌دانم که تهمت، سلاح نامردمان بوده و
هست، ولی چه باک شما را از این تهمت‌ها، شما می‌دانید که من
چقدر برای این انقلاب زحمت کشیدم و می‌دانم که تو ایمان به
فرزندت و یارانش مجاهدین داری. می‌دانم تو ما را همراهی
(خواهی) کرد ولی بگذار بگویند و بگذار بهترین فرزندان خلق
را به جوخه‌ی اعدام بسپارند. فرزندانم که به زحمت یک عمر
بزرگ شده‌اند ولی تاریخ آینده خلق ثابت خواهد کرد که چه
کسی به راه خدا و خلق است و چه کسی دشمنان خلق، مادر من
از خدا می‌خواهم که به تو و پدر زحمتکش و مهربانم صبر عنایت
کند و از خدا می‌خواهم این خون سرخم را برای خلق قبول
کند. مادر تو نمی‌دانی که چطور خمینی حکم قتل فرزندان
بسیاری را امضاء کرده و آسمان میهن، بار دیگر بوسیله‌ی این
جلادان دیو صفت به خون رنگین خواهد شد، هر چند که این کار
شروع شده و پایانش با نابودی مرتجعین و امپریالیست‌ها خواهد
بود، مادر، خمینی طرفدار اسلام و قرآن نیست بلکه تمام فتوایش
ضد اسلام انقلابی و واقعی است، مادر وقتی که من احساس
می‌کنم یک مجاهد خلق هستم، افتخار می‌کنم، من شهادت را
آگاهانه انتخاب کرده‌ام و آگاهانه به سویش پرواز می‌کنم، و پدر
این وظیفه من است که قصاص خون شهیدان خلق را از این
دیو صفتان باز بستانم و مادر این وظیفه‌ی من است که گلوله‌ام را
بر قلب این مرتجعین نشانه‌گیریم. درود بر تو مادر و پدر زحمتکش.

سلام بر خلق - مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم
۱۳۶۰/۴/۶ - فرزندت محمد کاظم افجه‌ای

شود خلق جای او را در صحنه
اجتماع می‌گیرد و بنابراین
مرتجعین بدانند که با اعدام
مجاهد خلق کاری را از پیش
نمی‌برند، همانطور که رژیم
پهلوی معدوم نتوانست، و هر
شهیدی که صحنه‌ی پیکار را ترک
می‌کند به این امید که فرد
دیگری حتما جای او را در
صحنه‌ی پیکار خواهد گرفت. و
شهید بدین خاطر است که
صحنه‌ی نبرد را ترک می‌کند. در
کدام دادگاهی است که فردی
۱۴ الی ۱۵ ساله بخاطر داشتن
اعلامیه یا نشریه‌ای به جوخه‌ی
اعدام سپرده شود ... این
وحشت ارتجاع از انقلابیون
حتی اگر سن‌شان کم باشد. اگر
ما جریان پس از پیروزی انقلاب
را بررسی کنیم، کوچکترین
جریانی که به نفع این مردم
محروم باشد نخواهیم پیدا
کرد. آیا باز باید با سیستم
برخورد انقلابی شود بدرستی که
انقلابی زندگی‌گردن سخت است.
محمد کاظم افجه‌ای

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه از صفحه‌های آخر

بوم. پدر خانواده گزارش خبر را به من داد. وی با خوشحالی می‌گفت: "دیگه تمام شد خمینی نمی‌تونه از این به بعد بهانه‌ای برای ادامه جنگ داشته باشد، ما هم خیالمان راحت شد. انشاءالله بعد از پیروزی انقلاب مسالهی جنگ هم حل خواهد شد."

در مقابل این همه کشتار و ویرانی و آوارگی برادر دیگری از رذالت و بی‌شرمی رژیم و در این رابطه بن‌بستی که در آن قرار دارد، چنین نوشته است: "فردی که از اهواز آمده بود می‌گفت رژیم برای اینکه بد خانواده‌های کسانی که در جبهه کشته می‌شوند پولی ندهد (چون به علت تعداد زیاد کشته‌شدگان، رژیم قادر به پرداخت مخارج خانواده‌های آنها نیست) به خانواده‌ها می‌گوید فرزند شما شاید اسیر شده و شاید هم فرار کرده باشد"

* تهران - خواهر مریم: نامه‌ی شما رسید. از اینکه ما را از وضعیت خود مطلع کردید، بسیار خرسندیم.

* تهران - خواهر اعظم: از اینکه از کوچک‌ترین فرصتتان برای نوشتن نامه استفاده کرده‌اید، کمال امتنان را داریم. چهار نامه‌ی شما رسید

حمله‌ی اخیر و کشته شدن عده‌ی زیادی، حتی "راست‌ها" هم خواستار تمام شدن جنگ هستند، و از کشته شدن وابستگان خود ناراحت می‌باشند. و با دلخوری و ناراحتی از "شهید" شدن بستگان خود حرف می‌زنند. فالانژها و جاسوسان مدرسه‌ی ما که در همین اواخر از جنگ و فتح کربلا و "شهید" شدن بسیار سخن می‌گفتند، حالا می‌گویند، آخر نمی‌شود برای گشته‌ها گریه نکرد و ناراحت نبود. چقدر جوان‌های ما در جبهه‌ها کشته شوند... گسترش موج تنفر از سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی خمینی خائن و ابراز تمایل فعال‌تر نسبت به صلح، توسط توده‌های مردم بویژه بدنبال ملاقات و بیانیه‌ی مشترک برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت با معاون نخست وزیر عراق و سپس با ارائه‌ی طرح صلح شورای ملی مقاومت، از پیش قابل انتظار بود. اما برادری نمونه‌ی جالبی در این مورد برایمان نوشته است: "تاثیر این ملاقات بر روی مردم عادی بسیار زیاد بود و در مدت کمی مردم از این جریان خبردار شدند... به خانه‌ی یکی از آشنایان، رفته

نامه "اتحاد روشنفکران سوسیالیست" در رابطه با اهمیت ملاقات مسئول شورای ملی مقاومت با نایب نخست وزیر عراق

و ماهیت کاملاً اصولی ملاقات رجوی با عزیز، تاکید بر این نکته نیز ضروری است که محکوم نمودن این ملاقات تنها می‌تواند در خدمت تداوم حیات رژیم فاشیستی خمینی یعنی تداوم سرکوب و غارت وحشیانه‌ی مردم ایران قرار گیرد. اما چنانچه مذاکره از موضع پیشبرد منافع مردم ایران و منطقه با حکومتی چون عراق که به هر حال به همراه حکومت خمینی سهم عمده‌ای در آغاز جنگ و پی‌آمدهای فاجعه‌بار و مخرب آن داشته است، اصولی و ضروری است، به طریقی اولی تشدید کوشش برای بسط شورای ملی مقاومت و جذب کلیه‌ی عناصر و گروه‌های سیاسی ایرانی که در عین پذیرش اصالت قیام بهمن ماه به مبارزه علیه رژیم خمینی نیز برخاسته‌اند، یکی از مبرم‌ترین وظائف این مرحله از انقلاب ایران است. ■

ناشی از آن که براساس تاکید بر ضرورت حیاتی صلح و حل مسائل مورد اختلاف از طریق مذاکره‌ی مستقیم، حفظ تمامیت ارضی ایران و عراق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر تنظیم گردیده مورد تأیید اصولی ما بوده و بدرستی به عنوان نقطه‌ی عطفی در سرنوشت تحولات منطقه معرفی شده است. اینک این گام حیاتی باید در سراسر جهان بوسیله‌ی اقدامات عاجل دیگر نظیر ارائه‌ی خواسته‌ها و مواضع مشخص مردم ایران در قالب یک طرح صلح از جانب شورای ملی مقاومت و برپائی کنفرانس‌ها و مجالس مختلف برای تشریح این خواسته‌ها و بخصوص افشای اهداف ارتجاعی، ضدملی و توسعه‌طلبانه‌ی رژیم خمینی پی‌گیری شود.

در اینجا، صرفنظر از پیشینه‌ی مواضع گروه‌ها و عناصر سیاسی مختلف در قبال جنگ

"اتحاد روشنفکران سوسیالیست" (گروهی که در بهمن ماه سال ۶۰ ضمن انتشار بیانیه‌ی مفصلی حمایت خود را از شورای ملی مقاومت اعلام داشته بود) طی نامه‌ی در رابطه با اهمیت ملاقات و بیانیه‌ی مشترک برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت و نایب نخست وزیر عراق چنین می‌نویسد: "پس از گذشت بیش از دو سال از جنگ فاجعه‌بار ایران و عراق و بویژه پس از اعلام عقب‌نشینی نیروهای عراق از خاک میهن ما، ضرورت مذاکره بین نمایندگان دو کشور و انعقاد قرارداد صلحی عادلانه، که از همان ابتدا خواست مردم ایران بوده است، بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. از اینرو ملاقات آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت و رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران با آقای طاروق عزیز نماینده‌ی دولت عراق و بیانیه‌ی

و اخبار جالب شما بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

* تهران - خواهر مینا: نامه‌ی شما رسید. از اخبار جالبی که فرستاده بودید، تشکر می‌کنیم. نظرات مردم را درباره‌ی رژیم و اعتراضات آنان را خوب منعکس کرده بودید. باز با نامه‌هایی که می‌فرستید، ما را بیشتر در جریان مسائل قرار دهید.

* تهران - برادر محمود، نامه‌ی شما که از تظاهرات مردم در قزوین نوشته بودید، بدست ما رسید. * تهران - هسته‌ی مقاومت مجاهد شهید فرزاد امیرحسینی: از گزارشات جالب و مبسوط و دقیق شما متشکریم. اولین و آخرین گزارش شما خیلی قابل توجه بود.

* تهران - خواهر مریم (ش): نامه‌ی که در تاریخ ۶۲/۲/۲۹ فرستاده بودید بدست ما رسید. اخبار زندان بسیار قابل توجه بود.

* تهران - خواهر مریم فرزانه: نامه‌ی که به تاریخ ۶۲/۲/۱۹ برای ما فرستاده بودید، رسید. اخبار زندان مورد استفاده قرار خواهد گرفت. * تهران - برادر احمد: بهتر است اسامی رمز را با جوهر نامرئی بنویسید. زندگینامه‌ی را که فرستاده بودید، بدست ما رسید. * برادر علی‌اکبر، الف، نامه‌ی شما بدستمان رسید. از عمل موفقیت‌آمیز شما بسیار خوشحال شدیم. در صورت امکان آخرین وضعیت خودتان را برایمان بیشتر روشن کنید.

منتظر نامه‌ی بعدی شما هستیم. * * *

چند تذکره خواهان و برادران عزیز در مورد بعضی از نامه‌های رسیده: نامه‌های شما اکثراً حاوی گزارشات، اخبار، انتقادات و پیشنهادات بسیار جالبی است که می‌تواند در موارد مختلف مورد استفاده قرار گیرد. اما گاه اشکالات جزئی در شیوه‌ی نوشتن باعث می‌شود که نتوانیم از آنها استفاده‌های لازم را ببریم. این اشکالات عمدتاً مربوط به ابهام در نوشته‌هاست. برای روشن‌تر شدن مسئله بهتر است به چند نمونه‌ی عینی اشاره کنیم.

خواهری برایمان نامه‌ی نوشته و طی آن درخواست کرده که پاسخ نامه‌اش را هر چه سریع‌تر بایش ارسال داریم اما این خواهر فراموش کرده که آدرس دقیق خود را برایمان بنویسد. در نتیجه علیرغم ضرورت مساله و انرژی‌هایی که منجمله از جانب ما در این رابطه صرف گردیده، نتوانستیم پاسخ نامه را به برادری نویسنده بفرستیم. و یا برادری خبر مهمی را برایمان فرستاده ولی معلوم نکرده که این خبر تا چه حد موثق است، و منابع خبری چیست. خواهری زندگینامه‌ی شهیدی را فرستاده ولی از محل و یا سال تولد شهید نامی نبرده است. برادری برایمان نوشته است: "در فروردین ماه ۶۲ ماموران شهرداری تهران که برای تخریب خانه‌های بدون مجوز آمده بودند با اعتراض مردم روبرو شدند. در ساعات اول جروب‌بخت بود و در انتها مردم به ماموران حمله کرده و یک کارگر، با کلنگ ماشین

شهرداری را سوراخ کرد و ماموران همگی پا به فرار گذاشتند" ملاحظه می‌کنید یک ابهام ساده در مورد اینکه این واقعه در کدام منطقه‌ی تهران اتفاق افتاده است، استفاده از کل خبر را با اشکال روبرو کرده است.

از مجموع نمونه‌های فوق - و بسیاری از همین قبیل - می‌توان بخوبی دریافت که چنانچه در همان ابتدای کار، انرژی لازم را برای تکمیل نمودن گزارشات و نامه‌ها نگذاریم و در نتیجه، ابهامات، نواقص و اشکالات احتمالی رفع نشده باشند، بسیاری از زحمات ما بی‌نتیجه خواهد ماند.

بنابراین سعی کنید نامه‌های خود را از جوانب مختلف بررسی کنید. و نواقصی را که در آنها وجود دارد برطرف نمایید.

۱ - سعی کنید نامه‌های مشکلات مورد بحث در رابطه با نامه‌های شما حل خواهد شد:

۲ - در اخباری که می‌نویسید میزان وثوق و منبع آن را قید کنید.

۳ - سعی کنید اخبار و گزارشات را با آوردن فاکت‌های مشخص - مانند نام تیرباران شدگان، تاریخ وقوع حادثه و... - تکمیل کرده و نوشته‌ی خود را هر چه بیشتر، عینی، دقیق و مستند کنید.

۴ - حل مسائل امنیتی نامه‌ها یکی از مهمترین مسائل مربوط به ارتباط شما با ماست سعی کنید این مساله را با ظرافت و پیچیدگی متناسب حل کنید و مسائل امنیتی را در نامه‌ها اصل بگیرید ■

کودتای محمد علی‌شاه . . .

بقیه از صفحه‌ی ۱۳ - جایش پرچم سرخ می‌نشانند و با این اقدام دلیرانه‌ی خود جو یاس و ناامیدی را درهم می‌شکستند.

مردم قهرمان تبریز با رشادت و فداکاری بی‌مانند و با فرماندهی ستارخان، و باقرخان طی دو دوره جنگ توانستند نیروهای استبداد را به عقب - نشینی واداشته و مشعل "آزادی" را با خون و رنج خود روشن و فروزان نگاهدارند.

قیام تبریز اگرچه پس از توطئه‌ی مشترک استعمار روس و انگلیس که از یکطرف سرکوب نیروهای اصیل آزادیخواه و از طرف دیگر به صحنه آوردن نیروهای محافظه‌کار و وابسته (به نام مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب) را در برنامه داشت، به پایان غم‌انگیز خود رسید، اما بی‌شک خاطره‌ی آن بعنوان مقطعی پیروز

و سرافراز در نهضت مشروطیت، در تاریخ میهن ما برای همیشه به ثبت رسیده است و نام ستارخان، سردار دلیر و رهبر قیام تبریز که جز در جهت رهایی و آزادی مردم خود گام بر نداشت و در این راه رنج‌ها و سختی‌ها، تهمت‌ها و توطئه‌های بسیار را نیز به جان خرید، بر تارک افتخارات خلق ما خواهد درخشید امروز خون ستارخان در رگ هزاران هزار مجاهد رزمنده‌ی جاری است که از تبریز تا سیستان و از خراسان تا خوزستان، سلاح بر کف، مصمم و استوار به نبرد دورانی با خلف محمد علی‌شاه و شیخ فضل‌الله‌ها برخاسته‌اند و پرچم شرف و افتخار خلق قهرمانان را، بر دوش‌های استوار خود حمل می‌کنند.

حماسه‌های مجاهد خلق،

لحظه‌های انقلاب

۳۰ خرداد ۶۰، روزی که

ناقوس مرگ رژیم پلید خمینی

به صدا درآمد

بقیه از صفحه ۸

مقاومت می‌کرد. لحظاتی بعد او را کسان کشان و نیمه‌جان بطرف ماشین پاسداران بردند... مطمئن نیستم، ولی اگر اعدا مش نکرده باشند، او خود بهتر می‌تواند آن لحظات را بازگو کند. دقایقی بعد پس از تماس با همکارم، دوباره در امواج خروشان مردم، که علی‌رغم وحشیگریهای پاسداران خمینی حاضر به ترک صحنه نبودند روانه بودم...

خمینی بدتر از شاه

... میدان ولی عصر قتلگاه شد... پاسدارها مردم را گشتند... موتور سواری که این را فریاد می‌کرد، شتابان از جلوی من گذشت و رفت. جایی که ایستاده بودم، مرد میانسالی هم که دست پسرش را گرفته بود ایستاده بود. او وقتی حرف‌های موتورسوار را شنید با خشم فریاد زد:

«والله این خمینی جانی از شاه بدتر کرده، چند ساعته که پاسدارها و کمیته‌چی‌هاش شهرو به خاک و خون کشیدن.»

بیمارستان لبریز از

تیرخورده‌ها بود

... رگبار که شروع شد گلوله‌ای هم به پای من خورد... می‌خواستم جلوتر بروم ولی دیگر نمی‌توانستم، لی‌لی‌کنان با زحمت خودم را به کناری کشیده و روی پله‌ای نشستم. برادر میلیشیایی با بستن دستمالی به پایم از خونریزی جلوگیری کرد و به کمک بقیه ستافت... اصلا دلم نمی‌خواست محل را ترک کنم، زیرا ترک محل را به معنی نادیده انگاشتن بی‌شرمی‌ها و جنایات خمینی می‌دانستم بخصوص که پیکر سوراخ سوراخ و بی‌جان پدر منی نیز جلوی

چشم بود. ولی دیگر امکان ماندن نداشتم، با کمک مردم به "بیمارستان فیروزگر" رفتم. وقتی از ماشین پیاده شدم فکر کردم خواب می‌بینم. مجروحین و تیر خورده‌ها آنقدر زیاد بودند که دیگر جایی برای من وجود نداشت. دقایقی بعد بیمارستان کودکان هم که در مجاور فیروزگر قرار داشت لبریز از تیرخورده شد...

... دکترها و پرستارها با تمام توان کار می‌کردند، ولی صف طولانی مجروحین که حال بسیاری از آنان وخیم بود پایانی نداشت. ساعتی بعد از پانسمان و عکسبرداری از پایم، با کمک خانواده‌ام که به آنها تلفن کرده بودم از بیمارستان خارج شدم چون در آنجا بجز این، امکان هیچ کاری نبود. چند روز بعد با کمک پزشکی فداکار گلوله از پایم بیرون آورده شد.

تای از کفش‌ها و روسری‌ها

و چادرهای خونین

"مرگ بر بهشتی... مرگ بر ارتجاع... زنده باد آزادی" یکی از صفوف بهم فشرده‌ی جمعیتی که بیش از ده‌هزار نفر بود می‌خروشید و به پیش می‌آمد. در بین آنها از تمامی اقشار جامعه و از سنین مختلف دیده می‌شد. از مادر و پدر شصت هفتاد ساله تا بچه‌های ده - دوازده ساله، حرکت آنها به بهترین وجهی سازماندهی شده بود. به پل دروازه دولت رسیدیم. از روی پل که نگاه می‌کردی دریای جمعیت موج می‌زد و تا دورها صفوف بهم فشرده‌ی مردم در میان دود و آتش به چشم می‌خورد. اندکی بالاتر از پل تیراندازی شروع شد و بعد درگیری و باز تیراندازی‌های شدید و شدیدتر و سرانجام درگیری به جایی که من ایستاده بودم کشیده شد. دقایقی بعد با

مسئولیت یکی از واحدهای مقاومت در یکی از تظاهرات جنبی به عهده‌ی من بود. ساعت ۳/۵ بعدازظهر اکیپ تحت مسئولیت من به همراه واحدهای پشتیبانی، تدارکات و امداد که مجموعاً ۶۰ نفر می‌شدند در میدان منیریه به هم پیوستیم. بعد از تجمع و سازماندهی مناسب، شعارها برعلیه اختناق و سرکوب شروع شد و هنوز زمانی نگذشته بود که مردم دسته‌دسته به جمع ۶۰ نفری ما پیوستند و اندک‌اندک انبوه جمعیت که خشم و کین از سلطه‌ی مستبدانه‌ی خمینی چهره‌هاشان را برافروخته کرده بود میدان را فراگرفت. تا آن لحظه خبری از مزدوران رژیم نبود ولی پس از مدتی پاسداران از تجمع انبوه مردم در "منیریه" مطلع شدند و نیروهای خود را در پوش امت باصطلاح حزب الله به آنجا اعزام کردند و چیزی نگذشت که تعداد اندکی از مزدوران که در مقابل امواج خروشان مصمم خلق مانند قطره‌ای در مقابل دریا می‌نمود شروع به دادن شعار برعلیه ما کردند و بلافاصله حملات آنان با دشنه و پنجه بکس و کارد و میله‌های آهنی شروع شد. مردم که پس از مدت‌ها تحمل سکوت با پا گذاشتن ما به صحنه‌ی نبرد به میدان آمده بودند، بی‌درنگ ما را در زنجیر حمایت خود گرفتند. اطرافم را که نگاه می‌کردم شادی شورانگیزی وجودم را فرا می‌گرفت. زن و مرد، سالخورده و جوان، کارگر و کارمند همه زنجیر گرفته بودند و در مقابل حملات وحشیانه‌ی اوباش رژیم مقاومت و دفاع می‌کردند. در همین موقع با شدت یافتن حملات فالانژها صورت مردی ۵۰ ساله و جوانی هفده هجده ساله به ضرب چاقو دریده شد و زد و خورد اوج گرفت، تا سرانجام پس از نیم ساعت درگیری جمعیت انبوه و خروشان، فالانژها را فراری داد و بطرف چهارراه لشکر به حرکت درآمد. در طول مسیر چند بار دیگر هم گروه‌های متشکل اوباش که به سلاح سرد و گاه اسلحه‌ی گرم هم مجهز بودند، سعی کردند مانع حرکت صفوف درهم فشرده‌ی مردم بشوند، ولی وقتی با مقاومت‌های جانانه روبرو شدند و یکی از آنها نیز با دفاع یکی از افراد اکیپ پشتیبانی از پای درآمد، عقب نشستند و فراری شدند. سرانجام به چهارراه لشکر رسیدیم، در آنجا حمله‌ی گسترده‌ی فالانژها به وحشیانه‌ترین شکل ممکن شروع شد و سه تن از خواهران رزمنده‌ی میلیشیای ناحیه‌ی سر

جنگ و گریز خود را به خیابان ایران‌شهر رساندم. بیش از صد نفر گلوله خورده بودند و شدیداً مجروح شده بودند. خیابان غرق خون بود و روسری و چادر و لباس‌های خونی روی زمین ریخته بود... چند نفر مشغول پانسمان مجروحین بودند. پس از مدتی دوباره به خیابان انقلاب بازگشتم. مقاومت مردم در مقابل جانبان مسلسل بدست خمینی ادامه داشت. نزدیکی‌های میدان فردوسی که رسیدم نلی از کفش و روسری و چادر به چشم خورد. کفش‌ها و روسری‌هایی غرقه در خون که پیکرهای بی‌جان صاحبانشان دقایقی قبل بوسیله‌ی مزدوران از آنجا انتقال داده شده بود.

من پناهشان دادم

"بی‌انصاف‌ها اینقدر نزنید... به حرفم گوش کنید... من آمده‌ام برای مادر مریضم دارو بخرم" مسافری که بوسیله‌ی پاسدارها از اتومبیل بزور بیرون کشیده شده بود این را فریاد زد و لحظه‌ای بعد صدایش با شلیک چند گلوله درهم آمیخت و خاموش شد. پاسدارها بعد از کشتن او به طرف مغازه‌ای که من نیز در آن بودم هجوم آوردند و یکی از آنها فریاد زد:

«گی به اینها پناه داده؟» مغازه‌دار که مرد شصت ساله‌ای بود و از دیدن صحنه‌ی چند لحظه‌ی قبل، دیگر حال خود را نمی‌فهمید با فریاد گفت: «بله... بله من اینها را پناه دادم... پلاکاردها هم همه‌اش مال منست... هر جا که این‌ها را بخواهید ببرید منم با آنها خواهم آمد... مگر بالاتر از مرگ هم چیزی هست» و بدنیاال این حرف‌ها از مغازه بیرون آمد و بلافاصله پاسدارها او را زیر ضربات پوتین گرفتند. جمعیتی که در مغازه بود پس از درنگی کوتاه از مغازه بیرون ریخت و زدو خوردی خونین و نابرابر اوج گرفت.

بافرار چماقداران،

پاسداران و کمیته‌چی‌های

رسمی کشتار را شروع کردند

... در روز سی خرداد

و صورت شدیداً مجروح شدند، ولی با برخورد سریع اکیپ امداد جراحاتشان پانسمان شد و از آنجا به محل دیگری انتقال یافتند. فعالیت اکیپ امداد شگفت‌انگیز بود. افراد اکیپ در گرماگرم درگیری‌های خونین و خشن به مداوای مجروحین می‌پرداختند. از چهار راه لشکر به بعد درگیری دیگر به اوج رسیده بود، ولی مردم وقتی ایثار و فداکاری بچه‌ها را می‌دیدند بی‌هراس از رجاله‌های مسلح رژیم پا به میدان می‌گذاشتند. هدف ما رساندن مردم به میدان انقلاب بود و مزدوران رژیم که این مساله را فهمیده بودند و به شدت از بهم پیوستن مردم در میدان انقلاب وحشت داشتند. خیابان کارگر را راه‌بندان کرده بودند، ولی در مقابل سیل خروشان خلق، دیگر چماقداران و چماقداری‌رایارای ایستادگی نبود و بدرستی روشن بود که رژیم تنها با روانه کردن چماقداران نخواهد توانست حرکت را متوقف کند.

سرانجام در ساعت ۵/۳۰ دقیقه پس از فروریختن چند سد و مانع که بوسیله‌ی فالانژها ایجاد شده بود، در میان انبوه مردم به حوالی میدان انقلاب رسیدیم.

کشتار مردم

در میدان انقلاب

میدان انقلاب غرق در جوش و خروش بود. انبوه بی‌شماری مشغول شعار دادن برعلیه اختناق و سرکوب رژیم خمینی بودند، و فریادهای "زنده باد آزادی - مرگ بر بهشتی - نابودباد اختناق و دیکتاتوری" میدان را می‌لرزاند. در اینجا مزدوران رژیم در وحشت از اوجگیری خروش خلق دیگر نتوانستند تحمل کنند و چیزی نگذشت که واحدهای منطقه‌ی ۹ به محل آمدند و پس از پیاده شدن از ماشین‌ها بلافاصله رگبارهای زمینی پاسداران به سوی مردم شروع شد، با اولین رگبارها سه میلیشیای مجاهد و چند تن از مردم به زمین افتادند و دود باروت و فریادهای خشمگینانه‌ی مردم همه جا را فراگرفت. صدای تیراندازی به صورت رگبار پی‌درپی به گوش می‌رسید و میدان، به صحنه‌ی جنگی واقعی تبدیل شده بود! از آنطرف میدان نیز، چند واحد دیگر از کمیته و سپاه ضدخلقی در حالی که در ماشین‌های روباز نشسته بودند و شلیک می‌کردند، به طرف چهارراه مصدق

حماسه‌های مجاهد خلق، لحظه‌های انقلاب

۳۰ خرداد ۶۰، روزی که

ناقوس مرگ رژیم پلید خمینی...

سوی دختری که پیراهن آبی فیروزه‌ای رنگی به تن داشت هجوم بردند و روسری و لباس‌هایش را پاره‌پاره کردند و با گرفتن موهایش او را کتاکتاشان به داخل کوچه کشانیدند. جمعیتی که شاهد این وحشیگری بود برای نجات دختر به طرف کوچه هجوم برد که ماشین آهوی طلائی رنگی کوچه را بست و پاسداران مسلح از آن بیرون پریدند. به انتهای کوچه نگرستم دختر جوان در زیر باران مشت و لگد غرقه در خون به زمین افتاده بود و دقایقی بعد ماشین لندرونی آمد و پیکری بی‌هوش او را به لندرونی انتقال دادند و با خود بردند...

در سالن پزشکی قانونی

بعد از ۳۰ خرداد، اولین سری که توسط رژیم خمینی تیرباران شدند، در جستجوی خواهرم که از تظاهرات به خانه برگشته بود، همراه با پدر و مادرم به اوین رفتیم. ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح بود. در صف بزرگی که از دم در اوین تشکیل شده بود و تا مسافت زیادی ادامه داشت ایستادیم. ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه صبح پاسداری آمد و با خشونت گفت:

"سامی زندانی‌ها فعلا اعلام نمی‌شود. اعدامی‌ها را هم بروید پزشکی قانونی ملاقاتشان کنید"

دو ساعت بعد در صف پزشکی قانونی بودیم. صف بزرگی از مردم با چشم‌هایی گریان و قیافه‌هایی آشفته تشکیل شده بود. مراجعین یکی یکی به اتاق می‌رفتند و عکس تیرباران شده‌ها را می‌دیدند و اکثرا با حالتی عصبی و گریان و در حال نفرین و دشنام برمی‌گشتند... نوبت به من رسید. وارد اتاق شدم. مردی پشت میز نشسته بود و هر چند لحظه یکبار دفتر حاوی عکس‌ها را ورق می‌زد و می‌پرسید: "نیست؟" و من با سکوت به او نگاه می‌کردم. بالاخره هم چیزی ندیدم. اصلا نمی‌دانستم بدنیاال چه آمده‌ام و دنیاال

می‌رفتند، تا در آنجا اوامرامام پلید خود را به اجرا درآوردند. در آن لحظات گوئی بر فراز دود حاصل از تیراندازی‌های مزدوران، چهره‌ی کربه خمینی، نقش بسته بود که فرمان می‌داد به مغز و قلب مردم شلیک کنید. همان خائنی که همواره به دروغ ناله سر می‌داد: "میزان، رای ملت است.!!"

در گرماگرم تیراندازی، عناصر مزدور چماقدار و فالانژ که در ساعات قبل نتوانسته بودند با چاقو و چماق مانع حرکت مردم شوند، در پناه آتش بی‌رحمانه‌ی پاسداران و مامورین کمیته به جان مردم افتاده بودند و مانند سگان هار می‌دریدند. من چون مسئول اکیپ بودم از میان دود و آتش و کفش‌ها و چادرهای به زمین ریخته به طرف مجروحین حرکت کردم.

وقتی به محل مجروحین رسیدم ناگاه چند تن از فالانژها مرا محاصره کردند و یکی از آنها که از اول راهپیمایی با ما حرکت می‌کرد به طرف من حمله کرد و فریاد زد "بگیریدش یکی از پاسدارها را با چاقو زده" و لحظه‌ای نگذشت که خود را در زیر بارانی از مشت و لگد دیدم. ولی در این موقع تعدادی از مردم به کمک آمدند و قصد داشتند مرا نجات دهند، ولی با حملات وحشیانه‌ی مزدوران و از پای درآمدن دو تن از مردم موفق نشدند... سرانجام ماشین براه افتاد و منطقه‌ی درگیری را پشت سر گذاشت و به سمت پادگان لاهوتی حرکت کرد. از دور و در حالت گیجی ناشی از ضربات وحشیانه صدای تیراندازی به گوش می‌رسید.

دختران مسلح معاویه!

... درست در اولین کوچه بعد از چهارراه مصدق، ده دوازده نفر از دختران مسلح معاویه ایستاده بودند. یک نفر از آنها که ظاهرا سمت سرپرستی را داشت، و گوشه‌ی روسری‌اش عکس منحوس خمینی را وصل کرده بود، به بقیه اشاره‌ی کرد و در یک لحظه آنان به

آغاز ورود به اوین بدون درنگ و با چشم بسته همه‌ی ماها را زیر ضربات مشت و لگد و قنداق تفنگ گرفتند. صدای فریادها و ناله‌ها و صدای ضرباتی که بر بدن دستگیرشدگان وارد می‌شد درهم آمیخته بود. پس از مدتی ضربات قطع شد و گفتند بایستید، و ما همه با چشم بسته ایستادیم. لحظاتی نگذشته بود که ضربتی شدیدی با پوتین به پشت زانوهایم خورد و مرا روی زمین پرتاب کرد. هنوز بلند نشده بودم که دوباره ضربات شروع شد. این بار جلادان این روش را به کار گرفته بودند.

آن شب تا فردا ظهر بطور مستمر و بدون کوچک‌ترین وقفه تحت فشار و شکنجه بودیم و پس از آن، بازجوئی‌ها و شکنجه‌های سیستماتیک شروع شد. یکبار مرا به اتاقی بردند و با چشم بسته روی تخت بستند و شروع به شلاق‌زدن کردند، تا از هوش رفتم. بار دومی که شلاق زدن شروع شد، چشم‌بندم اندکی پائین آمده بود و از گوشه‌ی آن توانستم دامن عبائی را ببینم و پس از لحظاتی که چشم‌بند بیشتر به کنار رفت فهمیدم که یکی از افراد شکنجه‌گر، "هادی غفاری" است.

روز بعد وحشیگری و رذالت شکنجه‌گران بیشتر شد. شلاق می‌زدند، می‌سوزاندند، موها را می‌کشیدند و دستگیر شده‌ها را به زمین پرتاب می‌کردند و همزمان با آن جوخه‌های اعدام خمینی پلید گرم کار بود.

صحنه‌ای از رذالت مزدوران

روز ۳۰ خرداد ۶۰ بود، ما در پایگاهی که در زیر پوش شرکت تجارتي گارمی‌کرد، بودیم. تظاهرات که شروع شد من به کنار پنجره آمدم و بیرون را نگرستم. جمعیت تظاهرکننده از تقاطع کریم‌خان و حافظ گذشت و از محل مقداری دور شد که یک‌دفعه چماقداران مزدور خمینی هجوم آوردند و چند تن از خواهران میلیشیا را دستگیر کرده و سعی کردند به زور به ماشین انتقال دهند. یکی از خواهران خیلی مقاومت می‌کرد و حاضر نمی‌شد که همراه آنان برود. کم‌کم مردم داشتند دور آنها جمع می‌شدند که یکی از فالانژها سر نیزه‌ی را که در دست داشت تا دسته در شکم خواهر مزبور فرو کرد. خواهر مزبور فریاد بلندی کشید و به زمین افتاد و فالانژها دور او جمع شدند. پاسداران مزدور که به حمایت فالانژها آمده بودند با تیراندازی هوایی

چی می‌کردم. فقط نگاهم از روی عکس‌های متفاوت می‌گذشت و صفحات دفتر را تعقیب می‌کرد. عکس‌ها را بعد از تیرباران گرفته بودند و فقط سرها و صورت‌های خونین و متورم و گاه متلاشی بود که در عکس‌ها دیده می‌شد. موهای خواهران آشفته و درهم ریخته و صورت‌ها کبود و سیاه بود. بعد از اینکه ورق‌های دفتر تمام شد جایم را به نفر بعدی دادم ولی همچنان ایستاده بودم. مرد گفت: "چی شده؟ چرا نمی‌روی؟ نوبت تو تمام شده" به او گفتم: "من نتوانستم ببینم و می‌خواهم، با نفر بعدی یک بار دیگر عکس‌ها را ببینم"

این بار عکس‌ها را با چشمانی خیره نگاه می‌کردم. انکار می‌خواستم با نگاه احساس آنان و حالتشان را در معزم ثبت کنم. با ولع روی تک‌تک عکس‌ها نامل می‌کردم و بی‌اراده اشک از چشمانم سرازیر شده بود. اصلا فراموش کرده بودم که باید بدنیاال عکس خواهرم بگردم. مرد که مرا در آن حالت دید گفت: "گدا، مست؟" گفتم "همه‌شان" زیر بعضی از عکس‌ها اسمی نوشته بودند. عکس‌ها در حدود ۴۸ تا بودند ۱۳ نفر زن و بقیه مرد... این‌ها کسانی بودند که مرد می‌گفت آنروز تیرباران شده‌اند و تا شب تیرباران‌ها دوباره تکرار شد.

هادی غفاری

شکنجه‌گر اوین

... من در روز ۳۰ خرداد در خیابان مصدق دستگیر شدم. بعد از دستگیری مرا به کمیته‌ی خیابان ایرانشهر بردند. در آنجا کیفم را گرفتند و به سالی انتقال دادند. داخل سالن بیش از صد نفر که در تظاهرات دستگیر شده و بعضی به سختی مجروح بودند، رندانی شده بودند. از پنجره‌ی سالن که به حیاط مشرف بود حیاط را نگاه کردم. مامورین کمیته و پاسداران بطرز وحشیانه‌ی چند نفر را زیر ضربات مشت و لگد گرفته بودند. لباس‌های تمامی‌شان خونی بود. از داخل یکی از اتاق‌هایی که درب آن به حیاط باز می‌شد هر چند لحظه یکبار فریادهای دردناکی بگوش می‌رسید که نشان می‌داد فرد یا افرادی در آنجا تحت شکنجه هستند.

اواخر شب ما را به دسته‌های ۲۰ - ۱۵ نفری تقسیم کرده و بعد از بستن چشم‌هایمان توسط ماشین مخصوص به اوین بردند. در

جمعیت را متفرق کردند و جسد بی‌جان خواهر میلیشیا را با خود بردند.

توده‌ای‌ها

راه مردم رابسته بودند

... نزدیک میدان فردوسی در سمت جنوب میدان پاسدارها به حال آماده‌باش درآمدند ابتدا یک تک‌تیر و بعد رگبار شروع شد و عده‌ای که جلوتر از من بودند به زمین افتادند. من و عده‌ای دیگر در مسیر تیراندازی بودیم و هیچ پناهی در جلو نداشتیم و برای همین سینه‌خیز و در زیر رگبار به طرف ضلع شمالی میدان رفتیم. در همین موقع میلیشیا ی مجاهد خلق یک اتوبوس دو طبقه را به میان میدان آوردند و بین پاسداران و مردم حائل قرار دادند. لحظاتی بعد مزدوران از دو طرف ما را محاصره کرده بودند و ما فقط از چند کوچه می‌توانستیم خود را از رگبارها دور کنیم. یکی از کوچه‌ها راه باریکی برای عبور داشت و ما می‌خواستیم از آنجا رد شویم که صدای داد و بیداد بلند شد. به سمت صدا که رفتم دیدم چند نفر از توده‌های هائی که از قبل آنها را می‌شناختم راه را بسته‌اند و می‌گویند "نباید بروید این کارهای شما در خط ضدانقلاب و آمریکاست. شما دارید در خط آمریکا حرکت می‌کنید" ... قصدشان این بود که ما را نگه دارند تا پاسدارها برسند، ولی در هجوم مردم و در زیر مشت و لگد پا به فرار نهادند.

"بهشتی امیدوارم

تکه تکه شوی!"

صدای آرام رادیو در فضای اداره ظنین انداخت و سپس گوینده خبرها اعلام کرد که ۹ نفر از تظاهرکنندگان در تظاهرات ۳۰ خرداد به جوخه‌های تیرباران سپرده شده‌اند و وقتی نام "ن" را خواند بشدت یکه خوردم. درست روز سوم تیر بود. نمی‌دانم چرا چهره‌ی مادر "ن" در نظرم مجسم شد و علاقه‌ی عجیبی را که به فرزندش داشت بیاد آوردم و زحماتی را که بخاطر او کشیده بود مجسم کردم. بعد از پایان اخبار بلافاصله از اداره خارج شدم و به نزد مادر "ن" شتافتم. اقوام دیگرشان هم آمده بودند و کم‌کم مادر در جریان قرار گرفت. ولی در چهره‌اش کوچک‌ترین اثری از ضعف و تردید پیدا نشد. خیلی آرام بقیه در صفحه‌ی ۲۶

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

بقیه از صفحه ۶

آیا درست این بود که همچون خمینی دجال همه چیز را در پاریس به "باری به هر جهت" برگزار نموده و از بیان مواضع واقعی خود طفره می‌رفتیم و بر اساس پراگماتیسم و منفعت‌طلبی سیاسی محض، بسیاری زهمین‌ها را که امروز با مجاهدین و شورای ملی مقاومت مخالفت می‌ورزند، همچون آن روز که یا جذب خمینی شده و یا برای او راه باز کردند، با وعده و وعید با خود همراه می‌نمودیم، تا بعدا همچون خمینی حساب هر کدام را یک به یک به فراخور حال برسیم!؟

بنابراین اگر برای مجاهدین که بالاترین بها را در طول تاریخ معاصر ایران برای دمکراسی پرداخته‌اند، کمترین حق دمکراتیک نیز قائل شویم، دیگر چه جای شکوه و شکایت می‌ماند و برآستی چه مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت، حق دمکراتیک چه کسی را برای ارائه جاننشین (آلترناتیو) مطلوبش از او سلب کرده‌اند؟ مگر در نظامات پارلمانی رسم بر این نیست که حزب یا ائتلاف مخالف و "جاننشین"، حتی کلیه اعضا کابیندی احتمالی آینده خود را (که اصطلاحا دولت سایه نامیده می‌شود) پیشاپیش به رای دهندگان معرفی می‌کند تا بهنگام انتخابات بدانند که به چه کسانی و به چه ترکیبی رای می‌دهند؟

حال اجازه دهید از کلیه باصطلاح ترقی خواهان، دمکرات‌نمایان و لیبرال‌پنهانی که در عمل بسا بیشتر از سرنگونی خمینی در فکر و ذکر متلاشی‌کردن و تخطئه‌ی شورای ملی مقاومت هستند، بپرسیم که گناه مجاهدین و شورا که پیشاپیش و در نهایت وضوح و روشنی طول عمر (۶ماهه) و شکل و محتوا و مسئولان جمهوری و دولت موقت انتقالی و برنامه و اساسنامه‌ی آلترناتیو خود را ارائه داده‌اند چیست؟

اگر مردم ایران از این برنامه و از این شورا و از این سازمان و خط مشی انقلابی آن حمایت کنند، این جاننشین بر سر کار خواهد آمد و برنامه‌اش را اجرا خواهد نمود و اگر هم مردم ما را نخواستند و یا جاننشین بهتری سراغ کردند و مبارزات و مقاومت خود را تحت رهبری سازمان یا آلترناتیو دیگری به سرانجام رساندند، طبعاً ما (مجاهدین) همچون گذشته به کار خود مشغول می‌شویم و به حداقل و می‌نیم آزادی‌های مندرج در برنامه‌ی شورا (و نه تمام آزادی‌های مندرج در این برنامه) نیز قانعیم و آن جاننشین مفروضی را هم که ملت ایران تحت رهبری او به این حداقل‌ها دست یابد - بشرط اینکه آزادی‌های مزبور پایدار باشند - تا ابد دعاگو و سپاسگزار خواهیم بود.

بنابراین، دیگر با مجاهدین و شورا، جای چه بحثی باقی می‌ماند!؟

علیهذا بایستی به محافل و افرادی که نوک پیکان تلاش‌ها و باصطلاح مبارزات خود را بجای خمینی، بر علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت سمت داده‌اند، توصیه کنم که اگر راست می‌گوئید و مبارز و دمکرات هستید:

اولاً- سعی کنید با سبب ارتجاع و استبداد که همانا خمینی است به نبرد برخیزید و بجای فشردن گلوی مجاهدین و شورای ملی مقاومت هم مشروطه! و هم دمکراسی مورد نظر خود را از حلقوم او بیرون بیاورید. ثانیاً- کاری کنید که ملت ایران به حمایت از شما و برنامه‌ی شما و جاننشین مورد نظر شما برخیزد و شما را به گونه‌ای مشروع و دمکراتیک بر سر کار بیاورد و انگهی مگر شورای ملی مقاومت کسی را به قبول عضویت در شورا یا پشتیبانی از آن مجبور کرده است؟

هموطنان عزیز، پشتیبانان شورای ملی مقاومت، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، ای گاش اینجا - در خارج از کشور - موضعگیری

و حتی مخالفت در قبال مجاهدین یا شورای ملی مقاومت، به همین روشنی و صداقت و صفاتی که فوقاً عرض شد به عمل می‌آمد. اما امروز پس از دو سال که از آغاز انقلاب نوین ایران می‌گذرد، ناگزیرم صرفاً به قصد روشنگری و آموزش سیاسی، یعنی برای افزایش هوشیاری همه‌ی آنهایی که برای آزادی و استقلال و تمامیت میهن در زنجیرشان به شورا و به مجاهدین چشم‌امید دوخته‌اند؛ درباره‌ی روش‌های مختلف ضدمجاهدی و ضدشورائی، که البته اساساً در خارج از کشور معمول است کمی بیشتر توضیح بدهم. لیکن تاکید می‌کنم که این توضیحات، نه از جهت وزن و شأن سیاسی یا مبارزاتی عناصر یا محافل پراکنده‌ی ضد مجاهد و ضد شورائی خارجه‌نشین، بلکه دقیقاً به منظور آمادگی و هوشیاری سیاسی روزافزون شما در قبال تحولات آتی و در مسیر بفرنج، پرفراز و نشیب و تصفیه‌کننده اما شکوهمند، دمکراتیک و متکاملی است که انقلاب کبیر ایران در پیش رو دارد. به همین دلیل اکنون نیازی به مشخص کردن یا نام بردن از محافل و افرادی که از مواضع فرصت‌طلبانه‌ی مختلف ضدیت با مجاهدین و شورای ملی مقاومت را

عیان شده و به هر حال بایستی یک "چاره" و آلترناتیو عملی ارائه داد، "وسط‌گرایی" (سانتریسمی) که مدت‌ها میان دو سر طیف، مابین آلترناتیو دمکراتیک و غیردمکراتیک حیران مانده بود، براساس جبر حرکت و جبر زمان (و یا به تعبیر دیگر براساس فشارها و اجبارات و همچنین احتیاجات مادی دنیای مادی) ابتدا با شیئی کند و سپس هر چه تندتر به جانب منتهی‌الیه راست، یعنی قطب ضددمکراتیک میل نموده و در برابر قطب واقعاً دمکراتیک، بطرق مختلف و تحت عناوین کودک فریب، به مخالفت و ضدیت می‌پردازد و خام‌خیالانه نفی و زدایش نیروئی همچون مجاهدین یعنی پرچمداران دمکراسی راستین انقلابی را وجهه‌ی همت خود قرار می‌دهد.

اینست تفاوت میان آزادخواهی پایدار انقلابی و اشکال صوری آزادی و آزادیخواهی ناپایدار و لیبرال‌مایانه، که در عین حال طی عملکرد خود تدریجاً یکی از مرزبندی‌های ضروری برای تکامل انقلاب و جنبش را به روشنی در معرض دید می‌گذارد.

اما هیبت‌ها که مجاهدین هرگز نخواهند گذاشت "کیک" آزادی بین دمکراتیسم پایدار و آلترناتیوهای

مسیر انقلاب نوین و کبیر ما البته بسیار پر پیچ و خم و در هر قدم مملو از آزمایشات جدید است. آزمایشاتی که در آن لاجرم هر فرد یا گروه و هر حزب و هر سازمان در گشاکش آن محتوا و جوهر واقعی خود را در زمینه‌ها و جهات مختلف بارز و آشکار می‌کنند و به این ترتیب در ببحبوحه‌ی همین گشاکش‌ها، چنانکه ضروری تکامل جامعه و انقلاب است، هر روز مرزهای بین جنبش و ضد جنبش و مرزهای بین خلوص انقلابی و همه‌ی انواع ناخالصی‌های فرصت‌طلبانه روشن و روشن‌تر می‌گردد. انقلاب بیون‌راستین البته از بروز ماهیت‌ها و روشن شدن مرزبندی‌ها به جداستقبال می‌کنند.

فاشیستی و غیردمکراتیک تقسیم شود و همچنین هرگز به "گوشت قربانی" برای یک چنین ملقمه‌ای تبدیل نخواهند شد. زیرا هرگز نمی‌خواهند استبداد شاهی یا خمینی، منتها در اشکال و صورت‌بندی‌های جدید، باز هم تکرار شده و مجدداً پس از مدتی نسل دیگری از ما را به مذب بکشد.

* * *

شیوه‌ی دیگر ضدمجاهدی و ضدشورائی که مستقیماً در خدمت ارتجاع و امپریالیسم است، متعلق به آنهایی است که آشکارا و بطرق مختلف در اینجا و آنجا می‌گویند و می‌نویسند، که از آنجا که خمینی به هر حال رفتنی است و مجاهدین کمر رژیم او را شکسته‌اند، اکنون باید به شورای ملی مقاومت و به مجاهدین بپردازیم و عمده‌ی هم و غم خود را صرف مبارزه و مخالفت با آنها بکنیم. ناگفته پیداست که این روش بغایت فرصت‌طلبانه، یک روش عمیقاً ضدانقلابی و فاسدی است که براساس شواهد و گزارشات موثق، از جانب ارتجاع و نیز از جانب امپریالیسم، کاملاً دامن زده و میدان داده می‌شود، تا شاید در درازمدت با تخطئه‌ی شورا و مجاهدین، آلترناتیو دست‌نشانده‌ی مطلوب؛ آماده و پخته و پرداخته شود.

اگر دقت کرده باشید، در زمستان گذشته بدنبال صدور بیانیه‌ی مشترک اینجانب و نایب نخست‌وزیر عراق، درباره‌ی ضرورت استقرار صلح عادلانه مابین ایران و عراق، بسیاری جریانات و افراد به دلایل مختلف، منجمله گزیدگی‌ها و حرص و آزهای شخصی و گروهی، فرصت را بر علیه مجاهدین مغتنم شمرده و عاری از هر مسئولیتی در برابر صدها هزار گشته و معلول و میلیون‌ها آواره‌ی جنگی و بی‌اعتنا در برابر مطامع ضدانقلابی، ضدمیهنی و ضدملی خمینی از ادامه‌ی جنگ، به امید اینکه شاید بتوانند بر سر این

نصب‌العین خود کرده‌اند ندیده و تنها به ارزیابی مضمون کار و جوهر گرایشات و تبلیغات آن‌ها بسنده می‌کنم.

اگر چه ما (مجاهدین) در یک محاسبه‌ی کیفی، تا همین امروز نیز با موفقیت از کمرکش راه گذشته‌ایم و خلاصه اگر تبلیغات شاه و تبلیغات سرسام‌آور شبانه‌روزی، سراسری، منبری و رادیو تلویزیونی خمینی، آن هم در اوج اقتدار و محبوبیت گذاشتی‌اش، توانسته باشد اعتبار مجاهدین خلق ایران را در نزد مردم ایران مخدوش سازد؛ عناصر و جریانات بی‌اعتبار ضدمجاهد و ضد شورا در خارجه نیز، خواهند توانست در کار خود توفیق بیابند.

* * *

بهر حال یکی از روش‌های ضدمجاهدی و ضدشورائی در خارجه، دمکرات‌مآبی بینابینی و ناپایدار است، که آب‌شخور اجتماعی و طبقاتی آن محتاج بررسی دیگری است.

برحسب این شیوه، وقتی که هنوز شرایط اقتضا نمی‌گردد که آشکارا تیشه به ریشه‌ی مجاهدین و شورا بزنند، ابتدا یک پوئن به شورا می‌دادند و عادلانه! و دمکرات‌نشانه! یک پوئن هم به "ضد شورا"، که گوئی دمکراسی کیکی است که می‌توان آن را از "وسط" به دو نیم کرد و یا همچون گوشت قربانی است که می‌توان آن را به دو قسمت مساوی تقسیم نمود و سپس نیمی را به رزمندگان پرشور آزادی‌نیمی دیگر را هم به شبه‌آلترناتیوهای غیردمکراتیک یا به طرفداران بی‌عملی و یاس و تسلیم-طلبی و وابسته‌گرایی تقدیم نمود.

طبعاً، دور اول این بازی باصطلاح دمکراتیک هیچ به هیچ، به نفع انفعال و تسلیم‌طلبی (ولو در زوررقی رمانتیک جستجوی آلترناتیو ایده‌آل و بی‌عیب و نقص) پایان می‌پذیرفت؛ در حالی که "توپ" در دست "ضدشورا" برای شلیک علیه "شورا" باقی می‌ماند. اما در دوره‌های بعدی، که دیگر بی‌فایدگی و غیر عملی بودن تنزه طلبی "ضد شورائی" در دنیای واقعی

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

بزنگاه مجاهدین را چنانکه باید بزنند و بزدایند، آنچه توانستند بر علیه ما فروگذار نکردند. اگر چه ما از پیش با اطلاعات دقیق و جامعی که از داخل کشور می‌رسید، می‌دانستیم که جو واقعی و انقلابی داخل کشور و همچنین آگاهی و هوشیاری پرسنل ملی و انقلابی ارتش بر علیه جنگ طلبی ضد ملی خمینی، کاملاً با فضای محافل ضد مجاهد و عقب مانده‌ی خارج از کشور متفاوت است. اما چیزی که در این میان تعجب انگیزتر بود ملی‌گرا و وطن پرست! شدن همان مزدوران و محافلی بود که از قضا به هنگام حمله و ورود قوای عراقی به خاک ایران از آن به طرق مختلف استقبال کرده بودند. لیکن اکنون یکباره همراه با بلندگوها و نشریات استعماری، ارتش وطن نداشتی و بر باد داده‌ی خود را از مجاهدین طلبگاری می‌کردند...

از این جالب‌تر وضعیت افراد و محافلی بود که تا دیروز به مجاهدین ایراد می‌گرفتند که چرا مجاهدین نمی‌روند با فلان کشور یا دولت (معلوم الحال) کارها را تمام کنند و یا فی‌المثل چرا با فلان چهره، یا قطب ضد انقلابی زدوبند نمی‌کنند و... اما اکنون که یک مقام مسئول عراقی در پی مذاکره برای صلح در روز روشن و بطور علنی به دیدار اینجانب آمده بود و ما (شورا) و بالطبع مجاهدین) نیز درصدد ابتکاری برای افشای و درهم شکستن سیاست جنگ طلبی خائنه و ضد ملی خمینی و ایجاد نقطه عطفی در سیر تحول این جنگ، به نفع صلح و آزادی و تمامیت میهن خودمان و به نفع مردم بی‌پناه و بی‌گناه هر دو کشور بودیم، ناگهان فریاد و وطن! بلند کردند. اگر چه نمی‌فهمیدند که اگر این دیدار و این بیانیه، قابل بهره‌برداری و سوء استفاده‌ی بر علیه مجاهدین می‌بود خمینی سروصدایش کمتر از این آقایان بلند نمی‌شد. در هر حال، مجموعه‌ی تحقیقات موثق و مستند درباره‌ی این موضوع، بخصوص عکس العمل‌های تعجب انگیز محافل و افرادی که فوقاً گفتیم، در نهایت ما را به این قطع و یقین رساند که تخطئه کردن آگاهانه و حساب شده‌ی مجاهدین بر سر این موضوع، یک خط مشخص استعماری و امپریالیستی از جانب همان مراکزی است که پایان جنگ میان ایران و عراق و استقرار صلح عادلانه را خوش نمی‌دارند و منافع آنها در این خلاصه می‌شود که از یک سو جنگ و همچنین حکومت خمینی، هنوز ادامه پیدا کند و از سوی دیگر شورا و علی‌الخصوص مجاهدین و بویژه خود من به مناسبت امضاء بیانیه‌ی صلح با یک مقام مسئول عراقی بیش از پیش مورد حمله واقع شویم.

* * *

برای تخطئه‌ی شورا و مجاهدین، عده‌ای نیز در خارج از کشور ساده لوحانه چاره را در خلع سلاح! مجاهدین و مقاومت مسلحانه یافته‌اند و با این استدلال که: دیدید مبارزه‌ی مسلحانه نتوانست خمینی را سرنگون کند؟! برآنند تا با روش‌های اساساً سیاسی، از همین خارج کشور کار خمینی را یکسره کنند!! برخی هم که خوش خیال‌ترند چنین می‌پندارند که با سب و لعن مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه و براه انداختن یک تشکل وسیع و فراگیر - آن هم در خارج از کشور - می‌توان با یک تیر دو نشان زد و در آن واحد - آن هم در داخل کشور - هم از شر ارتجاع (خمینی) و هم از شر انقلاب و مقاومت انقلابی به یکباره خلاص شد! تاکتیک محوری اینان نیز که شب و روز در تب و تاب آن می‌سوزند همانا جذب بورژوازی و "طبقات متوسط" است که چنانکه می‌گویند قصد دارند نمایندگان سیاسی آن در خارجه را با ترساندن آن‌ها از جوهر مردمی و انقلابی و توان اجرائی و تشکیلاتی مجاهدین، گرد هم

آورده و آنان را سنگ بنای تشکل سیاسی وسیعی قرار دهند که گویا قرار است با براه انداختن اعتصابات و تظاهرات، رژیم خمینی را سریعاً ساقط کند.

ظاهراً این قبیل آقایان علیرغم اینکه گوئی هنوز در دوره‌ی سرنگونی شاه تحت زعامت خمینی (در مقطع فضای باز سیاسی) بسر برده و از "دور زمانه" و واقعیات محسوس مبارزه‌ی انقلابی در داخل کشور بسیار "عقب" هستند، اما برای دست یافتن به مطلوب دو وجهی! خود، بسیار هم "عجله" دارند و جلو جلو می‌دوند.

منتهی معلوم نیست که چرا طی دو سال گذشته، در این مهم کمترین توفیقی بدست نیاورده‌اند. الا اینکه به دلیل دور از دسترس بودن رژیم خمینی، بعضاً مبارزه با شورای ملی مقاومت و مجاهدین را عجلتاً کم‌ضرتر یافته و لذا به غایت مغتنم شمرده‌اند. شاید هم نمی‌دانند که خرد کردن مجاهدین و شورا، با آن یکی هدف (یعنی سرنگونی هر چه سریع‌تر رژیم خمینی و جانشینی خود آقایان) قدری تعارض دارد! و شاید هم نسبت به خودشان دچار سوء تفاهم هستند و تصور می‌کنند که اگر هنوز ملت ایران قیام نکرده، بخاطر فقدان حضور برخی آقایان و یا فقدان آن سازمان مفروضی است که هنوز آن را - آن هم در ذهنیات خارجه نشینانه و دور از صحنه‌ی اصلی نبرد - تشکیل نداده‌اند.

البته فوراً بگویم که ما (مجاهدین) فی‌الواقع از اینکه کلیه‌ی آقایان و جریانات خارج از کشور، حزب یا سازمان یا شورا یا آلترناتیو مورد نظر خود را، ولو در خارج از کشور، تشکیل دهند به غایت استقبال می‌کنیم و به شرط اینکه هدف از تشکیل آن مبارزه با ارتجاع و نه مبارزه با انقلاب و تنها آلترناتیو دمکراتیک باشد، از هیچ گمگی نیز روی گردان نیستیم. زیرا دست کم آقایان خواهند فهمید که سازمان یا شورا درست کردن و اداره کردن یک کار وسیع دستجمعی چیست و چه معنایی دارد و به چه سابقه و زمینه و تجربه و نیرو و از تباطاتی (مخصوصاً در داخل کشور) و همچنین به چه خصوصیات و اخلاقیات فردی و گروهی نیازمند است (البته منظور سازمانی است که ماهیانه انشعب نداشته باشد!). حال اگر چنین تشکل و سازمانی فی‌الواقع هم در جهت خلق و انقلاب و رهائی هر چه سریعتر مردم محروم ما از قید ستم خمینی حرکت کرد که دیگر چه بهتر. که البته در این صورت قطعاً به درک شکل محوری نبرد برای سرنگونی رژیم خمینی که همانا مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه است نیز نائل آمده و همچنین به رابطه‌ی دیالکتیکی میان ایجاد و رشد سازمان‌های بالنده و پایدار سیاسی (و اصولاً به رابطه‌ی امر تشکیلات و سازماندهی) با شکل محوری نبرد متناسب با هر مرحله از زمان نیز پی خواهد برد.

همچنین ما به طریق اولی از هرگونه حرکت اعتصابی و اعتراضی در داخل کشور، نیز بغایت استقبال می‌کنیم و چنانکه تاکنون نیز اثبات کرده‌ایم برای گسترش آن نیز به هر فداکاری سنگین و خونینی که لازم باشد، دست خواهیم یازید، منتهی فقط اجازه می‌خواهم عرض کنم که اگر فراموشی غلبه نکرده باشد، دفعه‌ی گذشته، یعنی در اواخر دوران شاه نیز، هم برخی آقایان و هم تحركات اجتماعی و سیاسی مورد نظر ایشان، هنگامی در صحنه پدیدار شدند که مقدمات طلسم اختناق شکسته و یک فضای نسبتاً باز ایجاد شده بود. پس اکنون برای شکستن آن طلسم خفقان‌زا بهتر نیست که بجای "مجاهدزدائی" و "شوراشکنی" زیر بال و پر پیشتان انقلابی را بگیرند تا با نثار خوش فضای مطلوب‌تر را - منجمله برای خود آنها - هر چه سریعتر ایجاد و باز کنند؟ راستی مگر در آینده برای پریدن به سر و کله‌ی مجاهدین و نقد ایدئولوژی و استراتژی و دیدگاهها و جزوات و حتی حجاب زنان

و ازدواج مردان آن‌ها وقت کم خواهید آورد که امروز بعضاً این چنین عمده‌ی هم و غم خود را به آن اختصاص داده‌اید؟

پس چرا این همه برای بحث‌ها و کارهایی که فوت شدنی نیستند، از خودتان و از ما انرژی می‌گیرید؟ راستی به چه چیز شک دارید که اینطور در بحبوحه‌ی جنگ و در وسط میدان رزم، یقه‌ی مجاهدین را چسبیده‌اید و از آنها می‌خواهید که آنها هم همچون برخی از شما به "رژیم‌نویسی" متقابل اهتمام ورزند؟! *

پس بگذارید برای ثبت در سینه‌ی تاریخ و برای اطلاع افکار عمومی مردم ایران و برای قضاوت نسل‌های آینده، فاش بگویم که طی دو سالی که از مقاومت تمام عیار ما در قبال دشمن ضد بشری می‌گذرد، شگفتا که در حالی که همگان به عینه می‌بینند که سرتاپا غرق خون و شکنجه‌ایم و می‌دانند که یک نیروی در حال رزم و مقاومت چه نیازها و احتیاجات مادی و معنوی دارد؛ همان محافل و افرادی که بیش از همه بر ضد مجاهدین و شورای ملی مقاومت دعوی دمکرات پناهی نموده، سنگ ملی‌گرایی و ترقیخواهی به سینه می‌زنند:

- برغم آنکه پیوسته برای برخوردار کردن مجاهدین و شورا از فیوضات رهبری‌ها و ایرادگیری‌ها و انتقادات خود آمادگی وافر دارند؛

- برغم اینکه هیچگاه شورا و مجاهدین را به این خاطر که چرا بدون اجازه و صلاح حدید و حضور آنها دست به مقاومت یا تشکیل شورای ملی مقاومت زده‌اند نمی‌بخشند، - و برغم اینکه بگونه‌ای کاملاً دمکراتیک!! انتظار دارند که مجاهدین و شورا طابق النعل بالنعل - و نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر - مطابق منویات آقایان حرکت کنند و موضع بگیرند و هرازگاهی نیز در محضر آقایان عذر تقصیر بخواهند و به انتقاد از خود نیز دست بزنند... اما برغم همه‌ی این‌ها تاکنون نه یک دینار کمک مادی، نه یک امکان کوچک تدارکاتی، نه یک اطاق نشیمن برای اسکان یک رزمنده‌ی انقلابی در داخل کشور و نه حتی کوچک‌ترین ماموریت بی‌سروصدای سیاسی یا تبلیغاتی در مسیر مقاومت را نیز برعهده نگرفتند.

عکس صرفنظر از فاصله گرفتن کامل با مقاومت و نیازهای واقعی آن، حتی گاه با جدیت تمام در شایعه‌پراکنی، در کوک کردن مضمون‌های مختلف بر علیه مجاهدین و شورا و در مسموم کردن جو سیاسی بین‌المللی بر علیه مقاومت و شورای ملی مقاومت ایران نیز گوشیده‌اند و لابد فردا که ایران آزاد شد تاوان این همه مقاومت! و مبارزه! (البته بر علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت) را نیز از ملت ایران بستانکار خواهند شد. ملاحظه می‌کنید منطق بسیار روشنی است؛ اصل حرف اینست که: رنج و خون و "کارگزار" انقلاب از آن مجاهدین، اما هدایت و رهبری و ارشاد و موعظه و اینکه "چه باید کرد" و "چه نباید کرد" از آن دیگران! تازه ای‌گاش فی‌الواقع از پس رهبری امور (به معنی داشتن صلاحیت برای حل تضادهای مشخص سیاسی، نظامی، تشکیلاتی و اجتماعی و ایدئولوژیکی) در مسیر یک مبارزه‌ی پیروزمند انقلابی برمی‌آمدند، که در این صورت با جان و دل و به قید سوگند به خون تمامی شهیدانمان با دو دست تقدیمشان می‌گردیم و دست به سینه و مفتخر، کمر به خدمتشان نیز می‌بستیم. اما هیئات... *

* * *

هموطنان عزیز،

نیروهای انقلابی و مردمی؛

اما واقع مطلب این است که تلاش‌های دست‌راستی ضد مجاهدی و ضد شورائی از آن قبیل که در قسمت‌های

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران

ذیصلاح انقلابی؛ در برابر رژیم تا به این پایه فرسوده و بی ثبات و بی آینده؛ شاهد پیروزی را رؤیت نکرده باشد. البته ما در این راه به بردباری و صبر و ایمان نیازمندیم. اما خمینی در هر حال رفتنی است. اگر جز این بود، و این روزها از فرط تضادهای درونی و بین بستهای متعدد بیرونی، که رژیم تبهکارش با آنها روبروست؛ بار دیگر نعره‌ی "جنگ، جنگ" سر نمی داد. جنگی که گوئی باید آخرین ذخائر استراتژیکی این موجود وحشی ویرانگر و خون آشام را نیز فرو ببلعد.

اگر چه او حسبالمعمول باز هم در هر مرحله‌ای دهها هزار از هموطنان بی پناه ما را در این مسیر مقتول و مجروح و اسیر یا بی خانمان و آواره خواهد ساخت.

بهمین دلیل ما اضافه بر وظائف رزمنده‌ی خود در مسیر ایجاد ارتباط، گسترش سازماندهی و افزایش آتش مقاومت سراسری بر علیه ایادی سرکوبگر دشمن، در هر مقام و در هر لباسی که باشند، بیش از پیش وظیفه داریم با شعارهای دائمی خود یعنی "صلح و آزادی"؛ جنبش رو به گسترش صلح در همه‌ی شهرها و روستاهای کشور و بخصوص در شهرها و روستاهای مناطق جنگی را توسعه دهیم.

ما اضافه بر وظایف رزمنده‌ی خود در مسیر ایجاد ارتباط، گسترش سازماندهی و افزایش آتش مقاومت سراسری بر علیه ایادی سرکوبگر دشمن، در هر مقام و در هر لباسی که باشند، بیش از پیش وظیفه داریم با شعارهای دائمی خود یعنی "صلح و آزادی" جنبش رو به گسترش صلح در همه‌ی شهرها و روستاهای کشور و بخصوص در شهرها و روستاهای مناطق جنگی را توسعه دهیم. در همین جا با تاکید مجدد بر ضرورت درهم شکستن بسیج ضد خلقی و جنگ طلبی ضد میهنی خمینی، بار دیگر از تمام پرسنل میهن پرست و ملی و مردمی ارتش نیز درخواست می‌کنم: اگر می‌توانید سلاح‌هایتان را به جانب مزدوران جنگ ضد ملی و ضد میهنی را که جز در خدمت دوام سلطه‌ی سرکوبگر خمینی و استمرار حکومت شکنجه و اعدام و ناامنی نیست به هر صورت که می‌توانید ترک کنید و همچون بسیاری دیگر از شریف‌ترین همکارانتان به برادران مجاهد خود ببیوندید.

در همین جا با تاکید مجدد بر ضرورت درهم شکستن بسیج ضد خلقی و جنگ طلبی ضد میهنی خمینی، بار دیگر از تمام پرسنل میهن پرست و ملی و مردمی ارتش نیز درخواست می‌کنم:

اگر می‌توانید سلاح‌هایتان را به جانب مزدوران خمینی در هر درجه و مقامی که باشند نشانه روید، و الا جبهه‌های جنگ ضد ملی و ضد میهنی را که جز در خدمت دوام سلطه‌ی سرکوبگر خمینی و استمرار حکومت شکنجه و اعدام و ناامنی نیست به هر صورت که می‌توانید ترک کنید و همچون بسیاری دیگر از شریف‌ترین همکارانتان از هر طریقی که می‌توانید به برادران مجاهد خود ببیوندید.

* * *

بار دیگر با تعظیم به روان‌های پاک شهدای قهرمان ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و گرامیداشت همه‌ی اسرا و خواهران و برادران شرکت‌کننده و برگزار کننده‌ی آن، آرزو می‌کنم که عنصر انقلابی و موحد مجاهد خلق؛ چنانکه در "پیام" ایدئولوژیکی‌اش توصیف شده است؛ در صدر محور انقلاب و ترقی، به ایفای همه‌ی وظایف و رسالت‌های تاریخی که بر دوش کشیده است توفیق یابد. همچنین آرزو می‌کنم که آغازگران و پیشاتازان انقلاب نوین و کبیر خلق در زنجیر ایران، گماکان در برابر خدا و خلق سرافراز و در حراست از آزادی و استقلال و تمامیت میهن خود استوار بمانند.

رود خروشان خون شهدا ضامن پیروزی محتوم خلق ماست
سلام بر خلق - سلام بر آزادی

مرگ بر خمینی - مرگ بر امپریالیسم
استوار باد شورای ملی مقاومت

برقرار باد دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران
۳۰ / خرداد / ۶۲

مسعود رجوی

دامنه‌ی جمهوری خواهی اش وسیع باشد که حق دمکراتیک! فاشیسم سلطنت طلبانه را نیز پیشاپیش تضمین کرده باشد.

۴ - یا از مواردی از برنامه‌ی شورا و دولت موقت هم چون اصلاحات ارضی دست بکشند و خلاصه‌ی کلام به بهانه‌ی جذب شهرنشینان و طبقات متوسط الحال کشور، بپذیرند که فی‌المثل درآمد نفت کشور و یا تجارت خارجی و یا اداره‌ی ارتش را بطور در بست و تمام عیار در اختیار چپا و لگران حرفه‌ای یا ایادی مرتبط با اجنبی بگذارند و در برنامه‌ی خود تنها به چند اصل کلی و بی‌آزار و "مورد قبول همه" که به هیچکس و به هیچ چیز آسیب و زبانی نرساند بسنده کنند.

۵ - یا طرح بالکانیزه کردن ایران را تحت عناوین باصطلاح دمکراتیک و ترقیخواهانه! پذیرا شده و دست‌های استعماری را برای دخالت‌های بعدی در امور استان‌های کشور از هم اکنون باز بگذارند...

۶ - یا مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه را ترک گفته و با روی آوردن به خط مشی‌های رفرمیستی و غیر انقلابی، سرانجام سلطه‌ی رفرمیسم را گردن گذارند.

۷ -

پیشین اشاره کردم واجد هیچ اساس و منطق صادقانه و مقاومت‌گرایانه‌ی نیست. والا طی دو سال گذشته چه کسی مانع تشکل و حتی آلترناتیو درست کردن محافلی بوده است که امروز سنگ بنا و نقطه‌ی حرکتشان ضدیت با مجاهدین و شورای ملی مقاومت می‌باشد.

پس اجازه بدهید باز هم برای ثبت در تاریخ و برای قضاوت عموم مردم ایران در آینده، مستقیماً بر قلب سیاسی مشکل انگشت بگذارم.

تا آنجا که شواهد و دلایل و اطلاعات موثق گواهی می‌دهند، کلیه‌ی تلاش‌های مجاهدزدا یانه و ضد شورائی در خارج از کشور؛ اگر آمیخته با ناآگاهی و ساده‌لوحی و حقد و کینه‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و چشم - هم چشمی‌های شخصی و گروهی نباشد؛ در سرچشمه‌های اصلی خود، مشخصاً به یکی از محورهای راست‌گرایانه‌ی که ذیلاً خواهیم گفت راه می‌برد و در هر حال ولو از موضع ناآگاهانه نیز صورت گرفته باشد، عملاً در خدمت یکی از همین محورهاست. محورهایی که البته تماماً از جوهر و روح واحدی سرچشمه می‌گیرند.

ضمناً بدیهی است که اینگونه تلاش‌ها، معمولاً در پس الفاظ ظاهر فریب و داعیه‌هایی که به ظاهر آن‌ها نتوان ایرادی گرفت، پرده‌پوشی می‌شوند. حتی بعضاً بخاطر ردگم کردن، برخی عناصر مبارز اما ساده و سطحی یا جریانات بی اطلاع و غیر مسئول را نیز من باب زینت المجالس! با خود بر علیه مجاهدین همراه کرده و به صحنه یا به صفحه می‌کشاند تا کالاهای ضد مجاهدی و ضد شورائی کاملاً یکطرفه و یکسویه در کنار هم قطار نشده و زندگی آنها مشتری را زودتر هوشیار و فراری نسازد.

از سوی دیگر این تلاش‌ها قویاً با انگشت‌گذاشتن بر تضادها و اختلاف نظرهای اعضای شورای ملی مقاومت نیز آمیخته و عجین است. راستی هم برای این کسب و کار فرصت طلبانه‌ی ضد شورائی که بازی با خون‌های مجاهدین را دستمایه‌ی تجارت نامشروع خود ساخته است، چه چیز از "روگردن" و "زیر ذره‌بین گذاشتن" و "دامن زدن" و "بزرگ‌نمایی" اختلاف نظرهای کاملاً دمکراتیک و طبیعی اعضا "شورا" (که البته به مثابه‌ی اجتماعی از نیروهای دارای ایدئولوژی‌ها و طرز تفکرهای مختلف هیچ تعجبی ندارد) مغتنم تر و دلپذیرتر؟ زیرا مگر جوهر تلاش‌های مزبور آگاه و نا آگاه در این نیست که به نفع "راست" و به نفع شبه آلترناتیوهای دست نشانده و ضد دمکراتیک "شورا" را متلاشی و تجزیه کنند؟ به هر حال از ساده‌لوحی‌ها، از فرصت طلبی‌ها و از حرص و آرزهای شخصی و گروهی و از به صحنه کشاندن آنهاست که باید نقش "زینت المجالس" را داشته باشند که بگذریم؛ چنانچه در عمق قضایای ضد مجاهدی و ضد شورائی دقت نموده و در این بیندیشیم که بهره‌ی نهائی آن عملاً نصیب کدام جریانات، طبقات و خط مشی‌ها و سیاست‌ها می‌شود؛ به روشنی نتیجه خواهیم گرفت که: حرف اصلی با مجاهدین و طرف اصلی: "راست" پنهان شده در زیر ظاهر و الفاظ مختلف است. بر اساس اطلاعات و شواهد موثق اصل حرف که در صورت‌ها و اشکال مختلف بیان می‌شود اینست که مجاهدین:

۱ - باید "شرایط" گذاشتی یک قدرت بزرگ خارجی را پذیرفته و با او از در اطاعت یا سازش درآیند.
۲ - یا بورژوازی لیبرال وابسته‌گرا (البته بارنگ آمیزی باصطلاح دمکراتیک!) را در رهبری آلترناتیو بپذیرند.
۳ - یا هر آن کس را که در لفظ "جمهوری خواه" باشد، نادیده و ناشناخته بپذیرند. منتهی مجازند (که هم چون بسیاری) برای سرپوش گذاشتن بر این سوال اساسی که جمهوری خواه مزبور فی‌الواقع وابسته هست یا نیست... او را عجالتاً با عناوین دمکرات و ترقی خواه و... غسل تعمید دهند! حتی اگر آنقدر

ملاحظه می‌کنید که تا آنجا که به مهم‌ترین سرچشمه‌های جریانات ضد مجاهدی و ضد شورائی مربوط می‌شود، دعوای اصلی آنها با ما، اساساً حول یکی از این محورها و یا مطالبی از همین قبیل و دقیقاً ناشی از ماهیت دست راستی و مواضع لیبرالی آنهاست که همچنانکه قبلاً گفته شد در لفافه‌ای باصطلاح ترقیخواهانه و دمکرات ما بانه و اغلب با جاذبه‌های فرصت طلبانه‌ی ضد مذهبی و ضد اسلامی عرضه می‌شود. البته در صورت تن دادن به این چیزها طبیعی است که "جوانان مجاهد" امروز، فوراً از روز بعد به افراد متین! موقر! ملی! میهن پرست! و پخته! ای تبدیل خواهند شد که تا آنجا که به این محافل مربوط می‌شود دیگر اسلامشان هم با اسلام خمینی هیچ مشابهتی نخواهد داشت!! و دیگر صحنه‌گردانان و صفحہ‌پردازان اصلی نیز بساط خود را جایگاه یقه‌درانی بر علیه مجاهدین نخواهند نمود. هموطنان عزیز،

خلق مجاهد پرور ایران،
مجاهدین خلق ایران؛
صرف نظر از تمام آزمایشات تصفیه‌کننده و پاک‌سازنده، صرف نظر از تمام رنج و محنت‌های ضروری برای احراز "رهائی" اجتماعی و فردی که انقلاب نوین ما سراسر آمیخته و مملو از آنهاست؛ به پیروزی شیرین و شکوفان نهائی باید یقین نمود. ما امروز اغلب علت‌ها و دلایل شکست‌ها و تلخ‌گامی‌های جنبش‌های قبلی خلق خود را دریافته و در حد توان خود، درمان کرده‌ایم.

خلقی که ۳۰ خرداد و اسیران و شهیدان پاکباز آن را اراده داد، انقلاب نوین خود را بی‌گمان به حکم خدا و به سنت تاریخ با پیروزی به پایان خواهد رساند. در هیچ گجای تاریخ نمی‌توان مقاومتی پایدار و گسترده و بی‌امان و فداکارانه یافت، که در گسوت کار آگاهانه‌ی دستجمعی و در تحت رهبری یک سازمان

نگاهی به نوشته‌ها و گفته‌ها

خیانت‌های عظیم خمینی در زمینه تاراج نفت

بقیه از صفحه‌ی آخر

نزدیک‌ترین روابط را با ایران دارد " وزیر خارجه ژاپن اضافه می‌کند: "ایران تمایل خود را نسبت به یک سیاست واقع‌بینانه تقویت می‌کند، غرب باید تلاش کند تا این گرایش را ترغیب نماید"

* کاظم یوراردیلی معاون وزارت خارجه‌ی رژیم (۶۲/۳/۲۷): "ایران برای روابط خود با ژاپن اهمیت بسیاری قائل است و کاملاً آماده است که براساس تفاهم متقابل در زمینه‌ی مسائل سیاسی، روابط اقتصادی، بازرگانی و فرهنگی خود را با ژاپن گسترش دهد"

* آسوشیتدپرس به نقل از یک مقام بلندپایه‌ی آلمانی (کیهان - ۱۱/۱۱/۶۲): "مقامات هر هفت کشور غربی موافقت کردند که باید از منزوی ساختن ایران اجتناب نمایند" همین مقام افزود: "تماس‌های مشابهی بوسیله‌ی دیپلمات‌های ایرانی در بروکسل، رم و پاریس گرفته شده است."

* وال استریت ژورنال (۱۸/۵/۸۳ - ۲۸/۵/۶۲): "... مک‌نامارا مقام بلندپایه‌ی دولت ریگان گفت: ایران انعطاف‌پذیری زیادی در مورد قیمت نفتش نشان می‌دهد، وی افزود مقادیری از نفت ایران اکثراً در بازار آزاد اروپا با قیمت‌هایی که از حد نصابی که اوپک مجاز شناخته است کمتر می‌باشد، عرضه می‌گردد"

* بانکی وزیر برنامه و بودجه‌ی رژیم (اطلاعات ۱۲/۲/۶۲): "... در رابطه با تولید کالاهای صنعتی، مسلماً قیمت انرژی برای آنها (کشورهای صنعتی) ارزان‌تر تمام می‌شود و تولیدات افزایش می‌یابد و کالاهای ارزان‌تر عرضه می‌شود (!!!) ... کاهش قیمت نفت به غیراقتصادی شدن استفاده از منابع انرژی جانشین نفت مانند ذغال‌سنگ و انرژی هسته‌ای و بیوانرژی می‌انجامد که در این رابطه احتمالاً تحقیقات مربوط به این رشته، یا کاهش پیدا می‌کند و یا متوقف می‌شود و این مسلماً به ضرر کشورهای صنعتی است زیرا وابستگی آنها به نفت زیاد می‌شود و ادامه پیدا می‌کند ..."

* اینترنشنال هرالڈ تریبون (۵/فوریه/۸۳ - ۱۶/بهمن/۶۱): "خزانهداری آمریکا گفت که بانک "کمیکال" آمریکا روز جمعه‌ی گذشته مبلغ یک میلیارد و چهل و دو میلیون دلار از حساب‌های مسدودشده‌ی ایران را به بانک مرکزی ایران مسترد داشت. این روزنامه در پایان نوشته است در چنین شرایطی و با توجه به نیاز شدید رژیم اسلامی به ارزهای خارجی این بزرگترین کمک‌ی است که آمریکا به رژیم آیت‌الله خمینی می‌کند."

* مجید انصاری در مذاکرات مجلس (اطلاعات ۱۹/۱۲/۶۱): "دشمنان دست ما را خوانده‌اند و فهمیدند که بودجه‌ی ما ۹۵ درصد متکی به نفت است و از این راه است که در حال توطئه و ایجاد مشکل برای فروش نفت ما هستند"

* تایمز مالی (۲۶/ مه/ ۸۳ - ۵/ خرداد/ ۶۲): "مقامات رسمی ژاپن دیروز اظهار داشتند که کمپانی‌های تجاری این کشور قراردادهایی را با ایران برای وارد کردن ۱۵۰ هزار بشکه نفت خام در روز برطبق قیمت تعیین شده توسط دولت ایران تمدید نموده‌اند، زیرا ایران در ماه مارس قیمت نفت خود را به میزان بیشه‌ای ۳/۲ دلار کاهش داده است."

* وال استریت ژورنال (۱۸/۵/۸۳ - ۲۸/۵/۶۲): "... توافق ایران با ژاپن در پی ماهها گفتگو بدست آمد و هر دو طرف از علنی کردن مسئله کاهش قیمت نفت اکراه دارند چرا که می‌ترسند باعث رنجش و ناراحتی دیگر اعضای اوپک بویژه عربستان سعودی شود."

* نیوزویک (۳۰/ مه/ ۸۳ - ۹/ خرداد/ ۶۲): "بنا بر این قرارداد که در هفته‌ی گذشته فاش گردید، اتاق‌های بازرگانی ژاپن، نفت ایران را با همان بهای رسمی اوپک خریداری خواهند کرد، ولی بجای پرداخت کامل و نقد صورت‌حساب مربوطه کمپانی‌های تاجر ژاپنی قسمتی از پول را نگهداشته و در ازای آن کالاهای ساخت ژاپن را که ظاهراً اتیکت رسمی

این کالاها را دارند (تا بدین وسیله کاهش بهای نفت را بپوشاند) به ایران صادر می‌کند"

* هرالڈ تریبون (۵/ مه/ ۸۳ - ۱۵/ اردیبهشت/ ۶۲): "رئیس بازرگانی ژاپن در روز چهارشنبه اظهار داشت که طبق یک قرارداد جدید، ایران برای فروش هر بشکه نفت، تحفیفی بالغ بر ۲ دلار کمتر از بهای رسمی خود، برای ژاپن قائل می‌شود"

* تایمز مالی (۵/ مه/ ۸۳ - ۱۵/ اردیبهشت/ ۶۲): "بنابه گفته‌ی آقای "آدانوری یاماناکا" در گویت، دیروز ایران موافقت کرده است تا نفت خود را با بهای ۲ دلار کمتر از قیمت رسمی اوپک به خریداران ژاپنی بفروشد. نتیجتاً دیگر مشتریان نفت ایران احتمالاً خواستار تخفیف مشابهی خواهند شد. که این خود بیانگر امکان نقض جدی ساختار بهای نفتی که بوسیله‌ی اوپک در مارس گذشته در لندن به سختی معین شده بود، می‌باشد"

* لوموند (۶/ ژوئن/ ۸۳ - ۱۶/ خرداد/ ۶۲): "ایران اخیراً با تعداد زیادی از کشورهای اروپائی و ژاپن برای بهبود بخشیدن به روابط دو جانبه‌اش در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و

خروج از انزوا، تماس‌هایی گرفته است. به گفته‌ی این سخنگو، اقدام ایران توسط وزرای امور خارجه در ویلیامزبورگ مورد بحث واقع شده است و آنها تصمیم گرفته‌اند که این اقدام را رد نکنند"

* کیهان (۱۸/۱/۶۲): "ایران برای حمایت از نبرد علیه اسرائیل یک میلیون تن نفت خام به سوریه هدیه کرد"

* وال استریت ژورنال (۲۵/ آوریل/ ۸۳ - ۵/ اردیبهشت/ ۶۲): "رقابت افزایش یافته جهت بدست آوردن متحد در منطقه، ایران را وادار کرده است که یک قرارداد یک ساله خرید نفت یا امتیازات فراوان با سوریه امضاء کند ... منابع صنعت نفت می‌گویند در قرارداد مطرح شده که ایران روزانه ۱۰۰ هزار بشکه نفت با نرخ بیشه‌ای ۲۵ دلار به سوریه بفروشد. در قرارداد همچنین ذکر شده است که روزانه ۲۰ هزار بشکه مجانی به سوریه تحویل داده شود ..."

* روزنامه اسپانیائی "نیم‌پو" (۱۰/۵/۸۳ - ۲۰/ اردیبهشت/ ۶۲): "اسلحه‌هایی که اسرائیل به ایران تحویل می‌دهد در مقابل دریافت مستقیم نفت است. طلای سیاه ایران (نفت) از گذرگاه مصر به جایی می‌رود که هدفش اسرائیل است و در عوض آن اسلحه‌های

اسرائیلی با اتیکت ساخت مصر به جای آن داده می‌شود. به نظر می‌رسد آیت‌الله خمینی که در ابتدا هدفش نابودی دولت اسرائیل صهیونیست بود تغییر عقیده داده و از مسئولین در تل‌آویو به خوبی سود برده و از کمک‌های اسرائیلی به تهران در جنگش با عراق کمک می‌گیرد"

* الانباء چاپ کویت (۱۰/ آوریل/ ۸۳ - ۲۱/ فروردین/ ۶۲): "نشریه لندن اوایل ریبورتر انگلیسی ذکر می‌نماید که ایران نفت خود را مخفیانه به قیمت ۲۵/۵ دلار و در مواردی کمتر از آن برای هر بشکه می‌فروشد."

* وال استریت ژورنال (۱۸/ مه/ ۸۳ - ۲۸/ اردیبهشت/ ۶۲): آقای "مک‌نامارا" مقام بلندپایه‌ی دولت ریگان: "حتی اگر قیمت‌ها کاهش یابند نفت ارزان نخواهد بود، ۲۰ تا ۲۵ دلار برای هر بشکه هنوز خیلی گران است."

* موسوی نخست‌وزیر (کیهان ۲۳/۱۱/۶۱): "قیمت نفت را در جهان، وزرای نفت کشورهای ارتجاعی نیستند که تعیین می‌کنند، قیمت نفت را بچه‌های بسیجی ۱۴، ۱۵ ساله‌ی ما در جنبه‌های جنگ تعیین می‌کنند و تعیین هم خواهند کرد، همانطوری که انقلاب اسلامی ما این قیمت نفت را تعیین کرد"

کردند. وقتی که جریان را پرسیدم معلوم شد مزدوران رژیم تعدادی از تظاهرکنندگان را دستگیر کرده بودند تا به کمیته ببرند، ولی با حمله‌ی مردم موفق نشدند و تمامی دستگیرشدگان رهائی یافتند.

برادران حزب الهی!

... میدان فردوسی بودیم که مزدوری خطاب به جمعیت گفت:

"برادران حزب‌الهی لطفاً بیایند اینطرف خیابان" و دوبار این شعار را تکرار کرد ولی هیچکس از صف جدا نشد. لحظاتی بعد با اشاره‌ی او مزدوران خمینی به سوی جمعیت آتش گشودند و ...

انقلاب نوین

پس از سی‌خرداد برای اجاره کردن خانه‌ای به جنوب شهر رفته بودم. چون خانه مناسب بود خواستم وضعیت همسایه‌ها را بدانم، زن صاحبخانه در جواب من گفت: "پسر همسایه در جریان انقلاب شهید شد"

و وقتی پرسیدم: "کدام انقلاب؟" جواب داد: "همان انقلاب سی‌خرداد که پاسداران مردم را به گلوله بستند"

۳۰ خرداد، روزی که ناقوس ...

بقیه از صفحه‌ی ۲۲

به من نگریست و گفت "می‌دانستم خمینی از خون بچه‌های ما نخواهد گذشت" و دقایقی بعد صدای سرودهای سازمان فضای خانه را لیریز کرد و مادر هم با ما می‌خواند. فردای آنروز برای دفن "ن" به بهشت‌زهره رفتیم. مادر "فرنج" پسرش را روی لباس خود پوشیده بود. به بهشت‌زهره که رسیدیم به کنار گورها رفتیم. مزدوران خمینی قبرها را از آشغال پر کرده بودند و ساعتی گذشت تا توانستیم قبرها را پاک و آماده کنیم. سرانجام بیکر سوراخ سوراخ "ن" در گور قرار گرفت و مادر آمد و مشت‌های خاک برداشت و روی جسد پاشید. چهره‌اش در آن لحظه غیرقابل توصیف بود. پس از پر کردن گور و پایان کار همگی دست‌هایمان را به روی خاک نهادیم و سوگند یاد کردیم تا آخرین قطره‌ی خون راه "ن" را ادامه دهیم، سوگند که تمام شد ناگاه مادر دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و با فریادی بسیار بلند گفت: "بهشتی امیدوارم تکه‌تکه شوی"

فریاد او بالا رفت و اوج گرفت و سرانجام ...

جواب گلوله را بایده ...

... تظاهرات که تمام شد جلوی ماشین را گرفتم و سوار شدم، در حالی که از به یاد آوردن جنایات خمینی بغض گلویم را گرفته بود. راننده که حالت مرا دید با عصبانیت گفت: "آخه این جوان‌ها مگر از جانشان سیر شده‌اند، چرا بدون اسلحه به تظاهرات آمده‌اند؟ جواب گلوله را باید با گلوله داد. خانم باید مسلح شد و جوابشان را مسلحانه داد!" چند زن که عقب ماشین نشسته بودند حرف‌های راننده را تائید کردند و یکی از آنها شروع به گریه کرد. در این هنگام راننده گفت: "خانم ناراحت نباشید این جوان‌ها را که من دیدم پدری از خمینی در پی‌آورند که در تاریخ سابقه نداشته باشد، فقط مدتی صبر کنید بعد خواهید دید."

حمایت‌های مردمی

عصر ۳۰ خرداد نزدیک پارک ملت در خیابان عدل مردم به یک تاکسی‌بار حمله

حماسه مقاومت پیشمرگان حزب دمکرات کردستان، پیشمرگه‌های مجاهد خلق نیروهای مقاومت مردمی و مردم مقاوم منطقه سردشت:

بهاکت رسیدن بیش از ۵۰۰ پاسدار و مزدور خمینی و انهدام حداقل ۲۷ خودروی دشمن

نیروهای دشمن بهلاکت رسیده و تعداد زیادی مجروح شده‌اند که هم‌اکنون حداقل جسد ۵۰ تن از مزدوران دشمن در دست نیروهای مقاومت منطقه است در این نبرد حماسی ۵ تن از پیشمرگان قهرمان حزب دمکرات کردستان بشهادت رسیدند و خون پاکشان را در راه استقرار دمکراسی در ایران و خودمختاری برای مردم ستمزدهی کردستان فدا کردند.

رساندن فرماندهی سپاه ضد خلقی نیروهای مهاجم، اسلحه‌کلاشینکف وی را مصادره‌ی انقلابی نمایند. دشمن که انتظار مواجهه با چنین مقاومت حماسی و تحمل تلفاتی اینچنین سنگین را نداشت در تاریخ ۲۹/خرداد ماه با اعلام حکومت نظامی در شهر سردشت تردد به شهر را ممنوع اعلام کرده است.

طبق اطلاعات واصله تا لحظه‌ی مخابره‌ی خبر، تعداد زیادی از پاسداران و مزدوران دشمن که به سمت "بیوران" هجوم برده بودند اکنون در محاصره‌ی نیروهای مقاومت منطقه قرار گرفته‌اند با توجه به ادامه‌ی درگیری، شمارش دقیق تلفات دشمن میسر نبود. اما تا لحظه‌ی مخابره‌ی خبر حداقل ۳۵۰ تن از

گذاری شده بود و علیرغم آنکه در این تهاجم دشمن برای خنثی کردن تله‌ها از حیوانات استفاده نمود اما ۱۷ خودروی نفربر "زیل" پاسداران و مزدوران دشمن، تنها در اثر برخورد با مین‌های مذکور منفجر و اکثر سرنشینان آنها در دم بهلاکت می‌رسند. همچنین علیرغم آتش حمایت سنگین پایگاه‌های رژیم، پیشمرگه‌های مجاهد خلق با همکاری پیشمرگان حزب دمکرات کردستان موفق می‌شوند ۱۰ خودروی دیگر دشمن را از جمله یک دستگاه بولدوزر، یک دستگاه توپوتا حامل توپ ۱۰۶ میلیمتری و یک استیشن فرماندهی سپاه را با موشک "R.P.G." منهدم نمایند. پیشمرگه‌های مجاهد خلق موفق می‌شوند علیرغم آتش سنگین دشمن با بهلاکت

دوشنبه‌ی گذشته (۳۰ خرداد) رادیو صدای مجاهد با قطع برنامه‌های عادی خود گزارش زیر را به اطلاع هم‌میهنانمان رسانید.

تله‌های پیشمرگه‌های مجاهد خلق در مسیر پیشروی مزدوران، پیشمرگه‌های مجاهد خلق و پیشمرگه‌های حزب دمکرات متوجه پیشروی دشمن می‌شوند و با گشودن آتش به سمت نیروهای دشمن، سایر پیشمرگان و نیروهای مقاومت مردمی و روستائیان مقاوم منطقه بطور یکپارچه و گسترده به مقاومت حماسی و مقابله با مزدوران دشمن می‌پردازند.

از آنجا که مسیر تردد دشمن در جاده‌ها بطور وسیع توسط واحدهای ویژه‌ی انفجاری پیشمرگه‌های مجاهد خلق در منطقه‌ی سردشت، تله و کمین -

هم‌میهنان آگاه و مبارز! مردم قهرمان پرور کردستان! طبق گزارشات واصله از فرماندهی پیشمرگه‌های مجاهد خلق در کردستان، مزدوران رژیم جنایتکار و ضدبشری خمینی در منطقه‌ی سردشت، دست به تهاجم گسترده‌ی جدیدی زده‌اند که با مقاومت پرشکوه و یکپارچه‌ی پیشمرگان و نیروهای مقاومت مردمی و روستائیان زحمتکش منطقه مواجه گردیده است. هجوم گله‌ای پاسداران و مزدوران ضد- خلقی رژیم از سمت سردشت به سمت روستاهای "بیوران" و "قلعه‌رش" در تاریکی شب ۲۸ خرداد ماه آغاز شد که با انفجار اولین

یاد و راهشان گرمی باد
* * *

آخرین خبر:
بر اساس آخرین خبر واصله تعداد تلفات دشمن تاکنون از مرز ۵۰۰ نفر نیز گذشته است *

پیام رادیو صدای مجاهد در رابطه با حمله‌ی اخیر رژیم به کردستان

مردم مقاوم کردستان!
نیروهای مقاومت مردمی!
پیشمرگان دلیر کرد!

مقاومت یکپارچه و قهرمانانه‌ی شما در منطقه هر روز نوطئه‌ی پاسداران و مزدوران جنایتکار ضد خلقی رژیم را با ناکامی و شکست جدید مواجه می‌سازد. پس در افزایش مقاومت و نبرد بی‌امانتان علیه مزدوران جنایت‌پیشه‌ی دشمن، طعم تلخ شکست را به این جانان ضد خلق بچشید و با بسیج همه‌ی نیروها و امکانات برای مقاومت در جبهه، مطمئن باشید که این روزهای دشوار اما غرورآفرین امروز سیری خواهد شد. خمینی محکوم به سقوط و نابودی است و صبح روشن آزادی و استقلال و تمامیت ارضی ایران و خودمختاری برای مردم ستمزدهی کردستان نزدیک است *

در جهت تعمیق پیوند مبارزه‌ی منطقه‌ای با مبارزه‌ی انقلابی سراسری می‌دید. محمد با تکیه به روحیه‌ی تشکیلاتی و اخلاق انقلابی، به سرعت توانست مدارج رشد را طی نماید و به فرماندهی یکی از تیم‌های ویژه‌ی انفجار و تخریب ارتقاء یابد. محمد براسستی پیشمرگه‌ای دلیر و سازماندهی شایسته بود.

محمد در اسفند سال ۶۱ بنا به دستور سازمان به منظور تقویت جبهه‌ی مقاومت در کردستان همراه با تنی چند از هم‌زمانش به صفوف رزمندگان مجاهد خلق در کردستان پیوست و از آن پس به منابه‌ی پیشمرگه‌ای دلیر به وظائف انقلابی خود ادامه داد.

محمد همچون سایر هم‌زمان مجاهدش، پیوسته مواضع و دیدگاه‌های سازمان در رابطه با ضرورت دفاع از حقوق مردم ستمزدهی کردستان و مبارزه در راه احقاق حقوق خودمختاری آنان را نیز که بویژه در پیام‌های برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران و مسئول شورای ملی مقاومت متبلور است، راهنمای عمل خویش قرار داده و مبارزه در این سنگر را نیز از جمله وظائف انقلابی و سازمانی‌اش و

امکانات مورد نیاز رزمندگان مجاهد خلق همت گماشت و در این راه از هیچ کوششی فروگذار ننمود.

محمد در اسفند سال ۶۱ بنا به دستور سازمان به منظور تقویت جبهه‌ی مقاومت در کردستان همراه با تنی چند از هم‌زمانش به صفوف رزمندگان مجاهد خلق در کردستان پیوست و از آن پس به منابه‌ی پیشمرگه‌ای دلیر به وظائف انقلابی خود ادامه داد.

پیشمرگه‌ی مجاهد شهید محمد بالو (کاک نورالدین) در تاریخ ۲۱/خرداد در حین انجام وظائف انقلابی‌اش در روستای دوله‌گر (نزدیک سردشت) در اثر انفجار مجروح گردید و پس از چند ساعت بشهادت رسید.

مردمی، در صفوف هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بطور فعال به مبارزه علیه رژیم شاه خائن پرداخت. وی پس از پیروزی قیام نیز، با آشنائی هر چه بیشتر و عمیق‌تر نسبت به آرمان‌های توحیدی و رها تبیخش مجاهدین در ارتباط با انجمن دانشجویان مسلمان قرار گرفت، و به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه داد.

محمد در سراسر دوران فعالیت سیاسی - چه در ایام تحصیل در دانشکده و چه در دوران سربازی یک دم از تبلیغ و نشر آگاهی‌های انقلابی دست برنداشت. با آغاز مبارزه‌ی مسلحانه بر علیه رژیم ضدبشری خمینی، محمد پرشورتر و با عزمی جزم‌تر از همیشه، در جهت تامین

پیشمرگه‌ی مجاهد خلق شهید محمد بالو (کاک نورالدین) - در سال ۱۳۳۸ در یک خانواده‌ی روستائی زحمتکش در کردکوی گرگان بدنیا آمد.

محمد پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه، در رشته‌ی ساختمان به تحصیل خود ادامه داد و پس از دریافت فوق‌دیپلم به سربازی رفت.

محمد که از کودکی با فقر و رنج روستائیان زحمتکش از نزدیک آشنا شده بود، محبتی عمیق نسبت به مردم رنج‌دیده‌ی میهن‌مان و کینه‌ای آشتی‌ناپذیر نسبت به استثمارگران و دشمنان مردم در دل پروراند، و از اینرو پیوسته بدنبال راهی بود، تا مردم ستمزده را از درد و فقر و رنج برهاند. محمد در سراسر دوران قیام

افشاء بسیج ضد خلقی و درهم شکستن سیاست جنگ طلبانه و ضد میهنی خمینی با بکار گرفتن همه اشکال مبارزه منفی و مثبت، یک وظیفه مبرم انقلابی در مسیر ارتقاء مقاومت و تدارک قیام عمومی است.

نگاهی بد نوشته‌ها و گفته‌ها

خیانت‌های عظیم خمینی در زمینه تاراج نفت

در پی استمرار سیاست خائنانه حراج نفت ایران توسط رژیم خمینی، که منجمله از دلایل اساسی تنزل قیمت رسمی نفت در اجلاس اوپک در لندن، در اسفندماه گذشته بود، اینک گزارش‌های متعدد دیگری از شکستن مجدد نرخ رسمی اوپک و ارزان فروشی ذلت‌بار نفت توسط رژیم، در مطبوعات مختلف جهان فاش گردیده است.

و برآستی که خمینی همچنانکه در جنایت و خونریزی و انهدام "نسل" و سرمایه‌های انسانی حد و مرزی نمی‌شناسد، در خیانت و وطن‌فروشی و نابودی "حرث" و سرمایه‌های مادی کشور نیز مطلقاً به هیچ مرزی مقید نیست.

اکنون به گوشه‌ای از گزارشاتی که در همین چندماه اخیر و پس از تنزل رسمی قیمت اوپک در مطبوعات مختلف جهان درباره‌ی فروش ارزان نفت ایران توسط رژیم خمینی، درج گردیده نظر بیفکنیم، تا روشن شود که خمینی خائن با جاری نمودن مناقصه‌کارانه‌ی جریان نفت به این سو و آن سوی عالم، از اسرائیل و ژاپن و آلمان غربی گرفته، تا کشورهای مانند سوریه، تا کجا منابع و ثروت‌های این ملت محروم را در ابعاد نجومی به یغما داده، و تقریباً هیچ کشوری را در استفاده از این حراج بین‌المللی بی‌نصیب نگذاشته است. البته این حراج‌ها، بی‌مقدمه صورت نمی‌گیرد:

* کیهان (۳/۱۱): وزیر صنعتی در ویلیامزبورگ [موضوع خارجی‌های ژاپن به خبرنگاران گفته ایران را مطرح کردم؛ زیرا کشورم است؛ من در طول این دیدار، در میان کشورهای غربی (کنفرانس سران هفت کشور بقیه در صفحه‌ی ۲۶

۱۵ رمضان (۶ تیرماه)
سالروز تولد حضرت
امام حسن مجتبی (ع)
رابعه پیروان راستین
آن حضرت
تبریک می‌گوئیم

سروده‌هایی
بمناسبت ۳۰ خرداد
* در ساعت پنج عصر
* طوفان
* در آن سپیده‌ی سرخ
* امروز، روز آخرین بهار است
* به شهیدای خردسال
خرداد ماه
در صفحات ۱۸ و ۱۶، ۱۵، ۱۴

کودتای محمدعلیشاه
(استبداد صغیر)
و آغاز قیام قهرمانانه
مردم تبریز
در صفحه‌ی ۱۳

حماسه مقاومت پیشمرگان حزب دمکرات
کردستان، پیشمرگه‌های مجاهد خلق
نیروهای مقاومت مردمی
و مردم مقاوم منطقه سردشت:
بهاکت رسیدن بیش از ۵۰۰ پاسدار
و مزدور خمینی

و انهدام حداقل ۲۷ خودروی دشمن

مختصری درباره زندگی انقلابی
پیشمرگه مجاهد خلق، شهید محمد بالو

پیام رادیو صدای مجاهد
در رابطه با حمله اخیر رژیم به کردستان
در صفحه‌ی ۲۷

پاسخ به نامه‌های رسیده

صلح شورای ملی مقاومت است.
برادری برایمان می‌نویسد: "با
مردم در هر کجا و با هر قشر که
برخورد می‌کنی، از ادامه جنگ
ناراضی هستند. بخصوص پس از
بقیه در صفحه‌ی ۲۵

خواهران و برادران عزیز!
نامه‌های متعددی داریم که
نشان‌دهنده‌ی اوج‌گیری روزافزون
ناراضی مردم از جنگ، و
استقبال شدید آن‌ها از طرح

نامه‌های خود را برای "مجاهد"
و هم‌چنین رادیو صدای مجاهد
به آدرس‌های زیر ارسال دارید:
انگلستان
BM BOX 9090
LONDON
WCIN 3XX
ENGLAND

اتریش
Pf: 6
1110 WIEN
AUSTRIA

آلمان
Pf.: 800552
5_Köln 80
W_Germany

فرانسه
B.P 214
92108 BOULOGNE
BILLANCOURT
CEDEX
PARIS FRANCE

برای ارتباط مستقیم با دفتر برادر مجاهد
مسعود رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران
با آدرس زیر مکتب کنید:

فرانسه
B.P.18 95430
AUVERS_SUR_OISE
FRANCE

کمک‌های مالی خود را به یکی از حساب‌های زیر واریز نموده
و حواله‌ی آن را به یکی از آدرس‌های مقابل ارسال دارید:

انگلستان
Midland Bank plc
281 Chiswick High Road
London W4 4HJ
England
A-Khodabandeh
N. 91082078

از خارج فرانسه
BANK SOCIETE GENERAL
N: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code guichet 03002
در داخل فرانسه
B.N.P. PONTOISE 1269652

هم‌میهنان!
در مبارزه برای سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی، استمرار و
گسترش مقاومت خونین خواهران، برادران و فرزندان مجاهد
شما نیازمند حمایت‌های مالی است. حتی از کمک‌های اندک در مسیر
تقویت مقاومت فروگذار نکنید و به تاثیرات آن کم بها ندهید.
کمک‌های مالی خود را به هر میزان و از هر طریقی که می‌توانید
به سازمان مجاهدین خلق ایران، هسته‌های مقاومت و میلیشیای
مجاهد خلق برسانید.

برای آبنه شدن "مجاهد" در خارج از کشور فرم زیر را در کاغذ جداگانه‌ای
پر کرده و به همراه بهای اشتراک به آدرس پستی زیر ارسال نمایید:
فرانسه
A.E.M B.P49
75462 Paris CEDEX 10 FRANCE

Nom: _____
Prénom: _____
Adresse: _____
بهای اشتراک:
 سه ماهه
 شش ماهه
 یکساله
معادل ۱۶۰ فرانک
/ ۳۱۰ فرانک
/ ۶۰۰ فرانک

دستور محوری روز: گسترش هسته‌های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع، شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام‌رہائی بخش عمومی